

سپاروون

نماره فوق العاده - نبرس - ۱۵ و ۲۱

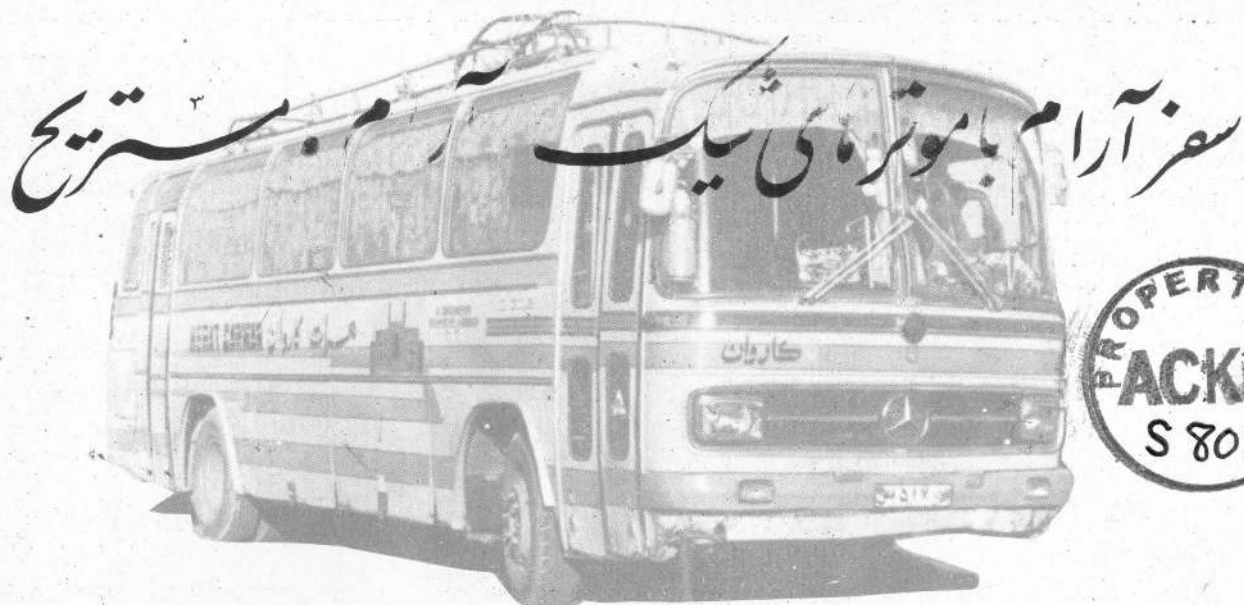
از موسیقی فلکلور خود ما الهام گرفتیم

Ketabton.com

میراث

چگونه از پیری جلوگیری کنیم

۲۷



سفر آرام با موتربای شیک و مسترچ

اتحادیه ترانسپورت هرات کاروان از ده سال به اینسو به شکل راجستر شده
 باد اثبتن موتربای نوع ۲۰۲ مدل عصري مجهز باد پيوران ماهر درلین غریب
 کشور در خدمت مسافرتین قرار دارد :
 از هرات به کرشک، لشکرگاه، کندهار، غزنی، وردک، میدان و کابل برای
 حمل و نقل مسافرتین آماده است.

همچنان این اتحادیه از شش ماه به اینطرف در مسیر لین های شمال
 فعالیت مینماید :
 از کابل به بلخمری، سنگان، مزار شریف، جوزجان و کندهار. اتحادیه در همه
 ولایات نماینده گی دارد.

ادرس کابل : جاده میوند مقابل شفاخانه میوند تلیفون (۲۴۴۲۹) ویل خشتی.
 در مزار شریف : دروازه شادیان و در چوک علیمر
 در جوزجان : شبرغان، بندر سرپل.
 در کندهار : دروازه کابل تلیفون (۲۶۴۴)
 در هرات : شهر نوحاده شهزاده تلیفون (۲۱۷۲) همه روزه موتربای اتحادیه
 هرات کاروان در مسیر های متذکره حرکت مینمایند. سفر آرام، باموتربای آرام -
 مسترچ.

هرات کاروان ترانسپورت

نیازمند

سالون اسراج موخانمها و آقایان

انواع شامپو و عطریات نیز فیس و شستنی

ساونم اصلاح مو نیز نیازمند مو به خانمها و آقایان لا اصلاح بشوینمایند

رکورد سر، جاده منگوریانم سوم تقاطع بلوک ۱۳۷ متصرفت دوتی

وقت کار : از ساعت ۸ صبح تا ۹ شب همه روزه و از ساعت ۹ صبح تا ۷ شام روز جمعه



آریان ویدیو

فلسفداری محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی انجام میدهد
آدرس: شعبه الکتریک جاده نادر پشتون تپتون ۲۳۰۴۷۰

گفروشی سنبل

جشن پانزدهم با کباب زیبا چار فصر
باشکوه تر سازید

مهریس تان را درموتی که توسط گل فروش سنبل گلپوش
شده انتقال دهید

آدرس را به خاطر بسپارید:

گل فروش سنبل، زیزونه میدان، کوچه گفروشی

قرطاسیه فروشی

قرطاسیه فروشی علی کلرین

مجلات و سایر جراید گسترده را به
دسترس شما قرار میدهد
همچنان هر نوع قرطاسیه مورد
ضرورت دایر و شاگردان مکتبها
به نازلترین قیمت تقدیم
میدارد

آدرس: متصل کلپنیک مرکزی

قرطاسیه فروشی حبیب

بر علاوه هر نوع قرطاسیه مورد نیاز
دایر و شاگردان مکتب، کارت
ها و اسناد را توسط ماشین پرس
پزن مینماید، همچنان انواع
مجلات و جراید روز را به دسترس
مشتریان محترم قرار میدهد

آدرس: جنوب تانک تپل مهریس
میدان

HOSTESS

هوس تیس

اگر میخواهید موهائیتان همیشه پاک بوده و از
نیش بیشتر آن جلوگیری شود. اگر میخواهید
موهای شما جلایش اصلی شاد و چندان سازد.

اگر میخواهید که دستهای چرب و چرک شما
به زودی نظیف شده و نرم شوند.

از صابون، شامپو، جلای موی و مواد ظرفشویی

استفاده نمایید

مرکز فروش و توزیع کالاهای بهداشتی و آرایشی
۲۰۵۰۹
۲۳۶۲۹

قرطاسیه فروشی ها

قرطاسیه فروشی ذبیح الله
قرطاسیه شاگردان مکتب را به
قیمت نازل عرضه میدارد همچنان
هر نوع کت های هنرمندان
داخلی و خارجی را از قرطاسیه
فروشی ذبیح الله بدست آورد
میتوانند

آدرس: مقابل تانک تپل
مهریس میدان تپتون ۴۴۱۸۷

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه
قرطاسیه خوب و ارزان، اقسام
کتاب و کتابچه، انواع قلم های
خود کار و رنگ و ده ها قلم جنس
دیگر مورد ضرورت تان را به قیمت
های مناسب و ضمانت بخش
عرضه میدارد

تلفون ۲۶۲۷۶

آدرس: منزل اول فرهنگ
بزرگ انجمن

قرطاسیه فروشی غلام دستگیر احمد
اقسام قرطاسیه مورد نیاز
مجلات و جراید را برای ضرورت
مندان تهیه و تقدیم میدارد
آدرس: چوک جبل السراج

برگه سبز قرطاسیه فروشی
مجلات: سباون - جوانان
امروزه - آواز - اخبار هفته و کتب
مذهبی را عرضه میدارد

آدرس: پل باغ عومس

بر علاوه انواع قرطاسیه مورد نیاز دایر و طلاب معارف جراید و مجلات خواندنی مورد ذوق شما را تهیه
عرضه میدارد
آدرس: چوک شعركدز

قرطاسیه فروشی سید تقی

وحید الله پلاستیک هر نوع اسناد و کارت های شما را توسط ماشین پرس پوش میکند، همچنان قرطاسیه
مورد ضرورت دایر و طلاب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد
آدرس: مهریس میدان مقابل تانک تپل

وحید الله پلاستیک

از روغن و موه زیتون که محصول وطن خود ماست استفاده نماید
صد گرام موه زیتون حاوی ۱۰۶ کیلو کالری انرژی مینرالمای
مختلف، شحمیات و پروتئین مکی برای اطفال است که کسرو
زیتون را از همه جا بدست آورده میتواند

زیتون

تصحیح ضروری:

در صفحه ۱۷ بقیه در ۱۰۹ تصحیح شود

در صفحه ۲۵ بقیه در ۰۸ تصحیح شود

نام سردمدار خانواده ها



و آتشه های مطبوعاتی سفارت
خانه های مقیم کابل بودند که
بدون قید رسمیات در مباحثات
و مناظرات شان روی نشریات
سیا وون و در مجموع مطبوعات
تبادل نظر کردند. این کرد
همای مسلکی و بسیار صمیمانه
در نوع خود استثنای بود.
نهایی که برای تجلیل این محفل
انتخاب شده بود فارغ از هر
نوع قیوداتی بود که در محافل
و تجلیل های معین وجود دارد.
جدا دارد
که از مجله خوب جوانان امروز
فروشگاه بزرگ افغان، فروشگاه
الوارث و ستورانت لکی نایف
به خاطر همکاری شان در محفل
واهدای تحایف قیمتی و با ارزش
شان با سیاست یاد کنیم و از هم
اکنون میروم به سوی سه سالگی
نشریات مجله خود، یار زننده
صحت باقی.

موجود صفحات بیشتر در یکبار
زیر چاپ میروند که در رنج تاخیر
مجله با تیراژ بلند، مفید است
از سوی دیگر ناشر کمبود کفایت
درجه اول ناگزیر از کافندی که
مخصوص چاپ روزنامه است -
استفاده بعمل آمد، طوری که
کارگران مطبعه دولتی و رهبری
آن اداره وده داده اند امید
واری های دایم تابخوان سیاوون
در سال جدید نشراتی آن بهتر
از همیشه و زودتر از هر وقت
چاپ وید ستی بگذریم،
سیاوون یکبار دیگر از کار و همکاری
رهبری مطبعه دولتی، کارگران
شعبات زنکوگرافی، آنست
و صحنای ابراز سپاس گزار و
نمیاید.
سیاوون دوسالگی نشریات
خویش را به همکاری و یاری همکاری
و علاقه مند ان طی محفل صمیمانه
و بسیار خودمانی در هویتل
کانتهینتال به تاریخ ۲۰ میزبان
جشن گرفت. جای هزاران خوا-
نده علاقه مند سیاوون چمد رکابل
چه در ولایات درین محفل خالی
بود، اما جمعیتی که میتوانست
نمایندگی کند هم مسلمان عزیز،
دوستداران خوب و ژورنالستان

زیادی را به نشر رسانیدند.
چاپ اولین فوتو رومان، آغاز
سلسله کشت زار سوخته، آگاهی
های علمی و طبی، معرفی شخصیت
های ملی و جهانی هر سه های
مختلف هنرودانش مباحث
علمی و ادبی که محمول کار
نویسنده گان، مترجمان و ژور-
نالستان همکاری اند بسیاری
خواننده گان ماخواری نکات مثبت
و ارزشمندی میباید که تا به
آن در نامه های آنان انعکاس
یافته است.
واضحه که هنوز از اید پال ها و
مطابق به ذوق همه خواننده گان
بودن فاصله داریم اما نهست و
اراده محکم داریم که بتوانیم
سیاوون را همچنان خوب خوب
و موفق تر از همیشه پیش ببریم
که درین راسته کاری دوستداران
و خواننده گان تکیه گام است
آنچه مربوط به امکانات
و مشکلات تخنیکی میباشد، مثلاً -
سفاه بهرغم تلاش متعدد تاکنون
موفق نشدیم تاخیر در نشریات
را مرفوع سازیم هر چند که فاصله
آنرا کوتاه ساخته ایم بنابر مشکلات
و کمبودات طباعتی قطع مجله
را کوچک ساختیم زیرا در شکل

نشریات خود مدیون پنج هزار
نامه ای است که صمیمانه از جانب
خواننده گان فرستاده شده
هر چند عده ای گله های
دارند که چرا نامه های شان نشر
نشده اما هر نامه دوستستان
سرخط کار ما بوده و برای ما ارزش
خاطر داشته و دارد.
در فاصله - و سال نشریات
سیاوون برای خواننده گان
افغانی در پاهل مختلف
ورود اد های ملی و جهانی در
عرصه فرهنگ و دانش مطالب

مورد به سوی مجلات و روزنامه ها
در از شده است قابل توجه
دانست ولی سیاوون به عنوان
یک مجله عمومی چاپ مثال پس را
در مورد سیمای هند و سیمای
سایر کشورهای جهان همواره
در نظر داشته و خواهد داشت
به هر حال پیش از اینکه در مورد
چگونگی قلم و موقعیت سیاوون
در مطبوعات و تاریخ مطبوعات
کشور سخن بزنیم بهتر میدانیم
به خواننده گان خود گزارش -
بدیم، سیاوون در دوسال



هر چند که گاه در نقد های
صمیمانه و نقد های که خواننده -
گان ما آنرا در نامه های خود
((غرض آید)) خوانده اند، بر-
خی ها طی دوسال نشریات سعی
نمودند ارزیابی های معنی از -
کار سیاوون ارایه بدهند، خوب
شبختانه در بسیاری از مسواری
این ارزیابی ها مارا کمک نمود
تا کار خود را بهتر بسازیم و اصلاً
با تاسف که برخی چنان نظریات
و اندیشه های دور از واقعیت
کار و زمان مارا به نمایش گذاشتند
که فقط قابل استهزا بود و پس
برخی ها سعی کردند کمبود
ها و کوتاهی های کار خویش را
در پشت پرده چاپ مطالب
بهرامون سیمای هند به عنوان
نمونه ای که گمانسل جوان را
منحرف میگرداند پوشانند.
و هر چه آن جمیع بدند، حالانکه
آنچه را که سیاوون در مورد
منرمدان هندی به نشر
رسانیده حاوی نقطه نظر های
انتقادی، تربیتی و معلوماتی بوده
است. نمایش فلم های هندی
در کشور مورد علاقمندی فراوان
مردم قرار دارد که حتی تلویزیون
ناگزیر بر شده است هر هفته فلم
هندی نمایش میشود بد هند
الیه میستوان
انگشت های انتقاد را که در این

سیاوون دوسال نشریات
رابطه سرگداشت، دوسال
در حیات یک نشریه مدت زمان
کوتاهی است اما برای سیاوون
دوسال کار، دوسال تجربه
و دوسال زنده گی با اید -
گسترده آن مطرح بود. آزمون ها
و شبهه های زیادی طی این
مدت زمان تجربه شد. دوسال
نشریات هم برای دست
اندکاران و هم برای خواننده -
گان در سیمای زیادی داشت.
نسل جوان و جماعت کنتس
علاقه مند به مطبوعات پس از یک
رکود و انزوا در مطالعه، اشتیاق
تازه و دوباره بی مطالعه
در یافتن و زودی خواننده گان
از صدها به هزارها افزایش یافت.
و تگاه جدیدی در کار مجله
نگاری بدید آمد که اکنون ما شاهد
مجلات خوانندگی زیادی هستیم که
فهرمت بزرگ برای کته گوری های
مختلف خواننده گان میباشد.
سیاوون به عنوان مجله
عمومی یاد نظر داشت اساسات
قبول شده ژورنالستیکی بسیاری
مجله ای که در آدرسن همه گان
قرار دارد به نشر مطالب متنوع
از کشور و سراسر جهان پرداخت
و چه بسا که در بسیاری موارد
برای اولین بار آزمایش نمود





محضر نیکمرغه میلاد

د پيري خوشحالی معاي دي
چه د حضرت رسول کريم (ص) د
میلاد میلاد یادگار هر کال به د پير
د رښت او پرتمين صورت لمانځل
کښي پخوله دي په پورته د انسون
په بله کومه خبره وي چه دغه
یادگار د نړي په گوټ گوټ کس
پواکي د پرتونو په خواخوږي پد
مشاعرو په جوړولو د لوبو د پرو-
گرام په ترتیبولو او د بهر نونو
په درولو یاد علماء په تقریرونو
لمانځل کښي پي ل د دي چه
د رسول (ص) د تعلیماتو پوه
پروکي رڼا اوبه اوبه زموږ
د نړونو توخت ته ورسږي او پد
زموږ د نفسانیت په زنجیرونو کس
راښکاري چې په خپلواکه
سره د پلا آزادي ساخستلو
نصیه په برخه شي.

د هغی خوشحالی ښکاره کول
چه په هغی کی د روح سکون
له وي هغه خوهغه بی مفوسه
او بی معنی اشعار ولسه رږدي
چه په هغسوکي د ژوندانه ونه
او هغی نښی نښانی نه لیدل
کښي هغه خبری او تقریرونه
چه د نړه له تل نه راونه ونيایږه
نړونو او روح کی تاثیرونه کړي
هغه ټول بی معنی اوس انځره
تلفیض ویاړي او خبري دي.
د میلاد نښی (ص) د جشن ل
لمانځلوڅخه ترهغه رڅخه پوري
فایده لاس ته نشي راتلاي ترڅو

چه د رسول مقبول (ص) د بعثت
په مقصد بحان پوه نکر و او پواکي
د بعثت د مقصد په پوهیدو او
خبریدو هم څه فایده لاس ته
نشي راتلاي ترڅو چه دغه خبري
تشی تبلیغ اوه منلو وساتلو پوري
تړلی وي اوزموږ د تګلارې-
رهنما ونه گزول شي.

حضرت رسالتاب (ص) په پدېرو
واضحو الفاظوکی د خپل بعثت
مقصد د حسنه اخلاقو د تعلیم
ورکول بیان کړي. پاک قرآن رسول
کريم د (خلق عظیم) په لقب
سره یاد کړي او د رسول کريم (ص)
قول یی تاسدا اتمدیه کړيدي.

اخلاقیات د فلسفیانه خبر نښو
مجموعه ګیل د فلاسفه د کاراوشیوه
ده د رسول (ص) سنت لري د
په پخپل (ص) په علم او حسد (ص) په
قول او فعل وینای او کولوکی هغی نفوذ
نه وي او دغه د انبیاء د مصمت
معنی او مفهوم دي او مومن هم
هغه دي چه د رسول (ص) پیروي

کوي معنی په اصول او کولوکی پي
کم توپیر او بېلوالی نه ټیولي.
چيري چه توپیر او بېلوالی پیدایږي
شي هلته ایمان په نفاق اسلام
په کفر حق په باطل او اهلیم په
جهل تبدیلیږي.

عالم هغه ندي چه ټپه تقریرونه
کوي عالم هغه دي چه د هغه
عمل د حسنه او ښوولېو اخلاقو
معیار وګزي مومن هغه ندي چه
پواکي په ژبه د خپل ایمان اعلان
اوپیان کوي بلکه مومن هغه دي
چه د هغه علم د هغه په وینوکي
داسی گرد ش او د وران وکسري
چه د هغه د علم په خلاف د بېل
هیڅ عمل د مینځ ته راتللو امکان
موجود نه وي.

که چيري زموږ په زړونوکی د
ایمان د نور کومه رڼا پاتی وي رسو
موږ باید د خپل نفس په مقابله
کی خپل د رڼغ غوره کړو او وګورو
چه موږ خپل ژوي والی ختم -
الرسول سره ساتلی شو او که
خړنگه ؟ که چيري موږ کی پد
رښتیا سره لږ څه اخلاص او مینه
پاتی وي نو موږ باید دي ته
بعیر شو چه موږ دغه څه د پاسه
پوزرو او خلور سوو کلوکی د رسول
کريم (ص) تعلیمات ترڅه
ند اړي مسخ کړي او د حق لږه
لپاري څومره لري شوي یو.
مذ هب په تشواړ بی عمله نمریو

تقریرونو، مشاعرو او شمارونو
پا ندي ژوندي نشي پاتی کیدي
سیا سی شمارونه پواکي لږه
سیاست سره ښه ښکاره شي.
مذ هب کی له علم سره ژوند پیدایږي
کښي د نفس له تزکی شپره پد
ژوندانه کی نوي هیلی پیداکښي
حقیقی مینی او انسانیت څخه د
انسانی صفاتو رښتیلی ژوند مینځ
ته راځي.

که چيري موږ په صاد قانصورت
د رسول کريم (ص) د بعثت یادګار
لمانځل غواړو نو موږ باید پدې
بحان پوه کړو چه د رسول (ص) د
بعثت څخه مقصد څه شي دي
د هغه د یاد شوي حسنه اخلاقو
معیار څه اوزموږ د زمانی مسایل
څه شي دي او د هغونو حل کیدو
په لارکی هغه څرنگه ګټور ثابتیږي
څرنگه چه د رڼغ او ناروغتیا
علاج بی د صحیح تشخیص کیدو
څخه هیڅکله ممکن ندي نو هغه
شان ترڅو چه موږ د خپلو

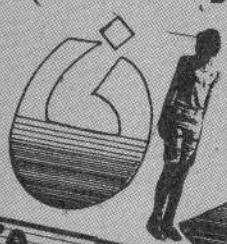
د کائناتو پرتولو لنډ واوړجو یو
شان نازل شوي چه هغه انسان
نانوته د فطرت صحیفې د مطالعې
لسم دعوت ورکوي چه هغه د
خداي د عدل او حکمت یې ساري
خزانه ده. همدغه شان خداي
تعالی (ج) انسان ته د علم د
زد کړي لپاره نه کیدي ونکی تند وړ
به برخه کړي ترخوچه هغه د علم
د بحر د یې سراسامانه ساحل له
لیدونه ونه پارسی - رښتینی علم
د دین علم دي او نور ټول علوم
د هغه څانګې دي او ټول علوم
به ترهغه وخته پوري د علم په مقام
کې پاتې وي ترخوچه هغه خپل
اهل سره ټینګه رابطه ساتي. کوم
وخت چه د هغه رابطه له دین
سره وشلېږي نو هغه وخت غیوره
دي چه هغه څپور نشي پاتې کیدي
د انسان لپاره د مرګ سبب ګرزي
کوم وخت چه نفسیات له مذ هب
څخه بېلېږي دي دغه وخت کې هغه
د ځلکې د غلطولو اوس لاري کولو
لپاره ېکارلویږي. همدغه شان
کوم وخت چه ساینس له مذ هب
څخه بېل شي، دغه وخت د ظلم
وژني، تباهي او بدي سامان
برابروي، کوم وخت چه سیاست له
مذ هب څخه بېل شي دغه وخت
کې څخه د عدل مساوات او
انسانیت د وژني موجب ګرزي او
همدغه شان کوم وخت چه فلسفه
له مذ هب څخه فاصله نیسي نو
دغه وخت کې هغه د بصیرت او
سمی لیدنې په ځای انسان به
هغو تور تیاروکی سر ګرد انوي چه
له هغو څخه بهرته د صحیح او
سلامت راتلواکمان هېڅ نه لیدل
کیدیږي یو په دي حساب یواځې -
ایمان د سمی اوصحیح عقیدې
څخه مطلب ندي، بلکه ایمان هغه
وخت خپل حقیقي اواصلی معنی
ته رسېږي چه هغه د علم له ګداز
څخه راوړي، ټوله همدې کبله
اسلام یواځې د عقایدوله مجموع
هي څخه مطلب ندي بلکه هغه د
علومو سرچینه ده او د علم څخه
مطلب نه شرت دي اونه اقتدار
اونه دولت اود ارایي، بلکه له علم
څخه مطلب عمل دي. دحسنة
اخلاقو څخه مراد اومطلب هغه عمل
دي چه به رښتینی علم باندې بنا
او شروع شوي وي. علم یو هنس
عمل دي او عمل یو جسمانی فعل
پاتې به (۱۰۰) مخ کې

وویل: قولوا لا اله الا الله دغه
بت شکنی هم وه او د خداي پر -
ستی تعلیم هم ورکې خبرې خداي
تعالی (ج) مني، نولمري پستان
ما څکړي هغه د هغې بت وي او که
ماني. د هغه لمري جزو لاله
تقیدي او د هغه برخه یسی
تعمیري دي غیر له الله مه مني او
الله مني کوم وخت چه خلکو
خداي ومانه هغوي وویل چه
خداي عادل دي د الهی د عدل
عقیده یواځې عقیده د عقیده دي
لپاره نده. بلکه د علم د اثبات
او تکمیل د تاد و پر به د دی
لپاره چه هغه انسان د عدل او
حکمت د هغه قانون د لټولو لپاره
تیا روي چه هغه د کائناتو، نظام
کې پېژني دي او ترخوچه هغه د علم
یقین ترمنزل پوري ونه رسېږي
ترهغه وخته پوري الله تعالی
باندې ایمان د هغه د یقین
منزل کې پاتې کږي پرايمان باندې
د یقین او بار کولو اهمیت دادي
چه د انسانی افعالو اخلاق غیر له
هغه د بل هېڅ نظام باندې کیدي
نشي د لټه یقین به شک تېد بیل
شو، هلته به ثبات کې ترزلل مینځ
ته راځي. منافقینو سره له هر څه
تر څه دغه وښو هغوي ته شک
پیدا شو وروسته دغه شک د الهی
عدل څخه د انکار څیره محانت ده
غوره کړم وروسته له هغه پرايېلو
د تعمت او بد وپلواو د عصمت د انکار
وا راځي او یو له هغه د جهیر
عقیده منځ ته راغله. نفاق په
اسلام کې محکمه پرېد کار او څر -
اب عمل دي چه هغه مسلمانان
له سمی لارې کړي اوله اسلامي
عمل نه ګر حواته نژدي کوي منا -
فق له کار نه نه ځکه بد دي چه
همدغه اسلام د دعویداري په نامه
سره د مذ هب بد نامی سبب
ګرزي، اسلامي عقاید هېڅکله د
جهل او تورم پرستی او منافق -
الفطرت خواته د ایمان راور لېسو
ترغیب نه ورکوي هغه د علم بنیا د
اواساس دي او د حیات او ژو -
ندانه مقصد تعیینوي. او همدغه
شان اسلام د خداي د عقیدې د
منلو لپاره د جبر تعلیم نه ورکوي
هغه انسان ته د غور او فکر کولو
د دعوت اولنه ورکوي - قرآن محکمه

تعالی (ج) تصویریه دیو مذهب
او قومونوکی دغه شان رواني دي
خود هغوي د خداي (ج) تصور
د هغو د نفسانیت پیداوار دي او
همداشان یواځې د هغوي
نفسانیت د تمکین د رڼه اوسې
ګرځېدلی شي.
حضرت رسول کریم (ص) د اللہ
چه کوم تصویر وندي کړي هغه
د هغوي له بعثت سره پوره
سازګاري پمې هغوي حیوا -
نیت او نفسانیت د جبر ودا پستلو
وروسته اخلاقي هسکو څوکو
خواته بیا یې زموږ په د ورکسي
انسان د اخلاقي انحطاط کوښو
تینو د رجوته چه رسیدلی که
د هغو جایزه واخستلی شي نو د
اسلامي تعلیماتو حقایق هغه
شان واضح او ښکاره کږي په هغه
پخوا له هغه هېڅکله شوي نه و.
د ټولو بد و افعالو او بد اخلاقو
سرچینه یې عقیده د توب دي پاتې یې
عقیده د توب معنی په کائناتو کې د
حکمت او عدل له نظام څخه انکار
دي. کوم وخت چه انسان د قدرت
له قانون څخه انکار وکړي، نو د
علم بنیاد مترزلل کږي، کوم وخت
چه د حکمت له نظام څخه انکار
وشي، نو د انسانی افعالو څخه
د عدل عنصر اومغز هم ختمېږي
کوم وخت چه چېرې اصول نه وي
نوهلته د قانون هم نښه نښانه
نه وي او د اواضح خبره ده چه
هغه ځای کې چه یقیني او د -
رښتیا خبره نه وي نو هلته انسان -
لی ژوند انکوم مقصد هم له وي.
که چېرې له ژوندانه څخه د -
حکمت کوم اصول نه وي او د عدل
نظام نه وي نوله ژوندانه څخه
یې د ناامیدي، حیوانیت،
نفسانیت، شخړ او جګړ و بل څه
پاتې کږي. هغه د افراد ولسه
منفي ترکیب څخه نه د ژوندانه
فلسفه جوړېدلی شي او نه کومه
قاعده او دستور اواضابطه اخلاقو
باندې هر څه حسابېدې او جوړې -
پدې شي، په همدې سبب رسول
کریم (ص) له هر څه نه مخکې

روحاني رښونو صحیح تشخیص
ونکړ و تر هغو پوري د هغو علاج
هم ممکن ندي - د هغه رښونو
علاج د پښه اوړکېدې شي چي
د خپل رڼ د حال او احوال
بیان وکړي مګر د هغه رښونو
علاج هېڅکله کیدی نشي چه د
خپل رڼ او درد څخه منکر او د
صحت په دعوایو کې د اکثر
تشخیص په حقیقت کې د سر څر
معلومات لري. ټوله داسي حال
کې چه جسمي رښونو علاج یې له
تشخیص څخه امکان لري نو
همدغه شان د روحاني امر او
علاج یې له تشخیص اومعلوماتو
څخه څرنگه ممکن کیدی شي ټوله
همدغه شان د قوم او وطنوالو په
روحی رښونو ښان بوه کول او د -
هغه د علاج د لارو چارو لټولو په
کار کې رښتیا اقدام کول یو لوي
او ضروري کار دي، ځکه زموږ
دا ننگی او اوسنی درې د ري
او پرايې زموږ له یې علمي
د هغې جود او اخلاقي ضعف -
څخه سرچینه نیسي او ټول سببونه
په هغې کې داسي راګرځي یو
چه پخوا له دي هېڅکله داسي
شوي نه و. که چېرې د رسول کریم
(ص) له بصیرت څخه مقصد د ټولو اخلاقو
تعلیم ورکول دي نو دغه مقصد
ته د رسیدو لپاره باید په مذ هی
تعلیماتو کې د هغه د پوره تفسیر
او تشریح ورکولو څخه کار واخستل
شي او که چېرې موږ داسي وکړو
نود عقاید او د دین په اصولو کې
په داسي شي پاتې نشي چه موږ
پري بوه نشو.
د مذ هب اساس د اللہ پر تصور
باندې دي او زموږ د دین
خصوصیت دادي چه د اللہ (ج)
تصور په هغه شان سره کوو چه
زموږ د علمي او اصلی ژوند باندې
مقیم او ثابت شي او د غد حق
او باطل معیار دي. د خداي

چیه میگویند؟



مصرفیت

تندستی

دخترانی و پسرها

از آوا

Comit

دو رویی بد هم می آید

مابده رانج بکناغی کارمندان
پوهنتون کابل:

یگانه آرزوی اینست که درفاکو-
لته طب تحصیلات را به پایان
برسانم و منحصرت بک داکتر خوب
خدمت نمود وضع صحتی مردم
از انسان های دوروی به کلی
بدم میاید. علاقه دارم مثل بک
دختران با سر بلند و افتخار
زنده کی کم از دخترانیکه
پنجمه های که شایسته بک دختر
انسان نیستند هستند بک
میاید.

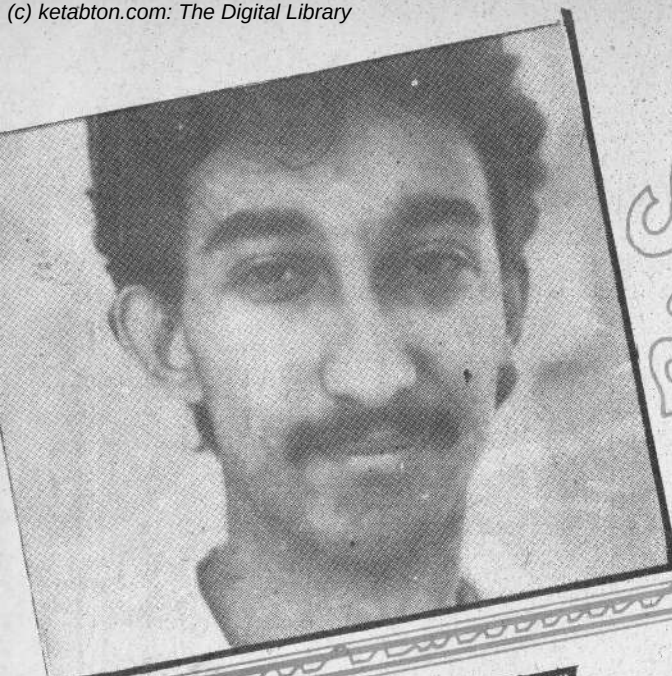


کرد به مردم باید خدمت

از خارج میاید و خسته میاید
با آن ها رویه نیک نمایم تا همان
خستگی شان را از یاد ببرند.
در اخیر باید اضافه نمایم که
از واسطه سخت بیزام و بیماری
از مسافران دوری آن اند تا
واسطه بی نمایند که اموال مان
بدون چک از بیض ما تهر شود
آن ها باید این قدر بداند که
چک نمودن وظیفه ماست

زرتکار احمد زی کارمند گمرک
میدان هوایی کابل:
وظیفه لم را به علاقه مندی پیش
مییم. کوشش مینمایم تا مسافران
از من راضی باشند، از کسانیکه در
وقت چک بکهای شان خالص
مینمایند خوشم نی آید آن ها
باید بدانند که چک نمودن بکها
وظیفه ماست و مادر مقابل
مسئولیت داریم.
همیش کوشیده ام مسافرانیکه





اول باید تحصیل

راشیدی کرد

کردم .
ازمصلحتی که وقت شان رابه
خوش گذرانی ویی اعتنا
به درس میگذازند بدم میباید
همچنان از آن ها خواستند
تا برای آموختن بروند نه برای
تجارت .

محمد حکم محصل سال پنجم
رشته رادیوتخنیک شهروینیز
اتحاد شوروی :

آرزو دارم که رشته انتخاب
شده لم رابه پایان برسانم چراکه
از دوران مکتب علاقمند به همین
رشته بوده ام و امید وار روزی -
بروز مندا نه به طه خدمت ساز

خوش دارم دوستانم خوب داشته باشم

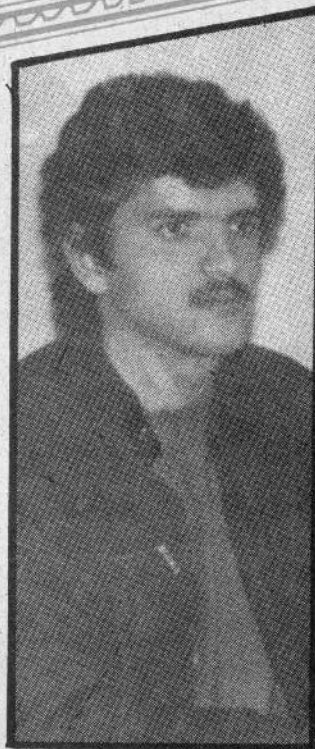


داشته باشم که دان ، دوستان
همیشه در کارهام مدد و رهنمای
خوب باشند از دوستی ظاهری
بعضی ها خوشم نمیداد و بعضی
از آن ها متنفذ زیوانها ظاهر
و باطن شان یکی نیست ، یگانه
آرزوم خدمت به هموطنان
رنجیده ام است

فوزیه احمدی - محصل پرورشی
روزنامه :

میخواهم از ناکولت اول نصر
فارغ شم به حیث یک روزنامه
خوب برای هموطنانم کار نموده
درد و اندوه آنان را مرهم گذار
باشم .
خوش دارم که دوستان خوبی

دین و وطن را ادامه می کنیم



احمد ولی احمدی محصل
افغانی در تاشکند :
میخواهم تحصیلاتم را تمام نموده
'با موفقیت به وطن خویش بازگردم
و بعد ر خدمات نیک و ارزنده برای
هموطنان رنجیده شوم .
چراکه وطن عزیزالای ما دین
بزرگ دارد .

علاقه دان مادر را همیشه از
خود راضی نگه دارم چراکه مادر
امید زنده کی هر فرزندش است
و الای فرزند خود حق بزرگ -
دارد .

میلودی زنده گی من



شکیا قادری فارغ التحصیل
لجبه عالی آینه ندوی :
مدد و فیشن را خیلی دوست
دارم و میلودی زنده گیم است
و برایم همیشه پیوسته پذیرفتنی
بوده است . همیشه برای پسران
و دختران سلطه مود و فیشن را
میخواهم و همچنان به نظرم
مود و فیشن کردن امر دل است
من مود و فیشن را بی انداز و دوست
میدارم .



وحد امید: از موسیقی سیاهی فلتکلور

خود ما الهام گرفتیم

صباح رمضان:



من
مواد
مکمل
برای
یک
کنسرت
تلویزیونی
دارم

و یکمده اوقاتشان را به خاطر گرفتن حالت تفنن با آهنگهای ویدئویی ارضای خاطر می نمایند. یکی از دوستانم سال پیاپی تبصره گوینده امرا در مسعود و حید امید نوشت و در مسعود بزودی نشر کنسرت تلویزیونی اش را چاپ رسانم. این آغازی بود برای میدان گرفتن و تاخت و تاز بالایی و حید امید باین آغاز بسیار قوی و پرفوا بود. مخصوص نبودن و حید به کشور دور بود. نشر از مطبوعات هیچ بیجا نشد. دفاعش نبود به این آغاز کمک کرد.

درست زمانیکه تالارهای بزرگ شهر کیف برای و حید امید که میزد در اینجا اورایی هنر خوانند، درست زمانیکه مشهورترین گروه های هنری شوروی از آواز خوانی و حید امید در میانشان به خود می انداختند. او را در اینجا در صفحه اول یک نشریه دیدم. اول کشور ناخن منحنه های هنری (۱) افغانی خواندند.

بقیه در صفحه (۸۸)

ست ها و استادان یهودی هنرهای کشور ما پیوسته از آمد و رفت گونه گونه هنرمندان و هنروران شهادت میدهند، اوقات گرانبهای وقت شنیدن برنامه های رادیویی و دیدن برنامه های تلویزیونی میشوند و در رخ که گاهی، ندانم این شنیدن و دیدن به جایی می کشد که آخرین بقایای زیبای شناختی جامعه را لطمه میزند، کسانسی وجود دارند که به آرزومندی خالو شدن آرشینها از مطالب و سوز آهنگها و فلمهای هنر کهنه با تحمل، برنامه هاراد نیال میکنند، عده بی هم بی تفاوت و بی شلیم میدهند، عده بی باخشو. نت راه مطبوعات را پیش گرفته در دسرهای رادیو تلویزیونی را کم میخواهند.

عده دیگر در پی اصلاح بسر آمده با حوصله مندی از کتابها آغاز تانیشخند و تسخیر بی هنران سبزه ها معانی میکنند. عده بی هم اصلا به موضوعی رادیو نیست و لغوا میشوند، به موضوع تلویزیون به فلمهای ویدئویی پناه میبرند.

دستور و شهر خودی

ري چي موز هموي په جلا جلا توگه په آسمان کي گورو په حقيقت کي په ډله پيزه توگه د يو بل ترڅنگه دي او يوازي تلسکوب د دي د ليد لوستلري.

البته د ستورو شمير مساله له دي نظره مطرح نه ده چي وکړاي شو هموي يو يو شمير و لي په دويمين سيمبال تلسکوب شته دي چي له آسمان څخه عکس اخلي او دغه عکسونه له پوهانو سره د ستورونو اوکر کيچنوسايلسو په حل کي اغيزمنه مرسته کوي. نن ورځ پوهان اټکل کوي چي د سلسلي ميلونونه شاوخواکي ستوري يوازي

کله چي د شپي هواينه او آسمان صاف وي. زيات شمير ستوري په آسمان کي گورو. داسي ښکاري چي د ستورو ترمنځ په واټنونوکي د آسمان لمني برخي بي له ستوروي. د اکا په دي دليل دي چي موز يوازي هغه ستوري ليدلي شوچي د يوه او په عين حال کي نژدي وي. په هغه صورت کي چي کله له تلسکوب څخه آسمان ته وگورو بي شمير نور ستوري به ووينوچي په بي وسيلس د هموي د ليد وسيله لرو. همدارنگه د تلسکوب په واسطه کولاي شو ووينو چي همدغه روښانه ستور.

د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چي په حتمه، سپوږمي اولمر پوري اړه لري. دغه ډله د کهکشا په نوم ياد يږي او د کهکشانونو شمير په نړۍ کي لږ نه دي. په لويو تلسکوپونو او د شميرني په ماشينونوکي چي په ځانگړي توگه د ستورو د شميرني له پاره دي په هغوکي د کهکشان شمير پيچيلون ته رسيږي. په پام کي ولري چي هر کهکشان هم د سل ميلونو په شاوخواکي ستوري لري. نوبه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وڅاري و شمير واري چي سل ميلونه ستوري په پيو بيلون کهکشانوکي ضرب کړو.

د ستورو په ډله پيزه توگه

سانتي رافائل

رافائل د ايټاليا د رنسانس دورې يو ستروايتوان خورگراو - مجسمه جوړونکی دي چي په ټوله نړۍ کي يي له نامه سره ځليک آشنايي لري او تارونه يي درناوي کوي.

دغه سترواخوگر په ۱۴۸۳ اکسي ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يي له ژوند سترگي پټي کړي. رافائل سر انخوگرې سربيره معمار اولرغون پيژندونکی هم و. او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يي پوره آشنايي درلوده. رافائل په باپ د پيچ ټول اولسم د هنري تصوير -

د ايټاليا دغه ستر مجسمه جوړونکی چي آثار د ټول بشريت لپاره د وياړ او افتخار دي په ۱۴۸۵ کال ونيږيد او په ۱۵۱۶ کال مړ شو. ميکل انژ د انخوگرې، مجسمه جوړولو او معماري په فنونوکي لږ استاد و. د هغه ارزښتناکه آثار - اوس هم د نړۍ په بيلابيلو هيوادونوکي په ډير وياړ او احترام ساتل کيږي. د ميکل انژ په آثاروکي ځا - لگري ښکلا شته ده چي د پيرو کلونو په تيريد سره يي ارزښت

ميکل انژ

لارسي زيات شوي دي. تر ټولو مشهورې مجسمي يسي دادي: د حضرت موسي (ع) مجسمه د حضرت داود (ع) مجسمه او د رم د کليساچت، چي له يوي ټوټي موم څخه يي جوړي کړيدي. همدارول د فارن زمانه، د فلورانس کتابخانه، د دويم ټول تابلو، مصلوب شوي مسيح، د بشپړد پيدا يښت انخوگر او په گناه اعتراف د هغه ډير مشهور او ارزښتناکه آثار دي.

اروپايي سمند گرځيدونکی

کولومب په خپل لومړني سفر کي د سن لوران په نوم ساحل ته ورسيد. په دويم سفر کي يي گواد لوپ او پورتوريکو او کوبا کشف کړل. په ۱۴۹۸ کال يي د تونته جزيره مخه وکړه او په خپل څلورم سفر کي د مرکزي امريکا په سواحلونوکي پلي شو. هغه د خپلو دغو سفرونو له لاري يوه نوي قاره چي امريکا نوميږي کشف کړه. خو پخپله يي د مرگه ترورس هم پار نه کاوه چي نوي قاره به يسي کشف کړي وي.

سفرينيسکي پاتي شوي

جزيروکي يي په گرجيد وراگرځيد و بيل وکړ، خود جزير او سيد ونکو د دغو برد يورانگه ونه زغمه، تهو راوياريدل، مازيلان يي وواژه او د هغه ملگري يي له خپلو سپوږنو وايستل. پدي ډول د مازيلان سفر نيمگري پاتي شو. ملگري يي لومړي د ((مولوسک)) جزيره ته او وروسي ((برنثو)) او ((تيمور)) جزيره ته ورسيدل او يي لدې نه چي استراليا يي پيژني او کشف يي کړي بيهو هسپانيا ته ستانه شول.

برتگالي مازيلان

په ۱۴۹۸ کال ونيږيد او په ۱۵۲۰ کال يي له ژوند سترگي پټي کړي. رافائل سر انخوگرې سربيره معمار اولرغون پيژندونکی هم و. او د هنر له بيلابيلو څانگو سره يي پوره آشنايي درلوده. رافائل په باپ د پيچ ټول اولسم د هنري تصوير - د هغو ستورو او سيارو په ډله تو دي چي په حتمه، سپوږمي اولمر پوري اړه لري. دغه ډله د کهکشا په نوم ياد يږي او د کهکشانونو شمير په نړۍ کي لږ نه دي. په لويو تلسکوپونو او د شميرني په ماشينونوکي چي په ځانگړي توگه د ستورو د شميرني له پاره دي په هغوکي د کهکشان شمير پيچيلون ته رسيږي. په پام کي ولري چي هر کهکشان هم د سل ميلونو په شاوخواکي ستوري لري. نوبه دي ډول که د ټولو ستورو شمير وڅاري و شمير واري چي سل ميلونه ستوري په پيو بيلون کهکشانوکي ضرب کړو.

مارکوپولو مشهورې گرځيدونکی

۱- مارکوپولو هغه مشهور انري گرجيدونکی دي چي خپل ژوند يي د نړۍ ډير بيلابيلو سيمو او خلکو سره د آشنايي او پيژندني پوري معلوماتو د راټولولو په لاره کي تير کړ. مارکوپولو د ختيځ هيواد ونود مطالعې په لاره کي زموږ هيواد افغانستان ته هم راغی او زموږ د هيواد په باب يي يوشمير ليکي هم وکړي.



شاعر پندیده

نوشته دود

۱۶

زمین و آسمان همان یاران -
قدم اند ، همان گواهان ازلی
که بر هیچ مرده بی وسیع رفته بی
سوگی ندارند ، و خورشید همان
دخت باکره عزیز فلک ، از هیچ
ستاره بی نشانی گنگشتگان را
نخواهم یافت .

مرگ در چه بیست برای گذر -
شبنم آد میزاده به سوی آیدیت

زیرا ؛
هر چه بینی سوی اصل خود رود
جزو سوی کل خود راجع نشود
و آدمها زنده کنی را ، این
سفر در امتداد تقویم راه گامهای
براز خواهش و نیاز به آنسو من
پروند . آدمهای ، همانگونه که
آمد و اند بی هیچ درنگی بر اینکه
چو آمده اند ؟ و به کجا میروند ؟
این سفر را راه میزنند ، آدمهای
با هلهله و اضطراب گام میگذارند .
و آدمهای دیگر ، با عشق می آیند .
با عشق نفس می کشند و با عشق
میروند ، و فقط همین هاند که
پس از بد رود ، نیز درین برای
بی درود یار ، استند و می زنند .
و از همین است که من و تو ، امروز
سوز سالها و سال صدای مولانا
را از زیر بارنده ها می شنوم که :

بین که قالب خاکی چه در جوار
کرد

جوال را بشکاف و برار سر جوال
آری ، خداوند گار بخ که
هشتصد و شش سال پیش از امسال
در کوره راه عمره سفر افتاد ، کسی
بود ، که تا امروز نریاده بی بالاست
چون ز صورت بر ترا آمد آفتاب و

اخترم

از معانی در معانی تاریخ من
خوشترم

- نام مولانا به اتفاق تذکره
نویسان محمد و لقب او جلال الدین
است . و به لقب ((خداوند گار))
نیز میخوانند ، لقب مولوی در
تذکره ها نیامده است و ممکن
است از روی عنوان مولانای روم

گرفته شده باشد .
مولانا در ششم ربیع الاول سنه
۶۰۴ هـ ق. در شهر بلخ به این
عراق قدم گذاشت . به گفته های
نسبت مولانا از جانب پدر به
ابوبکر صدیق می رسد . پدر مولانا
محمد بن حسین خطیبی است که
به بهاء الدین ولد مشهور بوده و
سلطان العلماء لقبش داده اند و
پدر او حسین بن احمد خطیبی از
بزرگان و افاضل روزگار علامه زمان
بوده است .

به روایت افلاکی بهاء ولد
نسبت بر جیش خاطری که از خواهر
شاه داشت ، به قصه
حج رهسپار بغداد شد ، و چون
به نیشابور رسید شیخ عطار را به
ملاقات یافت ، به گفته دولت شاه :
(شیخ عطار خود به دیبده ن
مولانا بهاء الدین آمد و راتوقت
مولانا جلال الدین کوچک بود ،
شیخ عطار کتاب اسرار نامه را به
قسم هدیه به مولانا جلال الدین
داد و مولانا بهاء الدین را گفت :
زود باشد که این سر تواتش در
سوخته گان عالم زید))

وقتی بهاء ولد به روزگار وصل
باز رسید ، مولانا آنوقت بیست و
چار سال داشت و بنا بر وصیت
پدر به شغل تدوین و تزیین و
پرداخت ، او که مردی پرهیزگار
و صاحب تقوی بود ، مردمانی
لبسته او بودند و به دانش و
می آمدند ، تا آنکه توانای شط
زنده گی مولانا را موج و متلاطم
نمود و شورشی عظیم و جاد انهمی در
او ایجاد کرد و آن توغیان ، از
وصلت مولانا شمس الدین در مولانا
نای بلخی بدید آمد ، و همان شد
که آن توان تمامیت زنده گی
را در برگرفت و از قال به حالش
کشید .

جزقه شمس حق تبریز می نویسد
از نامه می نویسد که خورشید پرستم
در میان مولوی به بستر بیماری

و توانی افتاد به روز کشیده
پنج ماه جماد الآخر (۶۲۲) هـ ق.
در عروسی غزنه دیده ازدیدار
با ران بست و آن وصلی را که تمام
عمر می جست بد آن پیوست و تشویر
در کار مزار پدرش در قونیه که
میرگاه خاندان او بود به خانه
بخشید .

زنده گی مولانا با وصلت شمس
رنگه و صیفه دیگری گرفت ، یعنی
از قبل و قال به ذوق و حال در -
آمد . یکسره گذشته را جا گذاشت
و در شمس ، در خورشید یافتن اش
نمود ، گرمی الفت شمس و آتش
مشق او در مولانا چنان اثر کرد -
شد که دیگر هر چی شنید از شمس
شنید ، هر چی گفت از شمس
گفت و هر چی آفرید در رو شنایی
شمس آفرید .

شمس الحق تبریزی ، خورشید
چو استاره
در نور تو گم گردد چون شرقی
بسر آری

نمی توان انفعالات در ویسی
مولانا را یکسره تابع وصلت وی بها
شمس دانست ، زیرا پیش از آنکه
این جرعه در مولانا بدید او -
خود شری بود ، انسانی والا -
شخصیتی پر خرد و فقهی بلند
اندیشه و در صفت اندیش و همین
موقف مولانا سبب گشت تا گردید -
گان وی فرقتش را ، که در وصلت با
شمس مردمان دست داد ، به
تحمل نشینند و همایون با نماند
که ((شخصی بی سربایی مولانا را از
آنها بریده و به خود کشیده))

اما شمس در مولانا روح دیگری
بود که شکست ، یعنی آن فقیه
بلند آواز را از دیو قیل و قال
برون آورد و در گنج حال ساخت
دانشمند و محقق ایرانی فلسفه
دشتی در کتاب سیری در دیوان
شمس می نویسد :

((ملاقات شمس تبریزی که خود
صوفی وارسته و با فقهی بود و است
او)) مولانا)) را منقلب ساخته و

سیر زنده گانی او را عوض کرده
است ، چه صوفیان از حیث وسعت
و آزادی فکر و از حیث فرو رفتن در
فلسفه اشراقی و ((نشیلاتونیسما))
و از حیث تقید و عدم تقید به
ظواهر شرعی مدارج مختلف -
زیادی دارند و آدمی حد می بیند
که شمس تبریزی در آزادی بی پریش
فکر کسی مانند حافظ بوده ؟ و
با این آتش پر خا کستر دامن زده
مشمش ساخته است ، محققان
آتش موجود بوده و به حد موزنه
بی هم موجود بوده است . ولی
منتظر و غیر نسبی . اما آنچه
تماشایی و مجلل و قابل مطالعه
می باشد این حریق مظهری است
که در روح جلال زبانه کشیده
است .))

اگرچه به نظر حقیر ، شمس و
حافظ را در کار هم قرار دادن -
بایستی جدلی را محتاج باشد ،
اما درین کوتاه نبسته ما را مجال
آن در دست نیست و آنچه ما را به
تأیید می خواند همانا آرایه عظمت
حریق در روان مولانا است ، که
به راستی هم اگر در مولانا شمس و
انفعالی ازلی وجود نمیداشت ،
نمی شد به یکباره گی و تیزی چنان
وصلت مردی ، مرد دیگر را قاصد
بلند روح بزرگ بخشد . اما
لکه را همان گفته شیخ نیشابور
که در گذشته خوانده آمدیم نیز
مؤید است .

نیکو خواهد آمد اگر مولانا را در
خودش ، در اشعارش باز شناسیم
و نیای شعر مولانا آنچنان فراخ
و بیانی دارد که خورد ترش و -
کوتاه ترین خط و گوشه زنده گی
نیز از آن برکار نهاده است . -
شعر مولانا فلسفه است ، میانه
است ، عاطفه و درد است ، احساس
است و فیهاد است و نفرت و خشم
و دره و تصحیح است و انداز نیز
است .

بقیه در صفحه (۱۰۵)

مدتی مخترع این بار دیگر های آقایی رابه بازار عرضه میکنند



گزارشگر: ظاهر امیری

وای خدای من، باز دلی گریستن گرفته، آن دل که ۴۰ سال تمام گریسته است، دلی از یک مخترع از یک نابغه، نابغه افغانی، مدتی، مدتی مخترع...

... و آنروز که به دیدارش رفت، یکسال از دیدار نخستین ما سپری شده بود.

خواستم بدانم در این فاصله یک سال آیا به ابتکار و اختراع جدیدی دست یافته است یا خیر، آیا کسی کمکش کرده است یا نه؟ وقتی به کارگاهش داخل شدم (همان کارگاه محقرویرانه) او را در جمع شاگردانش مصروف کار دیدم.

با دیدن خوشحالی فراوانی تشخیصی کردم، پس از احوالپرسی صمیمانه در حالی که نگاههایش گواهی میداد، انتظار درازی را گذرانیده گفت:

خوب شد که آمدید، جلسه سباون که خدمات فراوانی را برای معرفی اختراعاتم انجام داده...

خواستم برای نخستین بار ۳۰۷-مین کار تخنیک خود را نیز از طریق این مجله محبوب معرفی نمایم، به همین خاطر ماه هاست که منتظر شما بودم.

او دعوت کرد که به اتاق نشیمن خود رهنزل دوم بروم، به لا رفتیم، آنجا، آن اتاق گلی، نیمه اش برهنه بود، و در نیمه دیگر یک گلیم فرسوده با دو توشک کهنه قرار داشت، در گوشه دیگر اتاق یک میز رنگ و رو رفته جلب توجه میکرد که به گفته مخترع، میز کارش بود.

ساعت ۸:۳۰ صبح رانسان میداد، پس از لحظاتی مکث سخن را آغاز کردم:

شایلی مخترع، لطفاً توضیح بفرمایید که از سال گذشته تصاحال که مضاحبه و درد های دل شان مفصل به چاپ رسیده، چه کمک های مادی و معنوی به خاطر...

انکشاف اختراعات شما صورت گرفته است؟

سوال تان دو بخش داشت، کمک های (مادی) و (معنوی). کمک های معنوی از جانب مردم عزیز، بزرگوار و همریان ما فراوان بوده است، از شعر کابل و اکثر ولایات کشور که مجله سباون به آنجا می رسد کارت های تبریک و نامه های پر از لطف برایم رسیده و مرا مورد شفقت قرار داده اند. در ضمن از شما، ایوب صاحب و محترم دو کشور طنین رئیس مجله سباون نیز بزاز تشکر کرده اند.

در بهلولی این تعداد زیادی از دختران و سران جوان شهر کابل به روکشاپ ما آمده ساعت ها همراهی قصه کردند، به درد های دلم گوش دادند و حتی گریه کردند. اخیراً هم به مناسبت هفتادمین سالگرد استرداد استقلال کشور در نمايشگاه صنايع دستی افغانستان تعدادي از اختراعاتم را به نمايش گذاشتم که به افتخاران برایم يك مدال دادند.

اما با وجود این همه محبت ها، - گاهاهی سروصدا های شنیده ام که گویا عده بانا باوری با بر خسی از اختراعاتم برخورد کرده و پرسیده اند، آیا این گپ ها واقعیت دارند؟ خوب، خوب شد که خودتان به آن اشاره کردید، من هم در مقابل صد ها هزار هموطن با احساس مرا که با نهایت علاقتی و حتی از روندی به خاطر رشد کارهای شما برخورد کرده اند، تعداد محدودی را دیده ام که بر کارهای تان مشکوک بوده اند، می خواهم علت را از زبان شما بشنوم.

علت؟ - بلی. - عوامل متعددی اینچنانید خیل

۲۷ مین کارخیز

نابغه افغانی

است که دوسه تاي انرا عرض ميکړم:
۱- تعدادي با داشتن عقد هلي
فراوان رواني از آنجمله عقد
حقارت، توانايي بد پوش قد رتندکي

کشور شان را در عرصه هاي علم و
تخنيک ندارند، چون برخود
بي اعتماد اند بر نيروي کشور خود
نيز بي باور اند، اين دسته افراد
نا خود آگاه عليه دانشمندان
فرا ر ميگويند.

۲- بعضي از اشخاص ديگر
که ساه به آنها ارتباط ميگيرد
ولي صلاحيت کافي و درايت لازم
را براي کمک رسانی جهت رشد
اختراعات ندارند، براي آنکه
خود شرا فردا از مسؤوليت و پاسخ
دهي در برابر مردم رهانيد باشند
به پويانگ هاي غلط عليه من و
اختراعات دست می زنند تا بدین
ترتيب کار را ناچيز جلوه داد مردم
را متقاعد بمانند که چون کارهاي
صد يق چند ان چيزهاي نيست،
پس لازم نمی باشد که برايش کمک
شود.

۳- گذشته از اينها، يک تعداد
افراد تجارت بيشه و کشورهاي قرار
دادي آنها از جهتي کمک نمی کنند
و حتی مانع کارهاي می شوند تا
مبادا ارزش اختراعات که قيمت و
کيفيت آن به مراتب به سود خريد ار
است، کارهاي تجارتي و سرمايه
گذاري هاي خارجي آنها به رکود
مواجه شود، مگر شما علت درهم
باشيد ن فابريکه چيني سازي -
شاگرا به خاطر ندارند.

۴- اينها درست، ولي دولت چرا
شما را کمک نکند؟
۵- اکثر ارگان هاي دولتي با سرمايه
هاي خصوصي پیوند دارند.
۶- و انانی که ندارند و ميتوانند شمارا

کمک کند چرا؟

- والله، اين را نميدانم.

- براي آنانی که به کارهاي تان
مشکوک اند چه گفتني پکري داريد.

- ايوبی صاحب! به شما بهتر
معلوم است که من ادعاي شهرت

طلبي و بلند پروازي ندارم، من خاک
پاي مردم و ملت خود بوده و استم.

ولي هرگاه ببينم کسی در برابر
کشور و دانش کشورم قرار گرفته بام

تحمل ناپذير است.

به انانی که بر اختراعات ما و مردمند
نيستند با صراحت اعلان ميکړم که:

هموطن! بگوئيد برسوزمين بسن
سنا و زادگاه مولاناي بزرگ بلخ

بي اعتماد نباشيد، بگوئيد عظمت
خود و کشور خود را درک کنيد.

من در برابر تمام اختراعات تعداد يق
تشرية هاي مستند و ثبوت هاي

شفا هي دارم (تحريري به خاطر ي
ندارم که بيسواد استم).

و ديگران که همين حالا اگر
امکانات تخنيکی و کمک هاي کافر

بولی در اختيارم گذاشته بودند من
حاضر تمام اختراعات را که ادعا

کرده بودم در سال هاي گذشته
ساخته ام، به شمول جبرک دزد

بگرموتري که هم در آب حرکت ميکړد
هم در سړک و هم در هوا پرواز ميکړد

طياره آبپاش و غيره را د باره
بسانم و در معرض نمايش و استفاده

شما قرار دهم، اما چه کم که
دستم بند است و بول ندارم.

من از تومي برس هموطن! به
جاي آنکه بوم مشکوک استم، چرا

از انانی که صلاحيت داشته اند

نمی برس که براي چي کمک نکرد
اند و چرا امکانات را در اختيارم

نگذاشته اند؟

و همين حالا، همين اختراعات
فعلی ام که هر لحظه به درد فرد

فرد هموطن ما ميخورد مثل آبجوش
هاي آفتابي، بيل، سرش و بالاخره

آخرين اختراع که ضرورت روزمره
هر فاميل است گجارشد داده شد

و چه کسی در جهت ترويج و تکثير
آن کمک کرده است؟

هيچکس جز من نتواي خودم.

- ببخشيد، شمارا از رده ساختن
خواهش می کنم.

- راستی، جزدوم اولين سوالم
را پاسخ نداديد، اينکه در طول

اين يكسال در هلو کي کمک هاي
معنوي که به آن اشاره کرديد چه

کمک هاي مادي به شما صورت
گرفته است؟

باشيدن اين گپ، مختصر
تفه خنديد و گفت:

- اجازه است يك شوخي کم.

- بفرماييد.

- عجيب است، من از سرشپ
تا صبح براي تان قصه عشق

ليلی و مجنون را گفتم و شما حالا
می برسيد که لیلی زن بود يا مرد.

- نخير شافلي مختصر! آن قصه
قصه ديدين بود، من به صورت

مشخص از عشق يك سال آخرتان
برسييدم.

- بياييد از همين گپ بگذريم
و کوشش نکيم خواننده گان عزيز و

مهربان را با زهم جگر خون بسانم.

- يعنی چه؟

- يعنی اين که هيچ کمي برايم
صورت نگرفته است. حتی ...

- حتی چه؟

- هيچ.

- خواهش ميکړم بگوئيد.

- حتی، به خاطر عملی ساختن
آخرين اختراع، بول نداشتم که

هم برايم قرض نداد، ناچار کتاب
بايסקم را که هر لحظه به آن ضرورت

احساس ميکړم فروختم و اختراع -
آخر راعملی ساختم.

هر د و چند دقيقه مکث کرد پس
مخترع باز با انگارش در گيودارش

ومن به اينده هامی انديشيدم.

سکوت را شکستاده گفت:

- شافلي مختصر، لطف نمود
در باره (۳۰۷) مين اختراع تان

معلومات ارايه بفرماييد.

- اختراع اخير که طرح نخستين
آن همزمان با ساختن آبجوش

آفتابي در سال ۱۳۴۰ نزد اميجا
شده بود و فعلا (سال ۱۳۶۸) نظر

به ضرورت امروزي مردم توانستم
آنرا عملی بسانم عبارت از (اديد)

ان آفتابي)) مياشد.

- می شود راجع به ساختمان
و طرز فعاليت آن معلومات دهيد.

فکري به ذهنش گشت، ازجا
بر خاسته گفت: بياييد برويم

ساختمان و طرز کار آنرا از نزديک
مشاهده کنيد.

بقیه در صفحه (۱۷)

داستان کوتاه

یک مرد

انتظار

میگشید

اثر سولت جون هرزاسکی
نویسنده نهر محارستان ترجمه از محار



((الیزابت)) اجازه نداشت که دیگر انتظار نکند و باید تصمیم میگرفت. مادرش او را آرام نمیکرد. او باید از آن دو مرد، یکی را انتخاب مینمود، آن دو مرد، اساساً با هم فرق زیاد داشتند. مرد نخست شاید هنوز به مرحله مردانه نمی نرسیده بود، در حالی که یک سال از الیزابت کوچکتر هم بود. ناسی ((تیور)) بسود او بیست و یک سال داشت و دختر بیست و دو سال. هرچند که یک جوان زیبا و دوست داشتنی بود. اما خیلی پورفته و خجالتی که در هر فرصت، دست و پای خود را گم میکرد. اگر کسی با او صحبت میکرد، ناگهان از خجالت سرخ میشد. انسان به ساده نمی میتوانست ببیند که این جوان تا دو گوشش در عشق ((الیزابت)) غرق بوده و

او را میپرستد. هنگامی که دختر را نگاه میکرد، ضریان شدیدی قلبش حتی از شعله چشمانش درک میشد. این پورفته گی مانع اظهار عشق او به دخترش نمیکرد. در محالها او مانند یک طفل پیش آمد میکردند. اما با وجود سن کم خود، جوان قابل ازدواج و خیلی فعال بود. زیرا او تحصیلات خود را در رشته زراعت در یونیورسیتی (رست) خاتمه داده و یک مرد متکی به خود بود. پدرش دارای بی زیادی را بعد از مرگ به او میراث گذاشته بود.

مرد دیگر بیست و دو سال داشت و زیبا نبود. اما در مقابل رتشار خیلی جدی، آرام و متین داشت. او حقوق تحصیل کرده بود و از جمله حقوقدانان جوان و موفق به شمار میرفت. همه میگفتند که در دفتر کارش به او خیلی اهمیت و احترام قابل استند. ارتقای او در مسکن آرام و موفقانه به پیش رفت. انمان میتوانست بسجده معاشرا و بعد از میری شدن با نرینه سال به قدر حواهد بود و افعال او تا آن وقت، چند ساله صند بود. چی گونه با نانو نعمت بر و رن سیافند.

مرد دومی نیز عاشق الیزابت بود. اما در هنگام رویه رو شدن با الیزابت، لگت زبان به ویدست میداد و اگر با او هم صحبت میکردید از حالت سرخ میشد، او را عقب عینک های خود به صورت جدی. الیزابت را میگریست. خیلی واضح و سنجیده نواپسید این ازدواج را مطرح میکرد.

مادر الیزابت میگفت: د یگر با اعصاب من بازی مکن. این روش تو د یگر قابل تحصیل نیست. چرا سرانجام تصمیم نمیگیری.

دختر پاسخ میداد:

— به خاطر که ((تیور)) صد بار بیشتر خوشم می آید. او را به اندازه من دوست دارم که فکر میکنم مادرش اسم او تاکسون موضوع را برای من روشن نساخته است.

— تو باید با او مذاکره نمایی.

— تو او را خوب میشناسی، اگر بخوایم که به عشق خود اشتیاق کند. از نزد من میگذرد و بعد یک دسته گل بزرگ برای میفرستد و به این صورت از عشق خود حرف میزند. خوب، اگر این قدر احمق

است، باید با قسمت خود بسازد.
من به تویک هفته، دیگر وقت
میدهم تا تصمیم را بگیری، افزونتر
از این، دیگر انتظار نمیکنم، دیگر
کافیست.

الیزابت یک هفته انتظار نکشید
بل خواست همان روز موضوع را یک
طرفه کند و سوال حل شود، زیرا
خودش هم دیگر حوصله نداشت.
پس از جانش همان روز (تیسر)
دوباره سر و پايش را گم کرده بود و
با نگاه های مضطرب و آزارآم -
اطرافش را میگردید، الیزابت
تصمیم گرفته بود که سوال عشق و
ازدواج را صریح کند و از لایه لای
این گفتگو نتیجه حاصل را هر چه
که بود، بگیرد، بنابراین با لحن
خدی برسید:

- (تیسر) به من بگوید چرا
ازدواج نمیکنید؟
مرد جوان تا بناگوش سن برگردید
بیانهای دردستش را در آن را
برخاسته گذشت و بالکت زبان و
سال نوزاد پاسخ داد:
- برای این که... برای این
که من... که من خیلی عاشق
استم.

- او... کی رادوست
ارشد؟
چون در حالیکه خیلی دوست و
باچه نده بود، از جایش بلند
نشده، گفت:

- سرانجام... یک روز او را
خواهید شناخت... آن گامی درون
حد اخطای، با شتاب از اتفاق
خارج گردید و او رفت... اما پیش
از جانش روز دیگر، برای او یک
کتاب فرستاد که یک رمان انگلیسی
بود... الیزابت کتاب را با بسی
اعتنایی در عالماری کتاب ها گذا -
شت و با قهر و خشم بی نظیری که
حکایت از مایوسی او میکرد، از -
جشمانش میدرخشید با خود فکر کرد:
(اوه جای این که عشق خود
را به من اعتراف نماید به من کتاب
میسرست... حتی به این صورت نیز
نمیشود یک کلمه از زبان او را آورد)
آن گاه نزد مادر خود شتافت و سا
ملال خاطره او گفت:

- مادر! من تصمیم خود را گرفتم
من زن (گیزا) میشوم و برای ناچار
شب، دعوت کن... من به او قول
ازدواج میدهم...)

XXX

... این ازدواج خیلی
سعادتمندانه بود، در سال اول
زناشویی، صاحب یک دختر

شیرین شدند که اسم او را (ایوا)
گذاشتند، آنان با خوشبختی در
کار هم زنده میگردیدند...

منزل شان فوق العاده منظم و سا
سلیقه بود، در بین این زوج که
بیست و سه سال با هم به سر بردند
کوچکترین سایه کدورتی رونم -
نگردید و هیچگونه کلمات مناجره
آمیخته بین شان رد و بدل نشد.

بعد از بیست و سه سال ازدواج
شوهرش که اکنون عمو بر حسته
دیوان عالی محاکمات بود، من
بایست یک عمل جراحی را
بگذراند و پس از این که عملیات مو -
فقا به پایان رسید او در جبار
بیماری (ترومبوز) گردید و در...
الیزابت از این مرگ نا به هنگام

شوهر و مادرش، خیلی متاثر شدند و
بنابینه شایسته، او در سوگواری
نمودارم اوصبح تا نام میگردید
یکانه تلی او در دختر بود که
بنیاد فوق العاده بی بهر و
داشت و همچنان ظریف و مهربان بود

و قتی که چند ماه بعد از مرگ شو -
هرش در بین کتاب های خود به
حسب معمول بود یک رمان
قدیمی انگلیسی به دست افتاد
که ناگهان آن را شناخت... این

کتاب هدیه (تیسر) بود که
بیست و یک سال پیش، آن را بر -
ایش فرستاده بود، الیزابت
در حالیکه کتاب را به دست داد -
شت، به ذکر عمیق فرو رفت... او

(تیسر) را پس از آن دوسه بار
مرسری دیده بود... (تیسر)
بالای گستر خود مصروف و کمتر
به شعری آمد، دیگر هیچوقت
با او تماس نگرفته بود... الیزا -

بت در حالیکه تیسری برایش -
نقش بسته بود، با خود فکر کرد:
- ((در حقیقت او را دوست
میداشتم)) آن گاه خود را مشغول

مطالعه کتاب نمود، بعد از مرور
دوسه صفحه ناگهان از بین کتاب
یک مکتوب بیرون افتاد که به نام
او نوشته شده بود، با تعجب

آن را باز کرد، در نامه (تیسر)
به عشق خود اعتراف کرده و از او
خواستگاری نموده بود، در اخیر
نامه چنین نوشته بود:

((... اگر من اشتباه میکنم و
شماره دیگری را دوست دارم،
در آن صورت حاضر انتظار بکنم،
این انتظار هر قدر طول بکشد،
من خسته نخواهم شد، حتی تا
پایان عمر، در آینده قلب دیگر
هیچ چیزی بازتاب نخواهد

داشت جز موهایی نوازی رنگه
چشمان آبی، اندام باریک و -
خترانه و دستهای ظریف و قشنگ

شما... این تصویر برای ابد در قلب
من باقی خواهد ماند و اگر شما بعد
از بیست سال یا چهل سال هم مرا
بخواهید، باز هم من در انتظار
نما خواهم بود فقط یک حرف شما
کافیست...))

الیزابت وقایق زیادی را حس
به این راه عجیب قسمت و سر نوشت
فکر کرد، آن وقت در جستجوی
آدرس (تیسر) افتاد و بعد از آن که
آن را یافت، مقدمه این چند واژه را
به وی نوشت:

((من تنها اسم و به شما احتیاج
دارم... (الیزابت))

پس از آن روز (تیسر) به
بود ایست آمد، او دیگر آن جوان
دخالتی و بیای نبود، بل یک مرد
چهل و چهار ساله و متین و خیلی
قشنگ با حرکات سحرانگه از زنده می
بودست نوازی رنگه افتاب سوخته
و اندام باریک در مقابل او ظاهر
گردید.

آنان هیچ کلمه ای از گذشته
یاد نکردند، الیزابت خیالست
میکشید که اعتراف کند در آن وقت
کتاب هدیه او را حتی باز هم نگرفته
بود... مرد نیز یاد او ری -

سال های سپری شده و خاطرات
گذشته خود داری کرد، از آن روز
به بعد تیسر، هفته ای یک بار
به بود ایست می آمد، هنگامیکه
خزان فرار میزد، آنان به تئاتر،

سینما و کسرت میرفتند... انسان
همواره هر سه آن ها را با هم یک
حامیدید.

((الیزابت، دخترش و تیسر))...
یک روز (تیسر) به الیزابت
گفت که:

((میخواهم چند دقیقه تنها
باشم صحبت نمایم...))
قلب الیزابت از هیجان زیاد
به تپش درآمد او همان لحظه

تصمیم گرفت که این بارید و ن توقف
درخواست او را بپذیرد... سر
انجام میتوانست زن مردی شود
که او را از صمیم قلب دوست
میداشت، هنگامیکه تنها نشاند

در حالیکه مرد داستان او را گرفت
با ملایمت گفت:
((من میخواهم یک موضوع
مهم را با شما در میان بگذارم...
من عاشق دختر شما هستم و من
خواهم با او ازدواج کنم... او
نیز مراد دوست میدارد... در باره

تفاوت من و سال نیز با هم به
توافق رسیده ایم، امیدوارم که
شما با این وصلت، رضایت دا -
شته باشید...))

از لحظه اول تمام اشیا بر روبر
چشمان الیزابت به جوش درآمد و
نزدیک بود تعادل خود را از -
دست بدهد، از این که سر -
نوشت یکبار دیگر او چنین با ری

بی نمود، بود، خیلی متاثر شد.
اما به زودی جلوا حساسات خود
را گرفت... بدون کدام حرکات
جای خود بلند شد و نامه ای را که

(تیسر) چندین سال پیش بر -
ایش نوشته بود و هنوز آن را در رو
میز تحریر خود با احتیاط نگه مید -
اشت، آورد و به دستش داد...

گفت:
((آخرین سطور نامه را شما
اول بلند بخوانید...))
مرد آن را با آواز بلند خواند
و در حالیکه با سر خود اشاره مثبت
میداد، اظهار کرد:

- بلی همید، درست میفرماید
نوازی رنگه، چشمان آبی رنگه
اندام باریک و دخترانه و دست
های ظریف و قشنگ... این به

کلی صفات ((ایوا)) است...
((ایوا)) امروز همچنان زیبا
است که شما در آن وقت بودید.

من عاشق دیوانه و ار این تصویر
در ترانه است و تا به امروز به او -
و مادر ارمانده ام شما با او و مادر
به من مراجعت میکنید، میفهمید

چی میگویم.
الیزابت سکوت کرد، در حالیکه
اشد در جشمانش حلقه زده بود
پاسخ داد:

((من شما را خیلی دوست
میداشتم تیسر...))
احساسی که من نسبت به شما
داشتم، بیشتر احساس مادری بود

شما آن قدر دخالتی و سر رفتی
بودید و به کمک احتیاج داشتید
که انسان مجبور بود شمارا دوست
داشته باشد و در عرق رنج خود

به شما مانند پدر خود نگاه میکردم
و اینکه می بینم که سرنوشت نیز
چیز دیگری نمخواهد، من ((ایوا))
را برستش میکنم، و برای او نیکن

چنین احساس دارم، برود با هم
خوشبخت باشید...
آن گاه دست خود را بالای دست
او گذاشته، گفت:
صرف ((عاشقان و مادر)) -
پیدا نمیشوند، بل ((مادران قدما
کار)) نیز وجود دارند...

از اینجا

از اینجا

ابوعلی سینای بدخی انقلاب در عطریات

رستورانی با پنج هزار گونه غذا

ها و حفريات موجود بوده اند - به گونه مثال آرایش سرزبان باگل هاییک به صورت دقیق بوی خوش نیز داشته اند قابل دقت است -
واژه پرفوم (Par Fum)
اساس لاتینی داشته و از اصطلاح پرفوم (Par Fumum)
وجود آمده، که به معنی قریب بوی خوش به خدا یا ن از طریق دود کردن نباتات، زنده جانها بقیه در صفحه (۱۰۱)

با بد ریاضه عطریات را می توانیم با جمله ای آشنایی بیافا زیم یعنی در ریاضه باستان و... شاید چنین آغازیکه سنت است دقیق نباشد زیرا در جامه ای اشتراکی اولیه انسان به خوشبویی توجه میکرد گویای گفته ما نقش های نخستینی اند که ده ها هزار سال پیش در شماره



آمرستوران تو مغانکای که رستورانش زینوسف چند ساختمان و در چار هکتار زمین در نزدیکی یکی از میدانهای هوایی بانکوک به نام د و نمونیک موقعیت دارد میخواید بالای نویسنده کتاب ریکارد های (Guinness) اعتراض میکرد نو - پسندیده یاد شد میار جود آن که رستوران نامبرده را از جمله بزرگترین رستوران ها در جهان خوانده، ولی صرف نم هکتار از زمین را که رستوران در آن واقع است کم گفته و از پارک برای جا بجا شدن ۱۶۰ متریاد آوری نموده است در رستوران هزارها پیش خدمت بابت های تأییدار، برای هما - نداری در حرکتند معمانان غذا و نوشابه های مورد نظر خود را از راه بلندگو فرمایش داده که در کامیوتریت و به زودترین وقت حاضر میگردند میفوی رستوران - پنج هزار نوع غذا تقدیم مینماید



جایزه راستگویی

بگویند حتی ناسزا - من نمی توانستم و نمی توانم جز راست بگویم در خانواده ام به من آموخته اند که دروغ بد است من جز راستگویی نمی دانم (۰۰۰) بدین سان که این (روستازاده احمدی) - از دید صمیمی تر - یارانش در تیم - برنده جایزه بزرگ فیفا شد او تصمیم دارد که با این پول یک فروشگاه ورزشی بخرد و هر سال با سود آن به هنگام جشنهای کرمس، بچه های تعهد ست بی یاور را به باشگاهش دعوت کند و از آنها بخواهد برای به عمل آورد

جایزه فیفا در سال ۱۹۸۷ به تیم اسکاتلندی داده شد تا پیشه تعلق گرفته بود

قطعا وارد دروازه تیمش شده با مهارت و ظرافت خاصی توپ را با دست از کنار دروازه گذراند کار او چنان هنرمندانه بود که داور اصلا متوجه نشد فقط اعلام گل کرد کلتی ها که جملگی در این گونه ظریف کاریها استاد اند (بعد اورد اعتراض کردند داور زینبارنسی رفت اما سرانجام در برابر اصرار آنان اورد و نوبت را فرافراخواند و واقعیت را از او جانش

جایزه نخست فد را سیون بین المللی فوتبال (فیفا) در سال ۱۹۸۹ به فرانک اورد نوبت از تیم الملی (ورد برمن) تعلق گرفت فیفا این جایزه ۵۰۰۰۰ فرانکی (فرانک سوئیس) را از سال ۱۹۸۲ برای بازیگران و تیمهای کمالی ورزشی را در میدانهای سابقه زیم پانسی گذارند منظور کرده است در واقع این پول (جام اخلاقی) است که نصیب (جوانمردان) می شود

(۰۰۰) چون اصلا بلد نیستیم دروغ بگویم بی درنگ حقیقت را گفتیم (۰۰۰) همه به او اعتراض کردند (همبازی ها و بسیاری از طرفداران تیم ورد برمن (۰۰۰) بگذارد هر چه می خواهند

اورد نوبت در جریان بد ار کانورد برمن از سابقه های فوتبال قهرمانی باشگاه های الملی قد رال بودند سلیگا - مرتکب خطای پنا لتی شد او روی یکی از هجوم های گلن در شرایطی که توپ

بدون دروغ

ترجمه از رها تاپ

زندگی همیشه بدون دروغ؟

هر دو روغ خود میتواند به مثابه مو فقیقی برایش عرضه اندازد. بدین معنی که:

هر که با غیر حقیقت نویسی های خود، خوب به جلو برود همیشه به دروغ نویسی خواهد پرداخت و این کار غالباً آسان و سهل نیز است اما هرگاه افشاگر در به دشواری های رویه خواهد شد. دروغ نویسی رابطه انسان را در مقایسه با بی نظمی فراموشکاری و بی وفایی به عهد و پیمان زیاد تر مگر روستا نریم یازد، ماما کسون نیاموخته ام که در برابر دروغ چی واکنش از خود نشان دهد هم از هر دو روغ و انتظار هر گونه زشتی بقیه در صفحه (۱۶)

دست آورده است اما وی قواعد ضیقی را جلب قرار میدهد چنان چه اگر کسی این پرسش را که ((حال شما چطور است؟)) فقط با ((تشکر)) و یا ((خوب)) پاسخ دهد میتواند دروغ گفته باشد. پس ما هوشیارانه و آگاهانه به همدیگر دروغ میگویم تا از شناختن دهنده گفتمانی که در مرکز توجه دیگران دوری جسته باشیم و در فرجا

میز قصابی مصروف کار بد شد. از آب به دربی آید. قهرمان جوانان در کشتی گیری در جارد. ساکنی فقط کاندید در کس از ساقیات بود و بی و سرانجام سیروس سیاحت دور دنیا یی نیز جز سفر کوتاهی در داخل کشور چیز دیگری نبوده است.

درین جایا کسی سر کار ارم که عاد تا غالباً به دروغ نویسی میرد از این موضوع مارتان دانده و پیدا میسازد. پس ازین به هجرت قصه های هیجان انگیز فقط با نریمی گوش گوش فراخواهیم داد. چه یک پنجم آنچه میگوید قرین به حقیقت است و بی روی در واقعیت حادثه زشتی اتفاق نیفتاده خوب او بیشتر مانه مبالغه نموده است اما در این میان کسی از وی متضرر نگردید و از کسی چیزی را به یغما نبرد است. هر یک ما جای نیز به مبالغه پرداختیم چه با مبالغه خوشایند تر است. حتی (فرید) یک قرن پیش ادعا نموده که یک اندازه کم جنون در انسانها عادی است! محققین انگلیسی به این نظرند که در حدود ۲۰۰ دروغ در روز معمولی به شمار می آید.

داکتر جان نیکولسون دانشمند دانشگاه لندن از پژوهش های بی که نموده نتیجه یاد شده را به

جرا بدون دروغ نمیتوان زیست؟ بدین عکاس مشهور زیست دوست در همین زودی هانما نیت می سازمان بزرگ تجارتی را برای تمام کشور عده دار میگرد. در چهارده ساله می قهرمان جوانان در کشتی گیری بودم. در هیجده ساله می سیروس سیاحت گرد اگر جهان را پشت سر گذاشته ام. چی شخص جالبی؟ قسمت پنج تن را در نزاکت و تجربه نصیب شده است از آفامیل نامدار و خوشی است. همچنان اندام متناسب، سیورس و دل پسندی داشته فعال شوخ ظریف و سخنی نیز میسازد. در اطراف و اکاف همچو آقایی با صفات عالی به ندرت دیده میشود. افتخار آشنایی و برادر ارم اما پس از آن اتفاق می افتد او افشامیشود. یکبار دوبار بیشتر افشامیشود:

آن پدر که عکاس مشهور است در صحبت با یکی از آشنایان ناگهان به نقاش مشهوری مبدل میگردد. (مهم نیست) هر دو تقریباً در همین موقف قرار دارند. آن دوست فقط یک قصاب ساده در فروشگاهی که چندین پیش در آن جا عقب



آنجا که ما زیسته ایم فقط



و در هیچ که روی صفحه تلویزیون
پایست یا اگر هست، در هر دو
سال یک بار...
مانند هر پیشگام، نخست
در باره استاد او پرسیدم، زیرا
میگفتم مباد که گل خود رو باشد
وی استادی داشت و نزد کسی
زانو زده بود شاید (گتر) گذاشته
بود و (بانی) به دست
بسته بود و استاد او، همانکه
(کاکاپین) بود کسی که در وقت
خود خوب درخشید، و برای هنر
موسیقی زحمت کثیف مدت چهل
سال در بخش موسیقی خدمت
کرد و اختراعات زیادی از خارج
و داخل کشور کاپی کرد.

از سلطان همانکه میپرسم:
X بر روی صفحه تلویزیون
نیده نمیشود؟
- ... نمیدانم این را -
باید از مسئولان موسیقی -
تلویزیون پرسید، ولی سیاس
از دوستانی که در ریخاقل خوشی
شان از مایه میکند.
X پس چند بار چه آهنگ
در رادیو تلویزیون دارید؟
- در تلویزیون ۱۶ بار چه
دارم که ۶ بار چه نشر شده
و از سرنوشت شتاتی آگاهی
ندارم.
X در عروس ها بیشتر کد
آهنگ ها را از شما میخواهند

او زاده خرابات است
با خراباتیان زیسته و از همان
روزهای نخست، چنانست
بر روی آلات موسیقی لغزیده
و نوای روان سخن موسیقی هر لحظه
در گوش هایش طنین افکند
و تار و بود وجودش را به ارتعاش
آورده است، موسیقی مانند
خون در رگهای جانش دویده
و همه زنده کی او موسیقی نشده
است...
لذا نخست در برنامه های
هنری مکتب خود حصه گرفت
و پس دست همکاری او به مکتب
دیگری نیز دراز شد. در همان
آغاز مصاحبه از خرابات سخن
راند و گفت:
- آن جا که ما زیسته ایم،
نقطه موسیقی و آواز بوده است.
و این خراباتی و خرابات نشین
(سلطان همانکه) آواز خوان
خوب صد ایست که همیشه محافل
عروس دوستان را گرم میبخشد

موسیقی و آواز بود

که در ایران با زیست خاص هنری
(من آمده ام) اجرا میکرد که
آهنگ سال میشود. و همین
آهنگ در هند توسط دست
اندرکاران موسیقی با زیبایی
ویژه بی به نام (دل کویا کویا)
اجرا میشود در حالیکه این
اختراعات را باید هنرمندان
خود ما میداشتند.
ما به نام ریاست موسیقی
بود چه ویرسونی دارم و تا ناف
که در فنا بخشیدن وزن شده
نگهداشتن و ارتقای موسیقی
نولکلوریک افغانی تاکنون
گامی برنداشته اند.
در بخش موسیقی نولکلوریک
حاجی همانکه زیاد زحمت
کشیده و ابتکاراتی هم کرده
است، ولی چون قدر نگریسته
و تشویق نشده، اکنون دکانداری
میکند.
X کدام عناصر یک آهنگ
خوب را میسازد؟
- ابتکار، نظم موسیقی،
حنجره مستعد و تصنیف خوب.
X و سرانجام، حرف آخرتان
چیست؟
- حرف آخر من گله از شما
زورنالیست ها است چه با هنر
مندان خرابات، نه تلویزیون
همکاری دارد نه اتحادیه
هنرمندان و نه کسی غرض
مصاحبه نزد ما می آید...

گفتگوی با سلطان

میشود تا موسیقی را به ابتدال -
بکشاند؟
- همان سخن بیشتر را تکرار
میکم که وقتی هنرمند گل خود رو
باشد، خود تصنیف بسازد، خود
کمپوزیتور باشد، صبح بسازد
و شب خودش بخواند، معلوم است
که موسیقی به ابتدال کشانده
میشود و ویژه اگر آواز خوان
خود خواهی، کاپی خوانی و تقلید
از آواز دیگران را نیز منحیث
جاشنی به سخنان بالا بنویسد.
X آیا در موسیقی ما ابتدال
وجود دارد؟
- با تا به سف که در موسیقی
ما ابتدال وجود دارد و این بیشتر
توسط آنانی که قدرت تصنیف
موسیقی خوب را از موسیقی بد
ندارند، رواج داده میشود.
X پس راه بیرون رفتن از این
برایم کدام است؟
- ایجاد کورس های موسیقی
در سطح عامه و شاصل ساختن
مضمونی تحت عنوان موسیقی
در همه مکتب با تا به سف که درین
اواخر برای بهبود و انکشاف مو -
سیقی، کمتر کار صورت گرفته است.
آهنگ های اصیل نولکلوریک
افغانی در کشور های همسایه،
جان میباید. بالای آن ها کار
میشود و به بهترین وجهی اجرا
میکردند، به گونه مثال آهنگ
(مر د لکم) از اسمعیل چار بکارسه

تا برایشان بخوانید؟
- همیشه آهنگ های که توسط
کاکاپ حاجی همانکه خوانده
شده بود.
X در محافل که شما میخوانید،
اگر جنس زمخت زیاد باشد،
بدرتر میخوانید و یا جنس لطیف؟
- شما به تارهای قلبم
انگشت گذاشتید، معلوم است
و فتن که جنس لطیف بیشتر باشد
خوبتر و با احساس تر و سوز تر
میخوانم.
X به نظر شما آواز خوان
شدن آسان است؟
- نه، آسان به هیچ وجه
نیست، ولی ما خود موسیقی
را آسان جلوه دادیم، هم تصنیف
ساختیم، هم کمپوز کردیم و هم
خواندیم.
X بر درباره دست یافتن
به شهرت چی میگوید؟
- به آن میشود هم آسان
و هم مشکل دست یافت، وقتی
عزیز چند آواز خوان محدود
روی صفحه تلویزیون دیده شوند
ولی آهنگ های شماری در هر دو
سال یک بار نشر شود، معلوم است
که به شهرت رسیدن برای کسانی
که از یاد کردن نام آن ها
میگذریم، آسان و برای شماری
چون من دشوار است.
X جن گونه یک هنرمند باعث

از کتاب (نظرات زیبایی شناسی
فلسفی قرن ۲۰ هجری)
رایند رانا تاکور

زیبایی

توجه: استدلاله عدم

مذاهب از قدیم به دانش را به
خوشتر داری دعوت میکند و
انجام یافتن و شرط اصول بر هفت
کمال میطلبند، بسیاری هابه ایست
که به تفسیر این شرایط است. تنها در
کمال و خلی این شود و تنها در
کمال آنان قوی الاراده و وساک
پیدا می شود. تمام زیباست
تربیه انسان امیال، از این شیوه
که به تفسیر می شود. از این شیوه
به نظر می خورد. از این شیوه
توان برای تکامل حسن زیباست
شناسی شود. زیرا که هنر
از بیات و نقاشی نزد آن مردود
است.
شکی نیست که انکشاف حسن
زیبایی شناسی، شرط جدا ایست
ناید به ترتیب شخصیت هم آهنگ
از نورمال و تعادل است. زیبایی
یک چیز ضروریست و نیست
نیز که سهل و ساد و بی جهت
نیز که به نظر می خورد. زیرا که
بدانگونه که به نظر می خورد. زیرا که
شخص میزند، و گیاهان هرگز رادور
میانگند و بر حاصلش کند. حسن زیباست
تا بافت و بر چنین د نوازی به
نیز، با یک چنین د نوازی به
دست می آید.
در راه حصول زیبایی میتوان به
ساده می گمراه شد، کسی که
میخواهد به حد کمال برسد، باید
موانع را از سر راه خود دور سازد
خود داری و صیانت نفس را بیاورد
این راه خلی د نوازی و طاققت فرجه
ساست، اما حصول حسن زیباست
شناسی، از زنده و در خود قربانی و
ند آگایست.

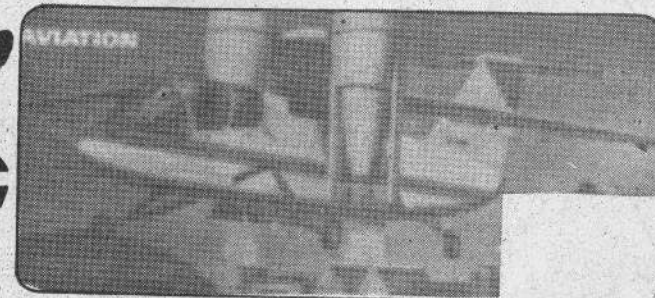
به اهدای والا و انسانی در بزرگوار
خوشترن داری چه بزرگوار
از دو واقع

افسان
میدل میسران
میدل میسران
حلقه به ن ست نیاطه
کشمکش هنوز محکمتر میسران
ایر خونین داری به

29

از چهار گوشه جهان

طیاره‌های عمو پرواز



که هزینه دو موتور جت است، می‌توان این را ذکر کرد که به راحتی قادر خواهد بود به طور عمودی فرود آمده و از روی زمین بلند شود، درست مانند هلی‌کوپتر، با این تفاوت که هلی‌کوپتر دارای پروانه است. موتورهای آن قادر است که به طراحان و سازندگان، این طیاره را طوری طراحی کرده اند که موتورهای آن قادر است تغییر وضعیت دهد و طوری که می‌تواند از حالت افقی تا حالت عمودی قابل کنترل باشد. خود طیاره هیچگونه تفاوتی با سایر طیاره‌ها ندارد.

از خصوصیات این طیاره جدید

موتورهای این طیاره ساخت کمپنی (گروین) است، که از نوع (توربوفن) می‌باشد. طیاره قادر است در ساعت ۲۵۰ میل سرعت داشته باشد و حداکثر مسافت ۱۶۰۰ میل را پرواز کند و سرعت آن در هنگام پرواز عمودی ۱۲۰۰۰ پا در دقیقه است یعنی چیزی در حدود ۴ کیلومتر در دقیقه.

هدف از ساخت این طیاره که به زودی با به عرضه وجود خواهد گذاشت وارد کردنش در نیروی هوایی جهت مقاصد نظامی است ولی می‌توان آن را در سایر زمینه‌ها هم استفاده کرد.

((اورنا فالاجی)) بدترین روزنامه نگار و محاسبه‌گر دنیا، کار-برای نوشتن مقالات جنایی در یک روزنامه ایتالیایی شروع کرد. از آن زمان تاکنون روزنامه‌های اروپایی، سرمناط‌پیشگاری را از وی به چاپ رسانده‌اند.

او مولف کتابهایی نظیر ((اگر خورشید بمیرد)) ((مباحثه با تاریخ)) و ((نامه به کودکان)) که هرگز زنده نشده)) می‌باشد ((فالاجی)) نماین خود را برای مصاحبه با این انسانهای تاریخی اعلام داشته است:

۱-۲- آدم و حوا

من در قرارداد نام اینمندی و نفرد ریدر فهرست مصاحبه‌هایم هیچ تردیدی بخود راه نمی‌دادم. زیرا همه چیز این زوج غیر متعده شروع گردید.

۱۲-۳- عیسی مسیح، یهودا و مهم مقدس.

بهنگام مصاحبه با عیسی مسیح نمی‌توانستم از مصاحبه با یهودا و مهم باگرو بگذرم. مطمئن یهودا هم منداری مطالب گفتی را جمع به سرورن داشته است. او مردی باهوش و با فرهنگ بود. تفریکم تاریخ تا حد زیادی ویرا مورد تخطئه قرار داده است.

سپس از مهم باگرو در باره نحوه باردار شدنش میپرسیدم.

مصاحبه فالاجی با ۱۸ انسان معروف



این زن به نام چه مشکلاتی که به خاطر پیشرفت متحمل نشد اینطور نبود؟

ونکته آخر اینکه اونی دانست فرزندش سنین ۱۲ الی ۲۰ سالگی را در کجا سپری کرد بود. این معما نیست که ... سوال قدامت دارد!

۶- اسکندر کبیر.

چرامن اسکندر کبیر را در این فهرست آورده‌ام؟ کاملاً روشن است، او یک احمق بی‌تعلیم معنی ویک نزاری از تیمارستان بود.

می‌خواهم از اسکندر روبرو چگونه بدون آنکه گریه افتد آن کار را با انجام رسانید؟

۸۷- هومر و شکسپیر.

هیچ تردیدی در قرارداد نام اینمندی در لیست خود روانم نمی‌داشت. هومر و شکسپیر را همراهم با من لنین انجیل بسیار دوستی دان. بعضی‌ها می‌گویند آنها هرگز وجود نداشته‌اند (بسیار اولی) بنحین دلیل در مصاحبه

با آنها از شناسنامه و با سورت ش-جوا می‌شدم تا حداقل از وجودشان اطمینان حاصل کنم.

ضمناً می‌توانستم مخفیانه چند سوال هم از روشهای نویسنده‌گی بنمایم.

۹- اسبارتاکوس.

البته که مجبور نام اسبارتاکوس را هم بیاورم. همانطوریکه همه می‌دانند من در طرف دیگر حصار قرار دارم و معیشت طرف شویشیان و باغیان را گرفته‌ام. به تحقیق اسبارتاکوس نیز یکی از بزرگترین مردان همه اعصار بوده است.

۱۰- الی ۱۲- موس، سلیمان و ملکه سبا.

چون در صورت نبودن قانسون عدم اخلات هم لزومی پیدا نمی‌کرد، مجبور بودم بزرگترین قانسون گذارن نیایم موس را راه به دست اساقه کم علاوه برایین او انعاما رهبر خوبی بود.

با وجود این اگر من در آن زمانها بودم چگونه می‌توانستم گفتگو با کسانی چون حضرت سلیمان سرانیده، نضرتین سرود ها و آنن با عیون و ماجراجو معسرون به ملکه سبا را نایده بگیرم؟

۱۳- ۱۴- هیتلر و نایلتون.

البته نمی‌توانستم از هیتلر صرف نظر کنم. با اینکه بخوبی می‌دانم در تاریخ بشریت از سیاه‌ری دیگر شیر تر نبود، اما چندان چیز برایم بصورت سمعایی باقی مانده است. مثلاً همجنسبازی او و رابطه اش با او ابروان!

اما جدد این مسئله مطرح می‌شود که آیا بدون مصاحبه با نایلتون می‌توان عادیانه بدیدار هیتلر رفت؟ نایلتون را کار و خونریزی، بنم آزادی، برابری و برادری، بدترین دیکتاتورها و سنگدلترین فاتحان شد. او مانند گورینک (فرمانده)

نیروی هوایی هیتلر نه تنها هر مانع پیش‌راه خود را بر سر می‌داشت بلکه از دیدن آثار غنری هم بر روی نداشت!

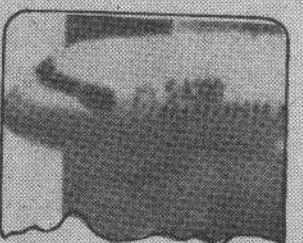
من می‌خواستم از آن نامزد در باره انعمه مجسمه‌های اتروپ یاش (تندین مانبل امپراطوری رم) که از فلورانس ریده بود، سوال کنم.

۱۵- ژاندارک.

بعنوان یک طرفدار جنبش زنان، احساس می‌کنم باید از ژاندارک صحبت بچیان آورم. ژاندارک، الیزابت اول (انگلسا) و کاترین کبیر (روسیه) از معدود زنان هستند که به ما زنان غریب نشان دادند که زنان احمق نیستند. هرچند که عده واقفند زنان همچون مردان می‌نویسند، نقاشی می‌کنند و دلتهارا اداره می‌نمایند، ولی بنظر نمی‌رسد کسی به خاطر آورد که در حوزه تپاش نیز بسیار خوب عمل می‌کنند و ژاندارک بمانشان با د که هر دختر دهاتی بیسواد می‌درویتام فرماندهی کند.

علاوه بر این کلیسا اورا به تیری جویین بست و زنده زند سوزانید. دوست دارم در باره بقیه در صفحه (۹۵)

طیاره‌های کوچک



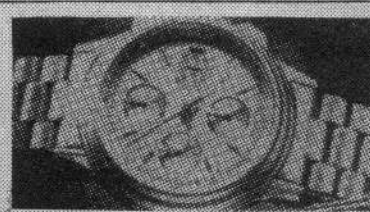
مسئله بحران انرژی و گران و کمبود شدن مواد نفتی مخصوص سوخت و سایل نقلیه عوامی

سازندگان طیاره غار ابران دانسته تا تدابیری بیندیشند. نتوانند به این مشکل فلیسه بد. تا برایین شمارا می‌کنند. نظر آن‌ها رسیده اینست که بتوانند طیاره‌ها را کوچک‌تر و سبک‌تر سازند. از طرفی آنان توانسته‌اند موتورهای را با تغییراتی که خاص سالعات تحقیق و بررسی است طوری طراحی کنند که به سوخت کمتر، قدرت بیشتری داشته باشند.

به علاوه با کوچک‌تر شدن طیاره‌های مسافری، هزینه‌های مختلفی در رابطه با طیاره کاهش می‌یابد که از نظر اقتصادی

این در حالی است که کمپنی ((پرویتیش انرواسیس)) یک مدل از این گونه طیاره‌های سبک و جمع‌وجور را به نام ((D.H. ۱۱۶)) ساخته که دارای چهار موتور توربوفن می‌باشد.

این طیاره می‌تواند صد مسافر را حمل کند و در میدان‌های کوچک نیز به راحتی فرود آمده و بلند شود. موتورهای آن با وجود اینکه قدرت خوبی دارند کم صدا می‌باشند و نسبت سوخت به بنزین این طیاره که دارای چهار موتور است، از سایر طیاره‌های مشابه که دو موتور دارند به مراتب کمتر است.



ساعت همه‌کاره

ساعتی که یکی از سازندگان اروپایی آن را به بازار عرضه نموده دارای مزایای زیر می‌باشد:

- در آن واحد پنج عمل را انجام می‌دهد.

- دقایق و ثانیه‌ها را یادقت زیاد نشان می‌دهد و در هر دقیقه ماه یکبار امکان دارد که در ثانیه‌های آن خللی ایجاد گردد.

- به وسیله یک بطری مخصوص می‌تواند کار می‌کند که هر سه سال یکبار عوض می‌شود و هنگام تعویض شدن آن، هشتاد و هشت لانه داده می‌شود.

- علاوه بر ساعت و ماه و روز - وضعیت آب و هوا و درجه رطوبت و حرارت را نیز نشان می‌دهد.

- عدد سربه و خراش می‌دهد و حتی رنگ فلز آن از بین نمی‌رود و تا معنی ۱۲۰ متری آب نیز کار می‌کند.

میلیاردرهای پاکستانی

یک نشریه رسمی منتشر شده در اسلام آباد پاکستان فاش نمود که هم اکنون تعداد ۲۰۱۶ - میلیاردر در پاکستان وجود دارند که ۱۳۲۷ نفر آنها در دوره فرمانروایی جنرال ضیا الحسن به میلیاردری رسیده‌اند در این نشریه که از طرف بانک مرکزی پاکستان منتشر شده آمده است که در اثنای هر یک از ۱۹۱ میلیاردر که در سال ۱۹۷۱ وجود داشتند از صد میلیون تا یک میلیارد ریده بوده است البته این آمار شامل آن دسته که در بانک‌های خارج حساب‌ها دارند، نمی‌گردد.

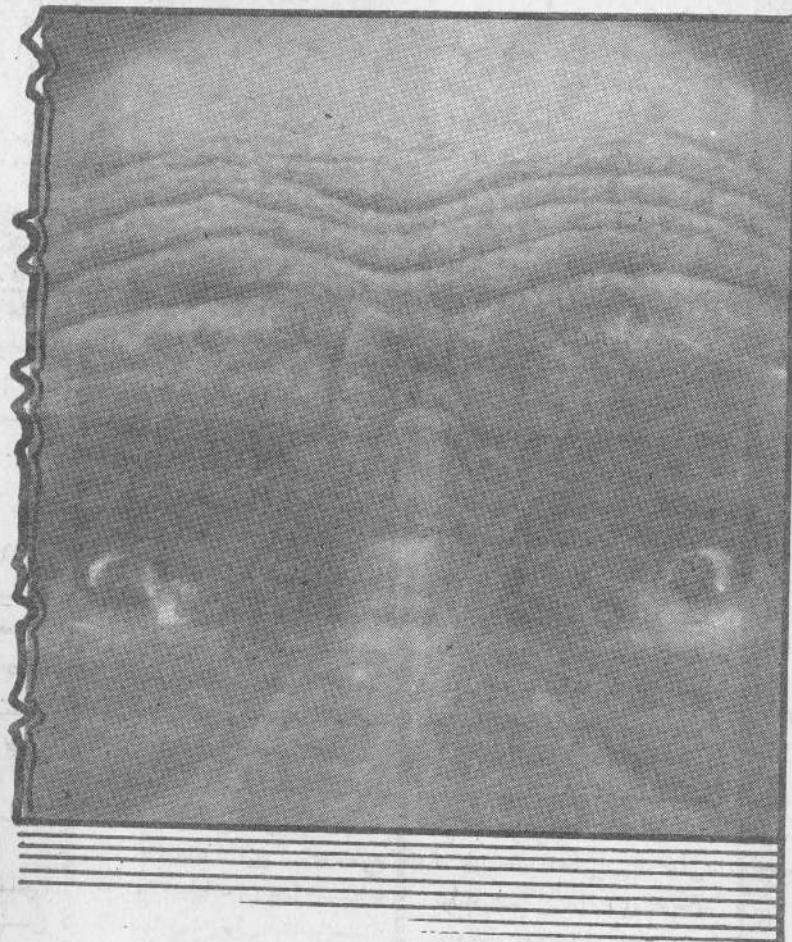


چگونه جلودیری را بگیریم

چگونه

ترجمه ستادک

دانشمندان بزرگ اساسی است
یافته اند که حیات را در واقعیت
تیموان طولانی ساخت



چگونه میتوان از بیماری جلوگیری کرد و چگونه درد و ران بیماری
باید زنده بماند ؟

بسیار بشر که سالها می شود طبق نظر متخصصین ملل متحد
در آستانه سال ۲۰۰۰ تعداد مجموعی کسانی که بیش از (۶۰) سال
عمر دارند در سطح جهانی به (۵۱۰) میلیون یا ۱۱ درصد نفوس
کره زمین خواهد رسید . این که گوی شامل تناسب فزاینده
افراد خواهد بود که در هفتاد ساله گی عمر خود قرار دارند .
بهترین راه نیرومند ماندن ، پشاش ماندن و سالم ماندن حتی تا
دوران پیری چیست ؟ این پرابلیمست که از زمانه های باستان
انسان با آن مواجه بوده است . آیامی دانید که دوران پیری را
چگونه سپری نمایید ؟ آیامیدانید که فعالیت دماغی به نوبه خود
دوره حیاتی را طولانی تر میسازد ؟ آیامیدانید که پایین آمدن
درجه حرارت بدن انسان صرف در حدود ۲ درجه میتواند
پنجده درصد به دوره حیاتی انسان بیفزاید ؟

میرکند .

رویاها و آرزوهای پراک به
جیونولوژی (پژوهش های علمی
دوران سالخوردگی) ارتباط
دارد ، این چنین میتوان جمع
بندی و خلاصه کرد که هیچکس
نیست نخواهد پیر باشد ولی هرکس
آرزو دارد حداقل تا صد سال
عمر کند .
دلچسپ است اگر مسیر تکاملی
دوره حیاتی انسان را به بررسی
گرفت . کتب مقدس و روایات نقلی
معلومات ذیلی را بدست میدهد
قرار میدهد : حضرت آدم (ع)
و تنبیه وفات کرد (۹۳۰) سال
آرزو دارد حداقل تا صد سال

عمر داشت . حضرت نوح (ع)
(۹۵۰) سال و میتوزیلا (۹۶۹) -
سال مرگ کرد . طب معروف قدیم
در باره اینکه دوره حیاتی
انسان چگونه میتواند باشد ،
نظریه واند پشه های خودش را
دارد . در قرن (۱۶) باراسلیسکی
تصور میکرد که انسان تا (۶۰۰) -
سال زنده گی کرده میتواند در
قرن نزد هم هوفلند را عقیده بر
این بود که سرحد بالایی میتواند
(۲۰۰) سال باشد . در قرن
بهترین میشنیکوف و بوگولتسکی -
نوشتند که دوره حیاتی انسان
میتواند (۱۵۰) تا (۱۶۰) سال
باشد . ملاحظه کنید که هرچه
به زمان ما نزدیکتر شویم ، رقم نیز
پایین می آید .

شاید حداقل آخرین رقم
جنبه ریالیستیک داشته باشد ؟
بد بختانه ، نه تا هنوز .
از آغاز سده جاری تا کنون
دوره حیاتی متوسط در کشور
های صنعتی از (۲۰) تا (۳۰)

سال بالا رفته است و این ناشی
از کاهشانی مرگ و میر نوزادان ،
کاهش وقایع بیماری های عفونی
و تضعیف عوامل ناگوار دیگر است .
اکنون رشد در همه جا
متوقف است . این نمایانگر
آنست که علی الرغم تمام پیروزی
های طب در حدود تاریخ نبسته
شده ، دوره حیات انسانی از
لحاظ بیولوژیکی بدون تغییر
باقی مانده است . دوره حیاتی
منحصربه فرد بعضی افراد یک
تا (۱۲۰) و بالاتر از آن بوده
به عنوان یک استثنا باقی مانده
است تا یک قاعده حتی اگر مرگ
و میر ناشی از تومورهای خبیث
و بیماری های قلبی و عروسی خون
کاوشی پانته طول منبر
السا به بازم به صورت مشخصی
آلچه که هست باقی میماند و
در دوره حیاتی متوسط طبق نظر
کارشناسان بیش از ۹۰ سال
افزایش به عمل نمی آید . از
همینجا است که چرا پگانه را

افزایش اساسی در دوره حیاتی
انسان همانا از میان برداشتن
و عبور از موانع خاص است . تخمین
پوتانسیل انسانی نباید خیلی
خوشبینانه یا کاملاً بدبینانه
صورت بگیرد .
در اوایل دهه ۶۰ یک سازمان
پژوهشی ایالات متحده آمریکا
پیشبینی کرد که در حوالی نیمه
دهه ۶۰ دوره عمر انسانی را
میتوان تا (۵۰) سال تعدیل کرد
از کجا میتوان چنین پیش
بینی امیدوارکننده ای کرد ؟
شکستن قانون ژنتیک کشفی
میکانیزم وراثت و سنتز پروتئین
و گامهای اولیه در آنجیو پیری
ژنتیک و افعال از جمله واقعات
انقلابی به شمار میرفت . همه
اینها به تجدید نظر در زیست
خود پیوسته های زنده گی به
شعل سالخوردگی انجامید .
در همین حال ، این پیشرفتها
احساسی خیراند پشانه گی را به
شکل خوشبینی افراطی و گاهی
هم امیدواری ها و توقعات بیپرو
ردی را در باره کسب خوشی های
آینده ایجاد کرد . هرچند ،
چنین دریافتی اند که سالخور
ده گی به هیچ موربونی خاص
یا (ژن انتحاری) که مقید
داشتند در کدام لحظه خاصی
فعال میشود و موجب تهاشی
زنده گی میگردد ارتباط ندارد .
ما به تاسف است زیرا اگر
دانشمندان واقعاً به مطالعه

خاصی کهن سالی دست می
یافتند و با نظم و قانون ساختمان
کیمیایی آنها برهم میزدند ،
احتمالاً همچنان قادر می شدند
تا ((آنتی دود)) آن را به
دست آورند و بدین ترتیب در
دوره حیاتی انسان افزایش
قابل ملاحظه ای به عمل می آورند
هرچند ، دوره زنده گی تا به
کرکتر جنس یا انواع مختلف است
از همین جهت است که چسرا
هیچ موش نمیتواند ده سال و
هیچ سگی برابر انسان عمر کند .
در اکثریت مطلق وقایع عدم
ثبات فیزیکی ارتباط میگیرد به
بیماری های دوران سالخوردگی
می تاخورد دوران پیری . این
بیماری ها نمایانگر یک شکل
پتا لوزی عمارت که در نیمه
دوم دوره زنده گی به سرعت
انکشاف میکند و پیش میرود .
از همینجا است که چوا موقعیت
های اساسی در بیماری های
سرطانی ، قلبی و عروق از ساحت
های طب قدیم بدون پیشرفت

در شناخت ظهور دوران سال
خورده گی و رابطه بین کهن
سالی و بیماریها غیر ممکن است .
تجارب در زمینه طولانی تر
ساختمن عمر حیوانات نشان داده
است که بیماری های معمول در
دوران بعدی حیات به سراغ
انها می آید . این مرا پندار
معتقد ساخت که کاستن سرعت
سالخوردگی مهمترین طریقه
اساسی جلوگیری از بیماریهاست
و این نتیجه گیری است که به
عقیده من اساسی برای طب
آینده خواهد شد .
و درباره حال چه ؟
دانشمندان به مدارک اساسی
دست یافته اند که حیات را
در واقعیت میتوان طولانی تر
ساخت . حتی گروه تازه مواد از
قبیل مواد کد سازی دوران سال
لخوردگی می عرض اندام کرده اند .
اکنون مواد یک دوره عمر حیوا
نات خونگرم را بین (۲۰) تا صد
فیصد افزایش میدهد در دسترس
متخصصین کاوش های علمی

بهرامون دوران پیری که با تاجا
رب سروکار داشته اند ، قرار
دارد . مهمترین همه اینست که
این حیوانات از دست حیوانات
خونگرم اند زیرا درین که گوی
انسان نیز شامل است .

شاید پرسیده شود که چسرا
کارشناسان پدیده های دوران
پیری تحقیقاتی را که از تاجا رب
روی حیوانات به دست آمده به
انسانها منتقل نمی سازند .
در مورد آنچه که به ساحت
عملی و جنبه های تطبیقی ارتباط
میگیرد ، احتیاط لازم به کار برده
میشود . دلایل قوی وجود دارد
نخست ، لازمست تا مصرف واقعی
دست یافتن به یک زنده گی طول
لانی را بررسی کرد . مهمترین همه
در اینجا نه تنها سوال تعدیل
اضافی سالها مطرح است بل که
هم چنان این کیفیت زنده گی
است که باید بررسی و محاسبه
شود . به منظور تعیین و تثبیت
مصرف تجدید ((بالقوه)) ارگانیزم
تحلیل کامل هر آنچه که در بدن
پرونده اتفاق می افتد ، باید به
صورت بگیرد ، اینست آنچه که
در حال حاضر انجام می پذیرد .
ثانیاً اکثریت این مواد طولانی
ساختن عمر بالایی حیوانات
دارای عمر کم آزمایش گردیده
است ، نتیجه چنین میشود که
دوام تا به تیر حاصله در دوره
حیاتی نسبتاً طولانی انسان
چگونه خواهد بود ، هم چنان
علاوه بر تفاوت های بیولوژیکی ،
حیوانات تفاوت های اجتماعی
و شرایط رشد مشخصی خودشان
را دارند که خیلی حایز اهمیت
است ، ثالثاً ، مواد کد سازی
دوران سالخوردگی می حتمی در
تجارب صرف در موارد استفاده
مقدار موثر اند ، در حالیکه
در موارد حیواناتی که تجارب
روی آنها در لابراتوار صورت
بقیه در صفحه (۱۰۲)

از آغاز سده جاری تا کنون دوره حیاتی متوسط در
کشورهای صنعتی ۲۰-۳۰ سال بالا رفته است

کاخ



جورج واشنگتن امر کرد تا کاخ نوی بسازند

محمّد حسینی (۱۱ شهریور)
نگار اختصاصی مجله درمهر
براکه لطف نموده مطالب پس
آورنده بی از مطبوعات چکوب
سلوواکیا گرد آوری نموده و به ما
فرستاده اند که با ابراز سپاس
از ایشان به چاپ مطالبشان
تقدیر مینماییم.

جورج واشنگتن اولین رئیس
جمهور ایالات متحده آمریکا
در کتابچه یاد اشتهای روزانه
اش در صفحه ۱۲ جولای سال
۱۷۹۰ چنین نوشته بود:
(چاشت امروز مرا با فرمان
در مورد ساختمان مقر دایمی
حکومت ایالات متحده آشنا
ساخته.)
جورج واشنگتن خودش هیچ
گاه درین قصر جدید داخل
نشده بعد از حریق سال ۱۸۱۴
تعمیر قصر همه سفید رنگ شده
و از زمان حکومت رئیس جمهور

(نمود روزنامه) آن راه نام
(قصر سفید) یاد میکنند.
XXX
پس از پایان جنگهای آزادی
در سال ۱۷۸۳ کشور ایالات
متحده متشکل از ۱۳ ایالت بود
که هر ایالت قوانین و پایتخت
خود را داشت و شهر به منظور
مقر پایتخت کشور ایالات متحده
کاندید بودند، نیویارک و فیلادلفیا
در سال ۱۷۸۴ کنگرس
پهنهاد شورای شهر نیویارک
وایدیوت تابه حیث پایتخت
درآید. تعمیر مشهور فدرال
هال Federal Hall به مقر
حکومت مبدل شد، همزمان
تعمیر جدید برای این مقر در
نزدیکی بروودوی (Broadway)
آغاز شد ولی به اگمال نرسید.
پاآن که نیویارک کوشش زیاد
داشت تابه حیث مرکز کشوریاتی
بماند، ولی فیلادلفیا ماندگار

نبود، از اولین دور مجلس کنگرس
در فیلادلفیا، این شهر به مرکز
سیاسی کشور مبدل شد، درین
شهر محل مناسبی برای اقامت
رئیس جمهور وجود نداشت
به همین لحاظ جورج واشنگتن
باخانمش در ایارتان زیبا ولس
کرای از سال ۱۷۸۱ زنده گسی
مینمود، درین میان کار روی تعمیر
جدید اقامتگاه آغاز شد، در همان
زمان خواهر برافید تاپایتخت
به جای دیگری انتقال نمایند
باشنده گان فیلادلفیا که از این
همه دفاتر و پورکراتها به تنگ
آمده بودند نیز به همین مفکوره
بود، تصمیم گرفته شد که پایتخت
بعدهی نباید به هیچیک از شهر
های بزرگ انتقال یابد، بل،
باید برای این هدف محل مناسبی
پیدا شود و آماده شود، انتخاب
برمحل اقامت کرد که واشنگتن

امروزی در آن قرار دارد. مینسی
بر اسناد تاریخی محل واشنگتن
امروزی را خود جورج واشنگتن
طوری انتخاب کرد که از دو ایالت
ویرجینیا و ماری لند ساحات
را برای آن جدا ساخت
XXX
برای طرح پروژه، قصر سفید
و کاپیتال (مقر کنگرس آمریکا)
کانگری به راه انداخته شد،
در ماه جون ۱۷۹۲ جیمز هوبان
(James Hoban) که
آیرلندی الاصل بود، مقام اول،
در آید و در ابتدا او را به
دست آورد و طرح او به حیث
عصری ترین و جالب ترین طرح
شناخته شد، پاآن که به تدریج
کار عیسان، طرح اوراکاپسی از
رستاق فرانسه و لایجستر هو
دولین میدانستند، ولی در آن
زمان چنین بود که امریکائون

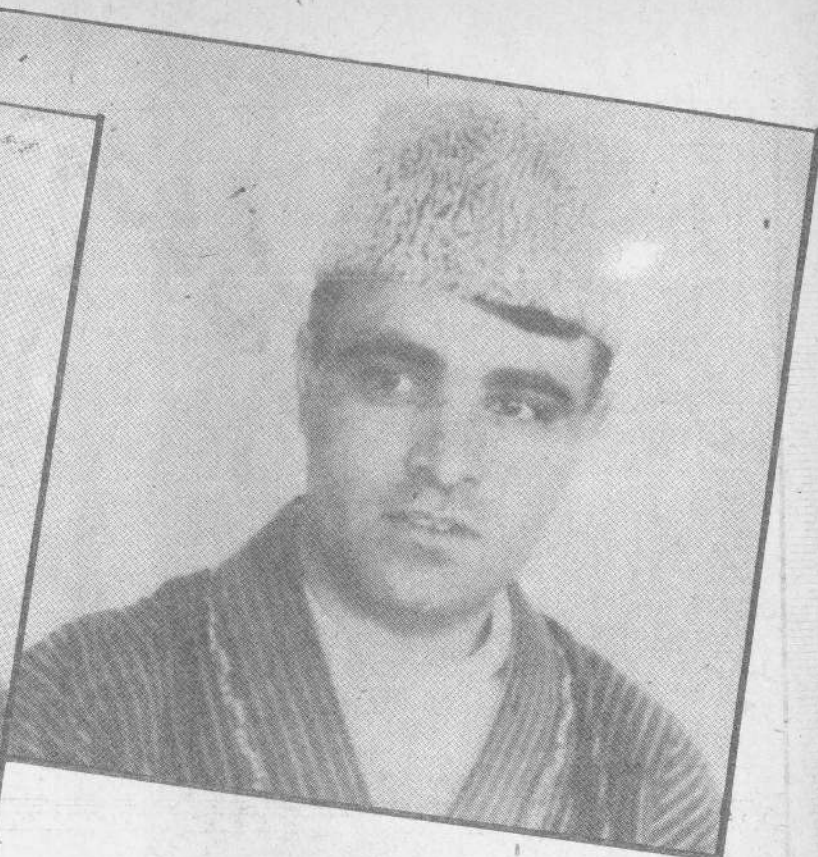
های اروپا را کپی میکرد.
کار روی ساختمان اقامتگاه
رئیس جمهور و مارات دیگر در
پایتخت جدید بایستار کند
به پوش میرفت، تا آن که در ماه
جون سال ۱۸۰۰ دومین رئیس
جمهور آمریکا (جان آدامس)
John Adams رسماً حکومت را
به واشنگتن انتقال داد و خودش
از اول ماه نوبر همان سال در
تعمیر ناتکمیل قصر سفید اقامت
گزید، خلص مطلب قصر به اساس
طرح آقای هوبان به پایه اكمال
نرسید، زیرا که سر نشینان قصر
که یکدیگر هم ره ویدن میشدند
آن را طبق میل خود و خواست
تعمیر میدادند، به این
حساب مدت دو صد سال تمام
در قصر سفید تغییراتی آورده
شد.
رئیس جمهور (آدامس)
در دومین روز بود وایش در

قصر سفید، ضمن نامه پر سه
خامنش جمله بی نوشت که بعد ۹
همین جمله به امر رئیس جمهور
فرانکلین دایلا نوروز ولست
در اتاق طعام قصر بالایی بخاری
دیواری حک شد ۰۰۰ آدامس
نوشته بود:
(از خداوند آرزو مندم تا زهر
این سقف همیشه مردمان صادق
و باقل زنده گی کنند.)
پاآن که رئیس جمهور در قصر
اقامت داشت، ولی کار روی
آن جریان داشته به مرور زمان
آهسته آهسته قصر سفید به یک
(مقر) به مفهوم واقعی آن در
آمد، وسایل و تجهیزات اولسی
از مقر قبلی رئیس جمهور
در فیلادلفیا) به قصر سفید
انتقال داده شد.
در سال ۱۸۰۱ (توماس
جفرسون) به حیث سومین

کاخ سفید

اما خودش هیچگاهی داخل آن نشد

رئیس جمهور آمریکا انتخاب شد.
او کوشش کرد تا قصر از هر لحاظ
مجهز و مستطیع باشد، لدا
باز هم تغییرات در آن آورد، او به
شدت روی قصر کار را آغاز کرد
و موبل و فرشیچر مناسب برای قصر
خریداری نمود، در زمان حکومت
جفرسون، نخستین طفل در
قصر سفید به دنیا آمد، رئیس
جمهور خودش تنه ابود، ولی
فالبه دخترش مارتا Marta
نزد اسمهان میبود که هنگام
یکی از ملاقاتهایش نزد پدر
در قصر سفید هشتمین طفلش
را به دنیا آورد.
خانم دومی ماد لیسون همسر
رئیس جمهور بعدی از دو نفر رئیس
جمهور قبلی خوشش آمد و به بیان
او ادامه داده شد، در زمان
اقامت این جفت در قصر سفید
بقیه در صفحه (۱۰۴)



در جایگاه عاشقانی و عارفان

* آیامیان نعت خوانی و مثنوی خوانی همانند یحیی است .
- آنانیکه مثنوی و شهنامه میخوانند، صرفاً به همین دو -
دیوان محدود اند اما نعت -
خوانی ، نعت هر شاعری را می -
خوانند ، در نعت خوانی مقامات
ویژه وجود دارد ، در حالیکه
در شهنامه خوانی ، بیشتر تمثیل
داستانی مطرح است .
* اگر غلط نگویم ، منظورشان
این است که در نعت خوانی ،
نوعی موسیقی ، تدخیل است و گاه
هم نعت همراه با موسیقی خوانده
میشود ، به ویژه در هند ؟

بقیه در صفحه (۱۰۱)

صدای عیار و رجز به بی داشته
است .

از سید عبد القدوس میرسم :
* چی مدت است که شما
نعت میخوانید ؟
باسخ میگوید :
- ده سال است .

* در مورد پیشینه نعت خوا -
نی برای اطلاعات بدید ؟
- نعت خوانی مکتب خاصی
ندارد ، اما شیوه ، آیینست که
خدمت زار را درین عرصه
جناب حاجی غلام حسین انجام
داد ، است ، من و برادر بزرگم
(میرفرخالد بن) شاگرد اویم .

سید عبد القدوس مظهر است . -
نعت خوان جوان که برادر میر -
فرخالد بن است در آستانه میلاد
حضرت محمد (ص) با او صحبتش
داشتیم . . . و اینک شناسنامه
کوتاه او :

سید عبد القدوس ۳۲ سال -
دارد و محل فاکولته هنر ها -
در بو هنتون کابل است ، در خا -
نواده مذهبی بزرگ شد ، و است
سلمش میرفرخالد بن آغاز است .
پدر کلان وی در حلقه توف و -
عرفان مرد نامبرداری بود که

صدای آن صداهایی که -
شب ها تا سحر و صبحگاهان ما -
شکفته و بانوای پرسوز بلند میشود -
ند - سینه را جایگاه نور میسازد -
زند و چشم از زمانه میبندد و دل
به خدا میسپارند و در ستایش -
خدای (ج) و پیامبرش رسول اکرم
(ص) در دل عاشقان و عارفان
جامگیرند .
یکی از این صداهای صدای

روزنامه مردمی

از افغانستان

کودکانی که روز اول تولد ۲۰ دندان داشتند

گزارشگر: ظاهر امروسی

تهیه مجله بامن خدا حافظ می کرد و رفت.

من هم به اقامتگاه ام در مرکز شهر آمدم.

فردای آنروز، قبل از همد در صد د تهیه این مطلب دلچسپ شدم، بسیار دلم می خواست مستقیماً با آن خانم صحبت داشته باشم اما از آنجا که در ولایت فراه سالها حجاب و روی گیری زنان و دختران از مردان بیگانه مطرح است موفق نشدم.

سرانجام به آدرسی که بعد دست آورده بودم مراجعه نمود معلوم ما ست حاصل کردم.

حوالی ساعت ۸:۳۰ صبح با شایلی استاد عبدالغفار (نوده وال) حضور یافت و تعلیم و تربیه ولایت فراه که یکی از وابسته گان این خانم می باشد تمارس گرفتیم که اینک توجه تانرا به جریان گفت و شنود معطوف میدارم:

سوال: شما چگونه متوجه شدید که این مادر سر از سه سال ولادت میکند؟

جواب: شوهر این خانم سه سال قبل وفات نمود، پس از ختم مراسم تکفین و تدفین و فاتحه داری، این خانم تمام بزرگان قوم را شامل زن و مرد به منزل خود خواسته گفت: قومها (حالا که شوهر به رضای حق رفته است، میخواهم این موضوع را برای تان بگویم که من همین حالا حامله داراستم و طفل سه سال بعد به دنیا می آید و شمارا برای آن خواستم که از موضوع با خبر بودم فردا (خدا می خواسته) فکرید نکند.

و واقعاً همین طور هم شد، یعنی آخرین کودک که سه سال در بطنش

میدانید، از روزی که خبر شده ام خبرنگار مجله سپا یون به فراه آمده، از همان روز تا حال شما را جستجو می کنم، باور کنید من و تمام مردم فراه آنقدر به مجله سپا یون علاقه داریم که هیچ گفته نمیتوانم، من مجله سپا یون را هر ماه توسط دوستانم به دست می آورم و مطالعه می کنم اما خواهش من از شما اینست که بعد از این هر رقم می شود نمایندگی مجله را در شهر فراه ایجاد کنید.

او که خود شرا (طارق احمد زی) معرفی کرد ادامه داد:

حالا به خاطر موضوع دیگری نزد شما آمده ام، موضوعی که حتی برای مجله ما و تمام خواننده گان آن دلچسپ خواهد بود.

از این چه بهتر، بفرمایید بگویند که درسی تهیه آن شوم.

من در شهر فراه، مادری را می شناسم که کودکانش سه سال را در بطن مادر می گذرانند و قبل از آن که تولد شوند دندان می کشند.

عجیب است، آیا این موضوع واقعیت دارد؟

بلی، کاملاً واقعیت دارد، من آن خانم را می شناسم.

واقعاً جالب است، آیا اینست معلومات را شمارا اختیار می نماید؟

من می توانم برای تان معلومات دهم، اما بهتر است بایکسی از وابسته گان خیلی نزدیک این خانم شمارا معرفی کنم تا معلومات مفصلتری به دست آورید، بطور، تشکر، من موافقم.

او، آدرسی یکی از وابسته گان این مادر را در اختیارم گذاشته، بعد از ساعت ها صحبت و پرسش در زمینه مجله، همکاران آن وطرز

در شهر فراه، در منطقه خلیس ها زیبا به نام (باغ پل) باغی که در بین دریای فراه قرار دارد.

باغی که تفریحگاه شهریان فراه است و هر روز به صد هائین آنجا آمده دم می آسایند و از انواع میوه های رایگان آن دهن پر می سازند و بالاخره دریای که باغ بابرو باغ بالای کابل با آن رقابت کرده نمیتواند، کارگل های رنگارنگ و خوشبوی پتونی به روی سبزه ها و پر سایه درخت تسوت که سالها با قلم و کاغذ و کمره ام نشسته و برای تنظیم پروگرام روزایند ام.

آماده می می گرفتیم که گفتگوی دو جوان توجه ام را به خود جلب کرد: خود شراست، دیروز او را در مکتب دیدم که همراهی مدیرو صاحب محاسبه میکرد.

بیا یک فعه برسان می کنم.

یکی از آنها سویم به راه افتاد و وقتی به من رسید، سلامی داد و مودبانه پرسید:

ببخشید، میخواستم یک چیز را از شما بپرسم.

خواهش می کنم، بفرمایید.

میخواستم بدانم که آیا شما خبرنگار مجله سپا یون هستید و از کابل آمده اید؟

صمیمت خوشم آمد، از جایم برخاسته گفتم: بلی، شما درست فهمیده اید.

پس از آن که دانست اشتباه نکرده است، با سلام مجدد با صمیمیت بیشتر دست را فشرد و گوی که دوست صد ساله اش را یافته باشد با گرمی بامن احوال پرس کرد.

دوستان را صدا زد و هر دو با نهایت محبت کلام نشستند، یکی از آن دو دستش را بالای شانه ام گذاشته گفت:

آیا تصور کرده می توانید که کودک یکی ده ساله را در بطن مادر پیدا کرد؟

عالمی



و تیکه طفل کوچکی بود ((خطنه سوری)) شده بچه و اکنون هم در بای دیوارهای غول اندام - زندان بلجری محکم به زنده - گیسست .

سرافش را میگیرم با این باور که میتوانم با انسانی ویژه و شیرین و مایل بر خفتم ، باز کرناش همه افسران خارند و حتی سربازان سابقه دار زندانها و رامیشناخند ، با دشواری ، نشانی نهایی را در بلاک چار زندان بلجری بعد دست می آورم .

تیرهای آفتاب سرزده از شرق بر جاده کم عرض راه بلجری - سرباهای ساخته است .

بسیار عبور از آخرین کارخانه و قایمیک بی در میایم که افزونتر از یکصد تن آدم ، راه زندان را - پیش گرفته اند ، همه مشتاق دیدار و احوال پرسند از محکومی .

در فاصله کوتاه زمانی دیوار های بلند ، پلاکهای زندان به چشم میخورند ، همه از موترهای - بین میشوند ، به جز من ، دیگران همه یکسره و خسته های دارند که میگردند به زندانی شان کاردار بزرگ زندان میایستم و به افسر موظف ، خود رانند یک ساخته و از او اجازه دخول میخواهم میبرند .

زندانی بی داری ؟ میگویم : خیر (سوسیگارت ژورنالیستیم را ارایه کرده ، اجازه ملاقات با ((سرور جوچه)) را میخواهم پس از تماس با مسئولان ، اجازه دریافت میکنم ، دستم امضا و مهر شده ، نمره میخورد ، خود را نشانی شده به داخل زندان میایم . . . باخود میگویم :

((او)) چی برخوردی خواهد داشت ؟ آیا او حاضر به قصه گردن خورده شد ؟ اوجی قیافه و اندامی خواهد داشت ؟ افکار را برای برخورد شاید غیر هادی به انسانی غیر هادی -

جمع میکردم و راهی سمت بلاک چار بودم ، از دور نگاهم به گروهی از زندانیان افتاد که همه بیل به دست مصروف کار استند ، با خودم گفتم شاید سرور نیز با آنان باشد ، انسان ها همیشه به دیدن تازه ها و یاشگفتی ها و یا ویژه ها سخت خود را نیازمند احساس میکنند و تا زمانی که با ((او)) رویه رو نشده بودم ، همان هیجان کجگاوانه را در خودم یافته بودم .

کاردار روزه ، بلاک ، از افسر که مصروف بازی (کومبورد) است ، میخواهم تا برایم سرور (جوچه) را بخواند ، وقتی میفهمد ژورنا - لیستی علاقه مند بازید سرور - جوچه شده است ، سویی من نگاه می کند ، انگار باخود میگوید : ((چی قدر دیو متوجه سرور جوچه شدن))

به زیر یوار بلند می که یک حویلی را از حویلی دیگر جدا میکند روی خاکهای مراجمین دیگر و وابسته گان خود که زندانی استند ، نشسته اند - ملاقات میکنند و من هم با مراعات این رسم محلی ، به انتظار - انتظار با ناز و دقتی بی - نشسته ، باز هم تصویر های از ((او)) در ذهنم نقش میکنم . . . آن سوتر مردان - جوان مصروف کندن و بار کردن - زمینی استند که بالای آن باید ساختمانی تعمیر گردد ، همه گان از جهره ها و صدا های زنده گسی - دیواری خسته استند ، شخصی موظف پیوسته آنان را به کار فرا میخواند ، هنوز آفتاب بر بالای سر ما عمود نشده که مردی با قد کوتاه از عقب سر کام آمده میبرد :

- شما را میخواستید ؟ سربایش را با شتاب مینگم ، - چشمهای سرخش را ((گلوئی)) دیده شده (اشرا) ، قد پستش را و موهای سیاه و نمناکش را ((او)) سرور است ، بلی به زودی باخود فیصله نمودم که قبول کنم ((سرور بود نشرا))

را ، تازه از حمام برآمده است ، پیش از آن که دوباره طرف سوال فرار بگیرم ، گفتم :

- بلی میخواهم با شما صحبت کنم ، قصه تان را بنویسم ، - ژورنالیست استم به زنده گی شما علاقه گرفتم

نگاهی میکند سرد و گذرا ، باخود تکرار میکند : ((قصه . . . ژورنا - لیست . . .))

نگاهش به ناکجا میروند - به ناکجایی که شاید سالهای سال از عمرش را در آن به سربرد - به ساده گی ، روانش را ، بر از عقد و نفرت میبایی ، در چشمهای سرخ تریاکش ، که دوری نهفته است تلختر از هر تلخی و تند تر از هر شلاقی ، خود را جمع و جور میکند ، بیانش لحن مودبانه بی میبرد ، ا میکند ، به چشمهای که نگاهش را دنبال میکند ، خیره میشود و زود اخ از ابرو برداشته ، میگوید : ((قصه موه کس همه بر باد یهایم اگه نوشته میکنی کارمندان نیست و به هم تاجایی که یادم اس ، برت قصه خات کم از اول شروع میکنم . . .))

و با همین ادعا ادامه میدهد و من یادداشتها را بر برداشته گهای او را میشنم و اکنون به لحن نوشتار گفتار او را نوشته میکنم :

((به خاطر است که در روزگار کودکم ، پدرمادرم که ایکاش - نمیداشتشان ، از هم جدا میشوند آن یکی بی عیاشی خود و این دیگر بی راه های نوارضای خاطر و هوشش ، زنده گی میکنند و من به مادر آواز خوانم ، با مادر هنرمند در ریکاخانه کایل جای میگیرم و مدتی بعد شوهرمادرم - شوهر و همی - به خانه ماسی آید ، اما زود چشم از

باور کردنش مشکل است ، این فاصله بیست از اسطوره بی تحقیقی ، از سربایی تا حوضچه و از رویایی تا عینیتی ، انسان میتواند او را چون حقیقی ببیند ، حقیقی به تلخی یک ندانست و به سان بریادی قومی و قشاش - مگر سرور (جوچه) زاده بیسی نبوده از مادری ؟ مگر او را نیست به قومی و قشاش ؟ در ریخ که در او نفرت محرکی بود برای بر باد ساختن و سرور جوچه شدن . زمانی باخود اندیشیده بودم که کدام نیازی نویسنده بی را واداشت تا از هارسن لوین بنویسد ، در زنده گی چی کاستی بی میورد اگر از ((باپون)) نمیشنیدند ؟ و اکنون میدانم که نیاز ، نه آن است که شکارهای بین حرفان قانو هار را تبارزدند و از آن به گونه تجدید ، یاد نامه بنویسند ، بل نیاز یک بار دیگر به صداد آوردن رنگ خطر نیست از انحراف محیط های زیستن شان که از خانه بی آغاز و بعد هلیزهای پیاده رو ، - جاده ها ، دادگاه ها و زندانها به پایان میرسد .

نام سرور و شهره بودنش به ((جوچه)) در گوش شعبه ها و دلیزهای - دادگاه ها و زندان ها خوشتر از گوش جامعه آشناست . چه او در عمرش که هنوز دهه سوم راتازه آغاز کرده ، افزونتر از دوده راه فاصله های پیچم در زندان به سر برده ، در زندان بزرگ شده در زندان تصویرهایی از زنده گسی برداشته ، عقد و پیغمبر و کورت - نسبت به همه را در خود پرورده ، زمانی در محبوس همزنگ کابل

نوشته رهبر

مهرگان

کتابخانه

استاد

اجهان میبوند. ما در شهر نو
جای خزن میبوم، هنوز نمیفهمیم
دست راستی که کدام ها اند که
دستم مهارت بریدن کیسه های
جیب ها را کسب کرد، هنوز جنایت
دیگر نکرده بودم، فقط کیسری
میکردم و گاهی همراه با رفقایم
دزدی ها و خسب دزدی ها میکردیم
تا این که اشتباه مرا زندانی کردند
* چرا به کدام جرم جنایت؟
- جنایت؟ هیچ جنایتی نی
به خاطر سرقت پول حاجی سهراب
برنج فروش و به خاطر یک حاجی
سهراب کشته شد و سه نفر جوانی
بالای شاهدی دادند و ده سال
قیدم برآمد اگر کلانسن میبودم شاید
اعدام میشدم، این اولین باری
بود که در عقب میله های زندان
رنج عادت بد را زیاد کردم -
عادت کیسه بری و سرقت و افزون
بر آن اعتیاد جرس کشیدن به
ترباک کشیدن مبدل شد ...
در آن سالها من در زندان -
د همنگ کابل توقیف بودم، اتفاقاً
یک گروه زندانیان سیاسی که
امروز مردمان بزرگوار استند در
زندان بامن معرفی شدند، آنان
میخواستند مرا به اصطلاح اصلاح
کنند، به همین منظور بامن کمک
میکردند، حتی مرا نزد خود خواسته
القایا رایا میدادند، روزی قرار
بر آن شد که یکی از این زندانیان
سیاسی را اکثر خدایداد بشمرل
سلدی را طور مخفیانه از زندان به
برادرش بفرستد که در آن اسراری

نوشته شده بود، من سندر ایه
قسمت ثقل یک کتاب جابه جا کردم
و به زندانی گفتم بنویس که این
کتاب جالب است به وقت بخوانید
به این ترتیب، پولیس اغوا شد،
سند به دست طرف مقابل میرسد ...
از آن پس، آنان به من میگفتند
که تو سر با استعدادی استی
میتوانی در آینده زندگی خوب
و شریفانه بی داشته باشی و اما
زنده گی شریفانه نمیتوانست
دیگر بامن سر سازش داشته باشد،
مگر باید روید راندم داشت؟ مگر
بامادرم داشت؟

میخاد کمی از حبس باد دیگر گویی
رژیم بخشیده میشود، وقتی از
زندان آزاد شدم، کوتاه زمانسی
تصمیم گرفتم که دیگر کاری نکسم که
زندانی شوم اما تصویر های فجیع
زنده گی مادرم، تصویر های عا -
صی قیافه پدر هایم و تصاویر فجیع
و مفلوک همه گذشته ام یک مشت
شدند و بر فرم خوردند، دیدن
زنده گی مردمان آزاد را نمیتوانستم
تحمل کنم کمابیه بامن نوجوانی
را آغاز کرده بودند، هیچکدام
مانند من نبودند، قیافه سرد و
بیجان آخرین مقتولم حاجی
سهراب، بسته های ضخیم کاغذ
های پول، توت های متعفن جرس
یاران دوران غارتگری کود گانه ام
که اکنون جوان شده اند، همه و

همه صف بسته و نخستین قدم های
آزادم را در جاده اجتماع مباد
کرده بودند و به دهلز مبدل شد
بودند که انتهایش باز گشت به
گذشته و آغازش بود، و چنین بود
که مفکوره غارت تو ریست ها را همراه
با یارام لباس عمل پوشانیدم و حتی
گاهگاهی اموال و یا پاسپورت و -
اسناد شان را که به دردم نمیخورد
دوباره با ایشان میفروختم.

گاهگاهی مردم به من، جنان
نگاه میکردند که گویی جنایتی کرده
باشی و یا جنایتکار باشی. درست
در نخستین روز های ماه چارم
آزادیم، پولیس - همان افسری که
ازمدت ها مرا تعقیب میکرد و هر سال
در دستگیرم نقشی داشت (گل نی
خان) - باز ستانم را قفل زد و سوار
بر موتور زندانم کرد.

* چرا؟ به اساس کدام جنایت
- جنایت؟ کدام جنایت؟
منکه جنایتی نکرده بودم ... فقط
مدت های پیش موتر حاجی هزار گل را
دزدیده بودم و تمام برزه هایش
را فروخته بودم و محکمه بنجسال
زندان را شایسته مجازاتم تثبیت و
فیصله کرد، و هنوز همه سیمان
توقیف را سپری نکرده بودم که
آزاد شدم و در اولین هفته بعد

از آزادی دوباره برای مدت کوتا -
هی توقیف شدم.
* کدام جنایت را مرتکب شدی
بودی؟

- جنایت؟ منکه جنایتی نکرده
بودم، صرف اشتباهی والی لوگر
را غارت کردم و از حبس زود رها شدم
بعد از مدت کوتا تراز یک ماه
آزادی، باز هم محکمه چهار -
سال حبس دیگر برایم سزاواردید.
* چی جنایت کرده بودی؟
- هیچ جنایتی نکرده بودم،
فقط چهل هزار افغانی کیسه بری
کردم، و نبی از حبس را سپری
نکرده بودم که آزاد شدم و در اولین
روز های آزادی، مرا (د رنقلیه
سیاه سنگ) سرباز ساختند.

محیط سربازی محیط خوبی بود،
اما هرگز دست نداشتم که نان را
به راحتی غذای سربازی صرف کنم،
آخر باید زحمتی برای رویدن نان
کشید، شراب، جرس و تریا که باید
ضمیمه های غذا میبود، و همین بود
که دوباره بعد از آزادی و سربازی از
قطعه نظامی فرار کردم و چهار
سده بقیه در صفحه (۱۸)

حالا که پرسید

شاهنام

از گپ‌هایی



ساربان



40

مستطاب

شنیدیم که هنرمند خوب،
متواضع و سابقه دار کشورشرفرو
هوس خان چایی رانوده بود
طلبکاران هم فرستاده که خانم
اول آن، دنیا داشت و چند
یای دیگر از خواهران به جان
برابر خود (انباقی ها) قرض کرده



بسم الله الرحمن الرحيم

خبرشدم آوازخوان محبوب
و خوب ما محترم ناشناس مع-
الغیر از وظیفه که در خارج از
کشور داشتند به وطن برگشتند
برف آن که وعده و وعیدی با دار
مجلسه سیارون منی برانجام
مباحثه می داشتند، متأسفانه
خودشانرا در چپ کوچه هازد
اند، که هیچ قادر نشدیم

تعارف

غوټره لانه ده غوټر پد لي، چې د
سهار تير زمي د مجوا غسټلو پسر
شرپ شو.

زېرمې غوټره په ناز ناز په غږ کسې
نېوله او هغه په نڅو نڅو غږ کيدلو
که چېرې ده. خو وروسته څه وروسته
د سپيد وږه سپيد بلوکې پيدا شو.
تعارفې اود سهار تيرې لمر د
زېرمې اڅکي زېرمې غاړې کېرې.
انتظار کې ده چې کله کله به د
سپيد لوسته رباري. غوټه وروسته
کېرې څه په پټه د سهار سره وايي:
زه د زېرمې د پياوړتيا د پياوړتيا
د لوستولوي د کړکولاي شم دغه
د ناز پر خه د ((نه)) د پياوړتيا
لوړونه ده.

په د اود نه پياوړتيا نه ده.
بلکه د پيوړه دودې خواله ده چې
د شنه آسمان د شنه زړه د نامر-
د د د څېرې څخه پي ژورې پي
د ((پيوړه)) د پياوړتيا لوړونه ده.
زه پيوړه چې د پيوړه لوړولې
د زمان د اوښتورا اوښتود تير
تياړد کړڅو څخه راتير کړې اوښ
د لته د سپيد وږه سپيد بلوکې
نښتې سپيد لوته تياره ايس. د
پيوړه د پياوړتيا لوړولې، هغه چې
د زمي په نازي غږ کوي او هغه
چې د سهار تير زېرمې اڅکي غاړې کېرې



شېر نمل محمد دين نواک

پيوړه

په اوسني پي نيا د ساتلي پي.
د پيوړه لوړونه - منم چې زما ورو
د زمي د پيستي غږ پيوړه مراد مړه
پي.

منم چې زما په خندا او پورا د -
حبل اټنن تود پد لاي پي منم
چې نيا پيوړه د اوږل خاوند د
هبله نه هيوړې چې زه پي د اوږل
اوږد ميانوږه په نڅو کېرې تود
وساتم.

پيوړه! زه د دې نازين باغ په
لمن کې چاواچولم!
او دغه د لږ توده هنگامه چا
باد نيا د پيوړه برخه کړې ده.
پيوړه ((پيوړه)) د پيوړه
پيوړه پيوړه.

پيوړه - هغه پيوړه چې د لږ
نيا د د کاوران ز غږ څخه پي دي -
لوري ته راپللي ده. او هغه
پيوړه چې د سوغنده اهار مخې
ته پي زما د لږ ورو پي د ناز په
خاطر خپل د لاسونو او روښ په
سرو لږو سوغلي دي او زه پي
د اوسني هوس پيکي باغ ته
سهار پي. هغه باغ ته چې
پوړگان خپله قافله پکې اړ ولاي
پي.

هغه باغ چې پيلان پي د -
((سپا)) د راتلو په سند روښ پي
نښي ز غولاي شير.

منم چې زه ((نه)) غوټې پي
اود سپا د غږ کوي کله د سپا د غږ کولو
په غږ کوي کې د لږو غږونو تر څنگ
د نيا پيوړه بازار تود م.
د سپا (هو) د سپا د غږ کولو
د غږ کوي هبله په مابوړه کېرې.
زه ((نه)) غوټې پي اود (هر-
وه) د لږو پي ښه شاهد ده.
زه غوټې پي اود ((سپا))
د غږ کولو کېرې د جوړ ولوتانه د
لښته.

زه غوټې پي اوسني
سهار د زمي په غږ کېرې.
زه د سهار تير اڅکي طلا پي
غږ کوي نازيږم اود سپا هغه
غوټې پد لي کېرې چې د نيا پيوړه
په اوږل کې توبل کړم.
زه د ((نه)) غوټې پي خو د
((پيوړه)) د لږو پي شاهد اود
((سپا)) هغه غوټې پد لي کېرې
چې د ناز د سترگو پي وروستا
اوښتلاي پي.

غوټه! بلې غوټې! دغه زمزمه په پټه
ز غوله خود زمان د د تميز غوټو وروسته
د پيوړه لږه رسېدله.
غوټه! هو، غوټه! په نڅو نڅو
پيکيد له اوږه ده!



سید رسول رسا :

د پښتو ادبیاتو ځلانده څیره

رید پو پهلۍ)) ته د کار لپاره
واستول شواو د هند د نیمې وچې
تر تقسیمیدو پوري هلته پاتې شو.
سید رسول رسا په پښتو ژبه پیر
اثر لیکلی چې مخنی چاپ شوي
اثر یې په لاندې ډول دي :

— د بید یا گلونه ، د غزلونو او نظمونو
مجموعه .
— نوي ترنگه . د نظمونو مجموعه .
— د قران پیغام . یوازې د نظم
د مسد سره ډول .

سید رسول رسا سربېره پر پورتنيو
اثارو مخنی ناولونه هم لیکلي دي .
رسا په انګلیسي ، اردو او فارسي
ژبو په پوهیدو او په روانۍ یې
په دغو ژبو خبرې هم کولای شوي
اولیکل هم . هغه د هند د نیمې
وچې له ویش څخه وروسته په
افغانستان کې د پاکستان د سفا
رت مطبوعاتې آتښه و .

د یوشمیر څوکۍ یې چې د فیو
ډالۍ ستم برضد ویل شوي د تسه
د مثال په ډول را نقلوو :

خدای زما وستاڅو د دې
مونږه د وار په بنده گان یو
ته په څه باندې مالک شوي
مونږه ولی فقیران یو
ته د خدای د لویې حکمې میراث
خور شوي . مونږ شونې
اوس سجدې مویستایه درد ی
چې یې وسه عاجزان یو .

پوخت وچې په شعرونو یې پیل
وگر او هماغه وخت د ((پښتون —
مجلۍ)) په پاڼو کې یې شعرونه
خپریدل . کله چې سید رسول رسا
په اسلامیه کالج کې زده کړه کوله
د ((اسلامیه کالج)) د (خپبروگرځین)
په نامه مجلې د پښتو برخې د پیر
وتاگل شو . چې څه ناڅه شپږ کاله
یې د دغې مجلې د خپرولو مسو —
لیت په غاړه درلود .
سید رسول رسا په کالج کې
د زده کړې په بهیر کې د ((سزم
ادب پښتو)) ، ((بنډالسنه — شر —
قیه)) او د نونارد ((ادبی جرگې))
د غړي منشي او رئیس په توګه
وظیفه ترسره کړې ده .

سید رسول رسا هم د زده کړې و
هم د سرکاري خدمت په وخت کې
د پښتو ادبیاتو دې اوپراختیا ته
محانګې پام ساته او دې لاره کې
ستړنه هڅېدوونکې کارونه کړي دي .
هغه د ((پښتون)) مجلې په کار و
بار کې د پښتو ژبې او د دغې مجلس
له لارې یې پښتو شعر او نظم ته
محانګې څه متونه کړي دي .

سید رسول رسا په (۱۹۴۱ — ۱۹۴۲)
کلونو کې د پهلۍ د میاشتې
تېلېفاني مجلې په اداره کې چې
(نن برون)) نومیده په کار بوخت
و .

سید رسول رسا د ۱۹۴۵ کال د
کانګرېس په وزارت کې د ((ال انډ پسا

د پښتو ادبیاتو پرمهاله اسمان
د پوستو د لیدلې اود د پیر و
کاروانیا نولاري یې روښانه کړې —
دي . د دغو علانده ستورو و
څخه یو هم سید رسول رسا دي .

سید رسول ((رسا)) د پښتو
ژبې نومیالی لیکوال او څو ژبې
شاعر د کوزې پښتو لخوا د پښور
د سیمې د ((پد رشو)) په کلی کې
په سنه ۱۹۱۰ هیسوي کې وزیږید .
پلار یې میا محمد سعید نومیده .
خپلې لومړنۍ زده کړې یې د —
نونارد په اسلامي ((های سکول))
کې اولوړې زده کړې یې د پښور
ښار په ((اسلامیه کالج)) کې
ترسره کړې . په ۱۹۳۴ کال کې یې
د ازموینې له تیولو وروسته د لاهور
په ((سنترال کالج)) کې شامل شو
او په ۱۹۳۸ کال کې یې لدغه
کالج څخه د فراغت سند ترلاسه کړ
او ورپسې د پوهنې په محکمې کې د
ښوونکي په حیث وگمارل شو .

سره لدې چې سید رسول
(رسا)) خپلې لومړنۍ زده کړې
د طبیعي علومو په څانګه کې سرته
رسولي وې خو له ادبیاتو سره
او په محانګې ډول له پښتو
ادبیاتو سره یې خاصه مینه او —
علاقه درلوده .

سید رسول رسا لاکوچنی و او په
ښوونکي کې به لومړنیزه کړه —

خبر کرم

خبر کرم

نوشته کامله حبیب

قصه از حد

بی درنگ و دل انگیز هر آشیار
و ظلمت رویا گری هر شب سها
و هر شب پر ستاره آشنا بود همواره
از جهان حقیقت میگریختم زهرا
مونس همیشگی من قصوات انسانی
ساز من بودند - بدو را بی اند
دوست میداشتم اورای من
فرشته بی بود که بالهای
شماره تن بر من سایه می افکند
و مرا چون جان گرامی میداشت که
ایکاش چنین نمیبود زهرا همین
محبت های بی حد و حصر او
بای آن لعلی را در بند حلقه
نامزدی دختری کشانید که
همبازی دوران کودکی من بود
من او و هند پیکر را خیلی دوست
داشتم ولی وقتی چشم بزمیایی
های طبیعت آشنانش دیدم
کترین توجه بی به او نداشتم
زیرا زمره آشکاره دیوانه وار سر
به سنگ میبوید کانی بود که
سرستم گردانده و از دنا و هر آنچه
موجود است آن است بیگانه ام
سازد او دختری از دشتان
بدو بود از آنجایی که پدرش

بار دیگر آنچه در زنده کی او اتفاق
افتاده از زبان خودش شنیدم
و دوباره بنویسم شاید این نوشتن
دوباره او را تسکین میکرد
گفت : اینبار قصه یک
مرد گوش بدیده و مد خاموش شد
سکوتش طولانی شد از گفتن آنچه
که باید میگفت هراس داشت
انگشتان باریک و لاغر را لریزه
خفیف و زود گذر فرا گرفته خجل
زده به نظرم رسید دانه های
کوچک قرص بر پیشانی اش میداد
رخشیده نه بعد سکوت را شکسته
و بدون هیچ مقدمه بی گفت
یک وقتی منویشم نداشتم
منویشم و شعر میسرودم هر کسی
نیو در وجودم بود به حکم یک
احساس ناشناخته در وصف
زبان های طبیعت به پای
هر گلی آب میداد شصتی
بودم که گوشم به زمره های

نویسنده کشور ما میبود اگر ادا شده
میداد ، اگر می نوشتم ، یک وقتی
مینوشتم خیلی هم خوب مینوشتم
ولی بعد در نیمه راه رفته متوقف
شدم

یکروز به دفتر مجله آمدم
مردی بود ضعیف و ناتوان
اسکله بود در لباس زنده هاله
چون سایه بی سبک روی صفا
آمد و بروم نشسته چشمانش را
سایه غم پوشانیده بود ، از قصه
هایم برام قصه کرد ، من قصه
او را که کسی برام گفته بود چندین
سال قبل نوشته بودم ، و اکنون
به اصطلاح قهرمان داستان
خودش آمده بود و تقاضا داشت

مانند یک درخت بی حاصل
ریشه های تنش خشکیده پیچیده
فضن چنان بزرگ بود که در کشور
تنگ سینه اش نمی گنجید
روایات مذبذب او لحظه های
رامی انباشته در چشمانش
قصه یک راز خوابیده بود
رازی از یک درد میخور و انسوز
صدایش از درون یک چاه
خشکیده و قحطی کشیده بیرون
میداد ولی من میفهمیدم و می نوشتم
شاید او غمناک و موقر تر من

مستول و بار من بود، بدو میخواست
سید دوستی من بگریه گریه
ولی نمیدانستم که من گریه
کوچکترین تاملی به این دوستی
وصلت ندادم. از آنجایی که
احترام پدر را فریضه خود میدانستم
در حد اعتدال بر نماندم. و -
بالاخره با هم نامزد گردیدم. و دور
نامزدی ما خیلی کوتاه بود و من
نتوانستم کوچکترین جاسوس را در
قلبم به او اختصاص دهم. از
دیدن قلب من فریضه منم
کوچکترین بهانه از او میگیرم.
بالاخره با هم ازدواج کردیم.
من موجود مغرور خود را میدیدم
بودم. یکسال احمق بودم. لم بگویم
شد که احساس کردم که گریه
زناشویی برایم طلاق آورد.
استه خانم سواد خواندن
نداشت که چه اهمی حرف
سخن گوئی من کانی آنها نبود
ولی در عوض قلبم داشت که سواد
عشق و محبت نسبت به من و خیلی
میگوشید مرا خوشحال و شاد
نگهدارد ولی من غری در لجن
زار غرور و افتاد فریضه بودم
آرزو داشتم خانم با سواد داشته
باشم تا آنچه را که نزد انیس
گیرای ادبی جلو میگرد بخواند
و برانگشت هنر آفرین من تحسین
گوید. این همه خود پند میبرد
موجود تخیلی بار آورده بود
پیوسته در حال تخیلات که هیچ
رابطه و پیوندی با حقیقت
زنده گی نداشت به سر میبرد.
خلاصه در جهان دیگری زیست
میکردم. خانم به همین گوی -
چکترین علاقه من نشان نمیداد
عشق و علاقه او فقط در وجود
من خلاصه میشد.
کم کم احساس کردم که تحمل
وجود او برایم رنج آوراست با خود
میگفتم: حرف است نمیکنم. پس
چون من با زن بیسواد و زنده گی
کند آرزو داشتم فریضه داشتم
باشم در حالیکه او قادر به سواد
فرزندگی بدنی نبود.

بالاخره تصمیم گرفتم کام رابا
او یک سوه کم. آنشب نمیدانستم
اود رچی رویای خوش از آینده.
اش فرورفته بود که باخوشی
عقیده ام را اظهار کردم.
نخست خیال کرد شوخی میکنم
ولی همینکه دانست در تصمیم
خود استوار به شدت گریست
خوگه ش را بهایا هم افکند قسم یاد کرد
که خواندن و نوشتن را بهامسوزد
ولی من فریاد زدم: من فرزند
منخواهم و تو نمیتوانی برایم
فرزندگی بدنی بیاوری. یک عالم
پاس و اندوه گفت: از کجا
میدانی که نصر از تو نباشد؟
اوه تلخی میگریست ولی گریه
اود رشوره زار قلبم کوچکتر
تاثری نداشت. و من که از عهد
پرداخت مهره اش به سهولت
میتوانستم بدرشم، به اشک
هایش به التماس هایش، به
فغان و سوگند هایش هیچکدام -
شان اعتنا نکردم، تا صبح دیده
برهم نهادم و همینکه خورشید
بایرتو زربش از افق مشرق سر بر
کرد از ستر برخاستم و دیدم
را از تصمیمی که گرفته بودم آگیا
نمودم. او کجا میتواند با رای
من روی مخالف نشان دهد
پس از کمی گفت و شنود راضی
شد. مراسم طلاق خیلی ساده
صورت گرفت زیرا اکنون خانم
کسی نداشت بدش چندین پیش
فوت کرده بود. یک تازمه ان
بدن و تروتنش بود. با اخذ مبلغی
به عنوان مهریه در حالی که
چشمانش از غرط گریه وین کرده بود
محضر راترک گفت: از آن به بعد
من بودم و چار دیوار اتناقی
و یکشت تصورات واهی. اشک
خانه ورق هارا بهم سهوا
میکردند.
دو سال گذشت و من همان -
بودم که بودم. زنده گی را از در -
بچه غفلت نگاه میکردم و از زنده گی
واقعی و تلخی های آن گریزان
بودم. تا آن که یک شب همه چیز

عوض شد.
یک شب زیبا و خیال انگیز
بهار بود. بوه های ابر در رهنه
آسمان مستانه سرد و گرم می
نهادند و می فریدند. انعکاس
نور چراغ های خیابان در آبهای
ایستاده بی روی جاده منظره
دلپذیری ایجاد کرده بود. در
یکی از ایستگاه های شهر منتظر
موتور بودم تا به خانه و از این
منظره دل انگیز قلم فرسای کنم.
مردی آمده به شوم نزد یک
شد و شنید چراغ قلمی از صورتش
را روشن کرد و لنگی کهنه
به سر و گلوش پیچیده. لی به پاداشت
از سرا پایش کثافات می بارید
وقتی مقابل ایستاد لبخندی -
زده گفت: آقا ساعت چند
است؟ به ساعت نگرستم بازده
شب بود باخشرویی گفت: یازده
بجه. فکر کردم همین که جوابش
را بدهم از کسایم رد خواهم
شد ولی اود در حالیکه پس گردن
رامی خارید و باره سوال کرد:
منتظر موتور استی؟
گفتم بله!
شما هم انتظار موتور دارید؟
در حالیکه به اطرافش نظر
می انداخت خنده می نمود
گفت: من منتظر مشتری استم.
بعد ست هایش نگرستم فرو رفته
چیزی نبود که منتظر مشتری
باشد، خیال کردم شوخی میکند
بی میل نبودم تا رسیدن موتور
خودم را با او سرگرم کنم. قطره
سگرت را از جیب بیرون کرده بگری -
تی تعارفش کردم. یک دانه برایش
بود است با لایتم. سگرتش را -
آتش زدم
طرز سگرت دود کردنش را انستم
که مستاد نیست زیرا نهی از
سگرت را در دهش فرو برد نظری
به سراپایش انداخته گفتم:
گفتی که منتظر مشتری استی؟
خنده معنی داری نموده گفت:
پس منتظر مشتری استم ولی این
روزها کسی به سراغ من نمی آید

نمیدانم ذوق مردم مرده یا گل
ولای کوچه ها مردم را فراری -
ساخته است.
یقین داشتم دیوانه نیست
ولی از حرف های بی رویایش
هم چیزی دستگیر نمیشد.
خودم را به صحبتش علاقه مند
نشان داده پرسیدم: خوب
بالاخره نگفتی چی میفرشی؟
چشمانش را به گوشه بی از خیابان
دوخت و بدون آن که در چشمان
نگاه کند بالحن زنده گی گفت:
بستر نم و آفوش گریه این توانستی
که مرا نمیشناسی تلم جوانهای
شهر با من محرومت دارند.
لحظه بی با خود اندیشیدم
میخواستم از او فاصله بگیرم مگر
دیدم من هم جوان، آتش شغوت
یک باره در وجودم مشتعل گردید
قلبم شروع به تپیدن کرد و گوی
آن مرد افکار درونی را به خوبی
درک کرده بود. در حالیکه به
سوم اشاره مینمود برای اقتصاد
او واسطه بود و من هم جوان مجرد
تم داغ شده بود و آرزوی لعبتی
که چند دقیقه بعد در اختیارم
قرار میگرفت سر از پانمی شناختم
مبدل به یک پارچه شور و هو
شده بودم. هوس کشنده و لسی
دلپذیر. تا آن شب اصلا به فکر
زن نبودم. تلم سرگرمی من همان
پارچه های نفیض و انتیک ادبی
بودند که بر تار و پود وجودم
حکمرانی داشتند.
مرد از پیش من از نیالشی
از چند کوچه که ملوا کثافات
و گل ولای بود گذشتم حاقبت
در انتخابی یک کوچه تاریک که
بوی زنده گی فضایی آنرا نباشد
بود مقابل دری ایستاد و نگاهی
به اطرافش نموده پس از آنکه
مطمئن شد کسی مراقبش نیست
با پشت دست به علامه رمز چینه
ضربه خفیف به درواخت، صدای
بایی از پشت در به گوش رسید
و لحظه بی بعد در با صدای

و اینبار بای صحبت هنرمند و
 با فلمبرداری می‌نشینم که از آغاز
 کارش همچون عاشق دلباخته بی
 برنظم و به خصوص هنر فلمبرداری
 بوده است.

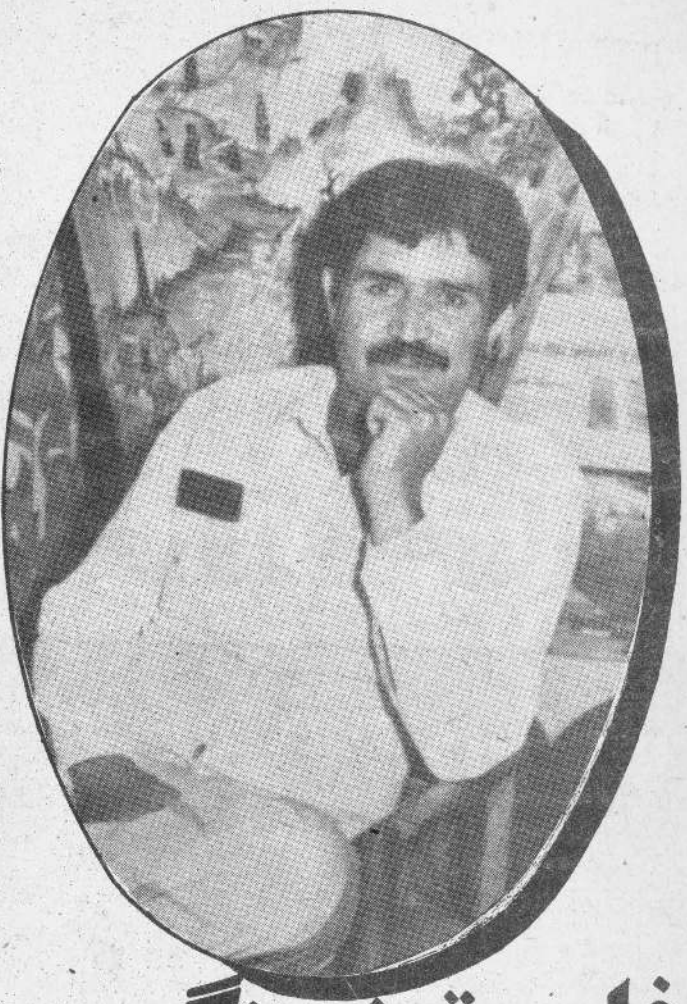
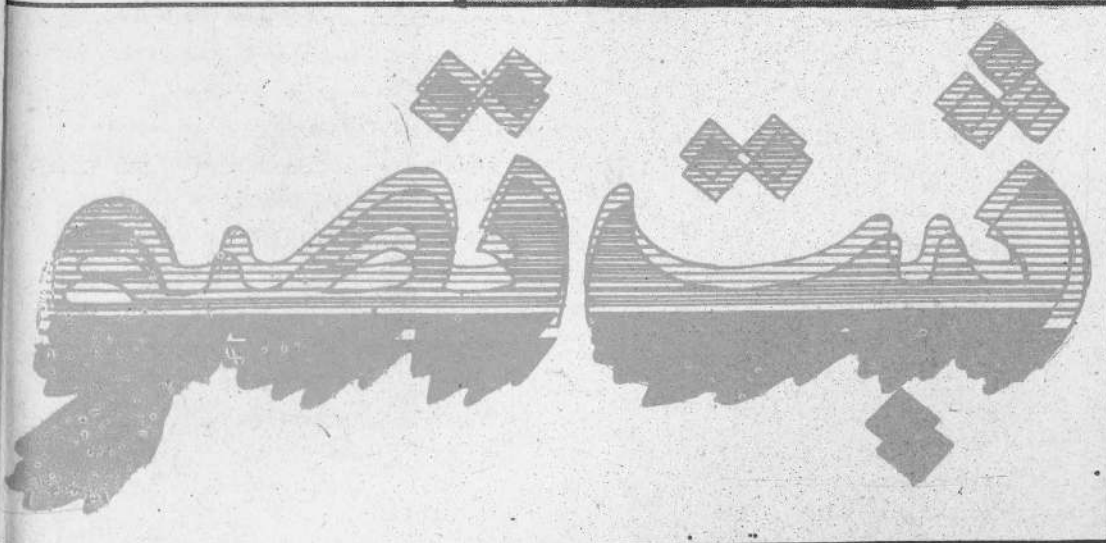
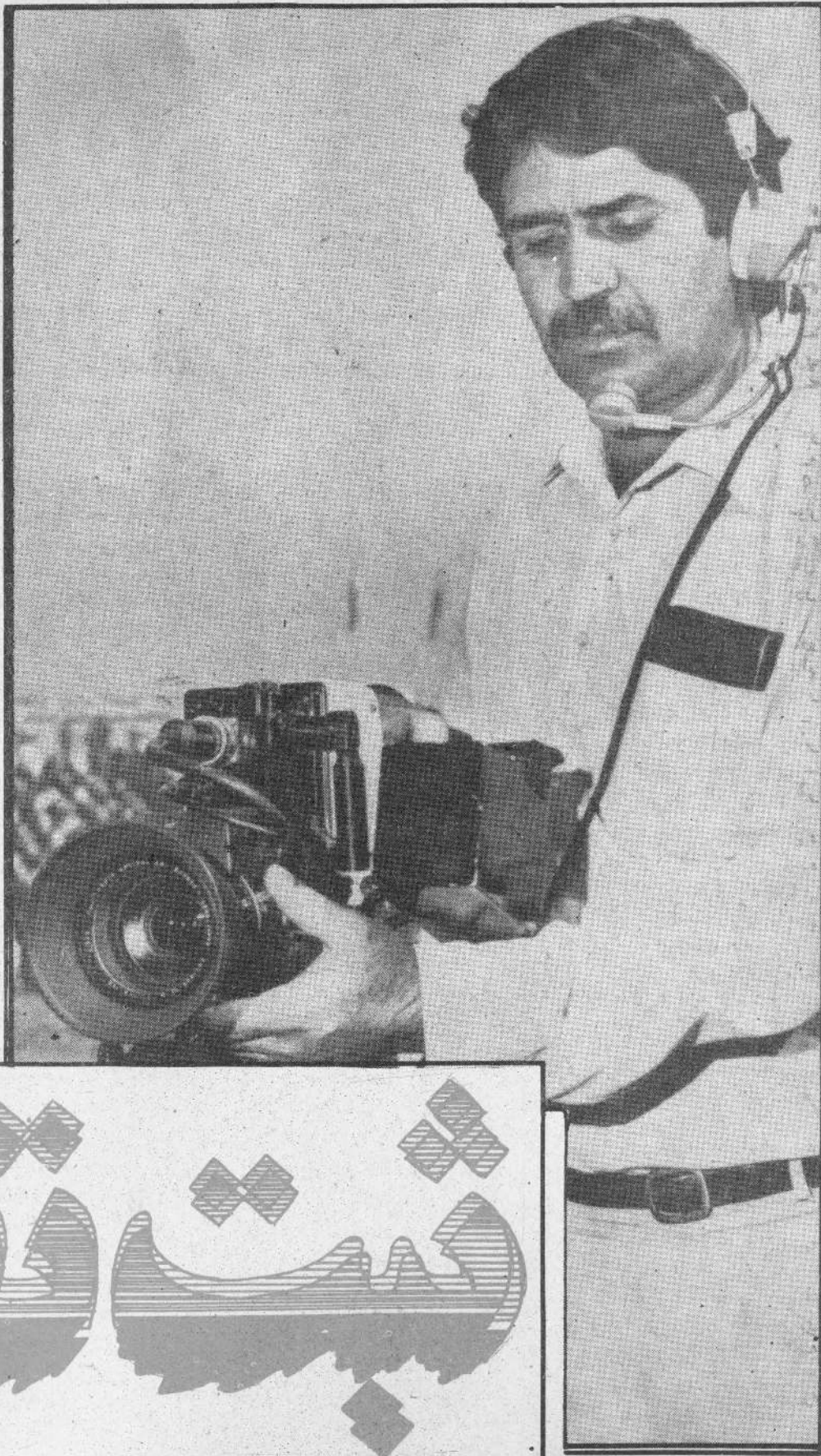
بلی اینبار سخن بر سر فلمبرداری-
 هست که با مهارت و زندگی خاصی
 در ثبت آهنگها به خصوص درین
 اواخر همه گرفته است.

با نام فاروق زرنگ همه گان آشنا
 استند، با نام فلمبرداری که در
 قسمت دایرکت و فلمبرداری آهنگ
 ((اهل هر کجا که باشی باز هم
 افغانی است)) بر سر پانچها
 افتاد و کارهایش بسیار زیاده
 د پکری گل کرد و میکند.

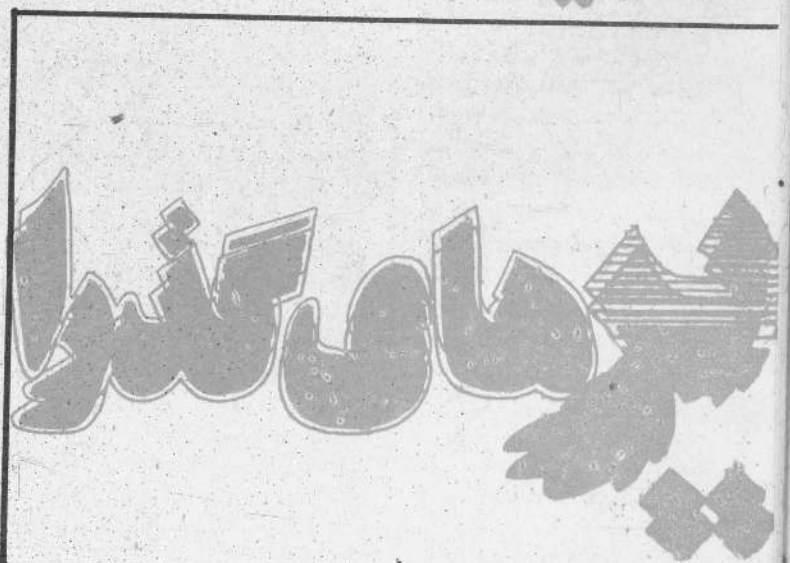
با او برای انجام مصاحبه در
 دفتر کارش قرار گذاشتم، همینکه
 در دفتر را گشودم دیدم که
 چند مصروف است تنها او نه
 همه همکارانش به کاری مصروف
 بودند، یاد پدرم از یشت می‌رس
 برخاست و با لبخند صمیمانه بی
 به داخل رهنمایم کرده و بعد
 روزم نشست.

مصاحبه از فریبا سرلوی

مصاحبه‌ی کمره‌مین تلویزیون



با فاروق زرنگ تلویزیون



ظا هر خیلی آرام و بی تکلفی دارد
 و من پس از لحظه بی درنگ
 ازین دروین در صحبت را باز
 کردم و آرام آرام سپرد صحبت را
 سوی هدف اصلی آورده پرسیدم:

* شما در کارهای اخیرتان
 مخصوصاً در ثبت آهنگها به چه
 جدید کار رایج شده نموده اید یا
 آن ها اندیشه خود شما بوده یا
 برود یوسران به شما ایده داده
 اند؟

در حالیکه چهره اش جدی
 مینمود ولی با صمیمیت به سوالم
 نگریسته گفت:

خیر! من در جلوی کارکره
 چیز چیزی از دایرکترا هم
 آموخته ام و در ثبت آهنگها خودم
 برود یوسر می‌باشم و از اندیشه خود
 کار گرفته و کوشش منم است تا تحفه
 خوبی نه تنها برای هنرمندان
 بل برای هموطنانم تقدیم نمایم.

* آیا میتوان کار شما را یک کار
 هنرمندانه توصیف کرد؟

- اگر خود خواهی نکم میتوان
 گفت که بلی من با پشتکار و توان
 بدون آن که از کارها شانه خالی
 کنم به وظیفه ام می‌رسم و بیشتر
 می‌کوشم تا در کارهای هنری ام -
 ذوق هنری داشته باشم و همه
 کارهایم را هنری گفته نمیتوانم
 زیرا هر کاری در وقت و زمانش
 انجام مییابد و ثبت آهنگها به
 خصوص فلمبرداری در ساحه هنر
 جز کارهایم است.

* برای شما معیار انتخاب
 تصاویر در لحظات گذر احوال شده
 ها چه گونه است؟

حرفم را قطع نموده گفت:

- برای من معیار انتخاب
 تصاویر در هر لحظه و حالت
 عادی است، به طور مثال میتوان
 کار را با کاریک یا اکثر مقایسه
 کرد.

داکتر در کارهای روزانه خود
 به صورت عادی میسر اما در وقت
 عملیات با اجراء تر کارش را پیش
 میگیرد و من هم کارهایم را
 همینگونه در هر لحظه و زمان
 انجام داده ام.

* هنوز چه تصویرهای ثبت
 نشده بی در ذهن تان دارند؟

شاید وقت ندارند یا شاید هم
 امکانات؟

- در ذهنم تصاویر هست که
 امکانات ثبت آن ها هم وجود

دارد اما باید آهنگهای را مطابق
 به آن ها جستجو نمود.

* گاهی دلتان خواسته
 چیز خارق العاده تصویر
 برای تلویزیون تهیه نموده
 و هدیه کنید؟

- در صورتیکه چیز خوب و -
 خارق العاده بی راپید اکسم
 حتماً برای تلویزیون هدیه ام
 میکنم اما ناگفته نباید گذاشت -
 آهنگهای را که ثبت و با فلمبرداری
 منم است همه اش هدیه بیست
 برای تلویزیون.

* سفرهای تان به ولایات و
 خارج کشور چی گونه بوده وجه
 در سهای به شما داشته اند؟

- سفرهای که به خارج کشور
 نموده ام همه اش در روند کارم
 تشویق کننده بوده و در همین حال
 توانسته ام تعاون خوب به کشور
 خود بیاورم.

و سفرهای که در ولایات کشور
 داشته ام تا حد سکن کوشیده ام
 تا تعاون خوب بیدرد بخسور
 همراه داشته باشم.

* مثلاً به کدام کشورها سفر
 نموده اید و از آن جاها چقدر -
 آموخته اید البته در رابطه به کار
 تان.

- سفرهایم به دمارک،
 اتحاد شوروی و فرانسه بوده.
 زمانیکه در فرانسه بودم در دکان
 عکاسی کار می‌نمودم و از آن جا هم
 توانسته ام چیزی بیاموزم.

* پس کار عکاسی با فلمبرداری
 نزد یکدیگر با هم دارند؟

- به نظر من منشا و اساس فلم
 برداری را عکاسی تشکیل میدهد
 یک عکاس میتواند فلمبرداری خوب
 شود به شرط آن که تخنیک تصو
 تکنیک های عکاسی را بداند.

* در حدود چند بار چه
 آهنگ را فلمبرداری نموده اید؟

- در حدود یکصد و بیست
 آهنگ را.

* چه ره آورده های در ساحه
 کارتان دارید؟

- دو مدال از طرف س. د. ج. ۱۰،
 تقدیرنامه بی از طرف کمیته مرکزی
 ج. د. ن. ۱۰ و همچنان با تمهیه
 تصویرهای آهنگها اهل هر کجا که باشی
 نی باز هم افغانی استی جایزه
 تشویقی هم گرفته ام.

نوشته: دکتر امین زمان



ونتایج زیانبار جسمی و روحی آن

از نظر طبی، وابسته‌گی به الکول یک حالت بیماری و غیر نورمال است

طبيب مجله مشوره ميدهد

به سه گروه یعنی مکتورهای اجتماعی، نوزولوژیک و روانی میتوانه هنجار شوند . الکول سبب چسبیدن پیرگونیهای در دست و پیرگونیهای الکول سبب تغییرات و نطی های مختلف میتابولیک در اوزان و انسان میگردد . - بالای میتابولیزم ویتامین های B خصوصاً ویتامین B₁ تا تیرکده و در نتیجه زیان های منتشیه مختلف در سیستم عصبی مرکزی ، سیستم عصبی محیطی و سیستم عصبی اتونیم از آن به وجود می آید ، تا تیرات سوز آن بالای جهاز هضمی به شکل التهابات معده ، سرطان هلو تغییرات در جذب مواد غذایی ظاهر میگردد ، سخت شدن و پیا پیوسته حاد تا ناگوار پیر بست که در رفیعی زیاد اشغال صبه به صورت مداوم از الکول - استفاده میکنند به وجود آمده میتوانه الکول سبب یک سلسله تغییر غیر قابل برگشت در قلب

وسيله الکول ناگزیر و ناچار باید به صورت مرتب از اندازه های زیاد تر آن استفاده کنند که به این ترتیب آهسته آهسته وابسته‌گی به الکول به وجود می آید . در ایجاد وابسته‌گی به الکول محیط زیست شخص ، مسایل تربیتی ، اعتنات ، عقاید مذهبی خستگیهای بیش از حد جسمی و روانی ، موجودیت نارامی ها و صدمات روحی شدید و یا خفیف و مداوم نیز اهمیت دارد . البته عوامل فیزی نیز در ایجاد وابسته‌گی به الکول رول دارند مانند : وفرت الکول در محیط و دسترس سهل به آن ، استفاده از الکول به قسم تجربه بی به وسیله نوجوانیکه یکی از اعضای خانواده او معتاد به الکول شده اند و او گاه و ناگاه جهت به رخ کشیدن آرائی خود و تیریه الکول مینوشند طوری که ملاحظه میشود عوامل سبب وابسته‌گی به الکول ، تیر ناگون و فراوان است که مجموعاً

از الکول به وجود می آید . وابسته‌گی به الکول چسبیده به وجود می آید ؟ طوری که گفته شد از اثر استفاده از الکول د پیرگونیهای مشخص جسمی و روانی ایجاد میگردد که آهسته آهسته این د پیرگونیها شکل ثابت را به خود میگیرد . الکول در مرحله اول به انداز کم ، تا تیرات آرامش بخش تسکین کننده ، نشاط آور و تسریع کننده فعالیت های روانی را دارد به همین علت کسانی به این گونه تا تیرات روانی الکول نیاز دارند و به آن مراجعه میکنند که با محیط زیست خود تطابق خوب نداشته و یا بی نظمی های روانی از نوع Neurosis و یا تشوشات شخصیت داشته باشند . این گونه اشخاص در مراحل اول با استفاده گاه و ناگاه از الکول بروی های روانی خود را ظاهر احوال میکنند ولی سرانجام به مرحله یسی میرسند که از اثر د پیرگونیها ایجاد شده جسمی و روانی به

از نظر اجتماعی ، الکولیزم عبارت از استعمال افراطی مشروبات الکولیک است که سبب تشوشات در نوب های معیاری سلوک و روش شخص در محیط زیست ، خانواده ، جامعه و هر چه کار شده و همراهی های برای صحت خود شخص الکولیک و آسایش و آرامش سیرا هالی می باشد . از نظر طبی ، وابسته‌گی به الکول ، یک حالت بیماری و غیر نورمال است که شخص از اثر استعمال زیاد و مداوم الکول - سرانجام به مرحله یسی میرسد که خود را ناگزیر به استفاده از آن میدانند و این ناگزیری به علت احساس نشاء و یا خمار و هم برای جلوگیری و کاستن اضطراب روانی و یا تکالیف طاقت فرمای جمعیت که در نتیجه ترک و یا عدم استفاده

الکولیزم مزمن به صورت تدریجی به وجود می آید

شرابین وورید هائیز میگردند .
واقعات التهاب و سرطان غدّه
یا نیکراس نیز نزد الکولیک ها
بیشتر تعاد ف میگردند .
- نشاء یا مستی الکولیکست
چیسث؟ نشاء یک حالت روانی
غیر طبیعیست که از اثر غیر فعال
شدن تدریجی تشردماغ وازبه
بین رفتن تاءثیرات کنترل کننده
آن بالای سایر نواحی دماغ به
وجود می آید و ناشی از تاثیرات
(Toxic) توکسیک وسموم
کننده الکول بالای حشرات
دماغیست . در شروع این حالت
تسمی یا نشاء شخص یک احساس
سر لذت بخش گرمی در بدن کرده
عضلات به استراحت (Relax)
معروض شده و یک حالت آرامش
جسمی وروانی به وجود می آید .
حالت مزاجی شخص یک نوسان
به جهت مثبت داشته احساس
رضایت از خود و اطرافیان زیاد
شده و یک حالت اطمینان و اعتماد
به خود به صورت گاذب و غیر
طبیعی به وجود می آید ، دشواری
و اقمیبتی را از دست داده -
امکانات خود را پیش از حد از یاد
بی کرده و خود ستایی میکند .
نیروی خود آگاهی (Autocritic)
نزدش تنقیص مییابد ، اعمال و
سلوک خود و دیگران را نمیتواند
واقع بینانه و درست ارزیابی کند
در صورت پیشرفت حالت نشاء -
انیماد مزاجی شخص به بیکی
حالت حساسیت تبدیل شد مقابل
هر موضوعی واکنش میدهد - به
آسانی از رده شده و یک حالت
متأثری علاقه را به خود میگردند ،
تعصب وی شدت یافته و امکان
دارد بعضی اعمال و حرکات
Empulsiv به وجود
بیاید ، شخص درین مرحله به
آسانی به اعمال و حرکات
Agressive و تعرضی نسبت
به اطرافیان و یا نسبت به خود
ممکن است دست بزند و حوادثی
را که از نظر قوانین و مقررات
اجتماعی و طب عدلی ، دارای
اهمیت ویژه است به وجود بیاورد

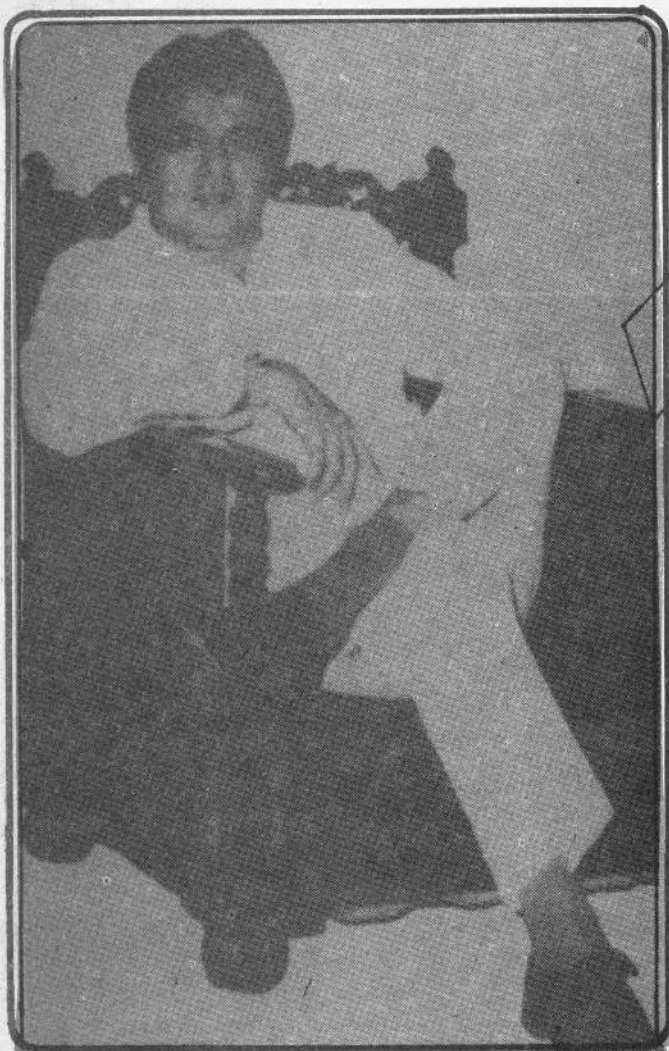
درین مرحله (Coardinat)
انتظام مرکزی و حالت متوازن نیز از
بین میروند و شخصی نمیتواند توازن
خود را حفظ کند ، ادای کلمات
نیز واضح نمیشد که این عدم
توازن و مشکلات در تکم از نتیجه
تاءثیرات سموم کننده الکول
بالای دماغ کوچک یا Cerebellum
به وجود می آید .
در پایان حالت نشاء ، غالباً
کسالت و خسته گی و کوفته گی و درد
عضلات ، سردردی ، تلخی و
بد مزه بودن دهن ، تشنه گی
و فرط حساسیت به وجود آمده و
یک حالت سقوط مزاجی به شخص
دست میدهد که این همه از اثر
تأثیر سموم کننده الکول بالای
انساج عظمی ، معده ، جگر و
سر انجام دماغ به وجود می آید .
گاهی تسم حاد الکول نیز
به وجود آمده میتواند که درین
صورت حالت شعوری روشن از -
بین رفته و شعور به مکرریت و
خفایات میگرداید و ممکن است تا
سرحد کوما نیز برسد ، درین
حالت گاهی تشنجات مشابه
به مرگ نیز به وجود آمد میتواند
و حتی ممکن است تفرط و تبول
غیر ارادی نیز صورت گیرد .
الکولیزم مزمن چیست؟
الکولیزم مزمن یا وابسته گی
به الکول طوریکه در آغاز نوشته
نیز گفته شد ، عبارت از یک
سیلان بیماری و غیر قابل جلوگیری
به نوشیدن الکول است و نشان
دهنده وابسته گی جسمی و -
روانی شخص به آن میباشد ، در
اثر آن شخص به صورت متناوب
(Periodic) و دایم
مجبور است الکول بنوشد و در
نتیجه ، آن تدریجاً بی نظمی های
جسمی وروانی در او پیدا میشود
و شخص به تغییرات غیر طبیعی
در شخصیت و روان خود دچار
میگردد .
الکولیزم مزمن به صورت
تدریجی و خفی به وجود می آید

بدون آن که شخص متوجه این
حادثه گردد ، پیش از آن استفاده
از الکول ، تصادفی بوده و گناه
گاه صورت میگیرد که تدریجاً
مقادیر استفاده از آن بلند رفته
و به صورت منظم و مرتب تبدیل
میگردد ، با پیشرفت این حالت
به تدریج تغییرات در روان و -
شخصیت شخص تا سرحد تبول
الکولیک شخصیت به وجود می آید
الکولیزم مزمن را در سه مرحله
جد آگاه میتوان در نظر گرفت ؛
شخصیات مرحله اول عبارتند از
۱- از بین رفتن رفکس استراغ
در صورتیکه نشاء خیلی
شدید هم باشد .
۲- کاهش و از بین رفتن نیروی
بازدارنده استفاده از -
اندازه زیاد الکول .
۳- برخی از حوادث و واقعات
بیش از استفاده از الکول ،
فراموش میگردند که نشان
دهنده اختلال در حافظه
است .
۴- صورت به استفاده از اندازه
زیاد الکول به خاطر به
دست آوردن نشاء آشکارا
که این حالت نشان دهنده
ایجاد حالت تحمل (Tolerance)
مقابل الکول است .
مرحله اول الکولیزم مزمن
ممکن است ۲-۳ سال دوام
کند ، شخص وابسته به الکول
آهسته آهسته به مرحله دوم
الکولیزم میرسد که درین مرحله از
علامه مهم و دایمی آن به وجود
آمدن علامه قطع دایمی و صفا
شدن (Abst in a nce) است
این علامه طوریکه روزیکه
شخص الکول ننوشد ، مانند
تکلیف ناگوار جسمی وروانی
دچار میگردد از تبیل سرخشی و
برخونی رنگ های خون در روی
پرخوش شرابین صلیبه در چشم
پیش قلب ، شارخون یابین ،
احساس ناگوار و دردناک درنا -
حیه قلب ، سرخشی ، سردردی
برق زیاد ، چلک شدن جلید
انگشتان ، رعشه دست ها -
درد های عضلات و مفاصل -
تشنجات هضمی ، بی اشتها
تشنه گی ، اختلالات خواب -

و غیره ، بعد از یک مدتی به
اجزای فوق بی نظمی های روانی
نیز افزود میگردد که به شکل
تغییرات مزاجی انعطاف
اضطراب ، ترس وید هانسی ها
میباشد . علامه قطع دایمی کم
کم شدید تر میگردد و در نتیجه
شخص معتاد مجبور است جهت
جلوگیری از ایجاد حالات ناگوار
فوق بازهم به نوشیدن مقدار
زیاد تر الکول بپردازد ، این
مرحله ممکن است از ۲-۵ سال
دوام کند .

در مرحله سوم الکولیزم مزمن
تحمل شخص مقابل الکول دوباره
کاهش مییابد ، شخص با اندازه
کم الکول ، به حد اعلا می نشاء و
مستی دست مییابد ، درین
مرحله شخص به صورت منظم از
الکول استفاده کرده که به صورت
عادی و بدون زحمت و به شکل آب
الکول مینوشد ، این حالت
نوشیدن به صورت مسلسل و تا
یک هفته دوام کرده و شخص -
تقریباً در حالت نشاء دایمی قرار
دارد ، درین مرحله وضع جسمی
شخص نیز وخیم تر میگردد ، -
کسالت شخص خیلی زیاد بوده ،
عرق زیاد ، فشار یابین ، تشنجات
نظم قلبی ، تنفس سریع ولسی
سطحی ، بی اشتها ، استفراغ
و لاغری به وجود می آید . درین
مرحله از اثر استحال و تخریب
دماغ کوچک (Cerebellum)
علایمی به شکل سرخشی ، بی
موازنه گی در حرکات ، مشکلات در
تکلم ، رعشه و شل شدن عضلات
نیز به وجود می آید .
با پیشرفت این مرحله تحمل
شخص مقابل الکول بازهم کاهش
یافته و با مقدار یکم الکول نشاء -
میگردد . ممکن است حملات
تشنجی به شکل مرگی (Epilepsy)
نیز درین مرحله به وجود بیاید .
تغییرات در وضع روانی و از جمله
حافظه شخص عمیق تر شده ، -
حالات تعرضی (Agressive)
ممکن است به مشاهده برسد .
شخص از لحاظ کرکتر خود عمیقاً
به تغییرات منفی معروض میگردد
اختلالات عمیق روانی که از

بقیه در صفحه (۱۸۴)



از غزیت

دلیپ کمار مردی از غزیت

ترجمه مهدی دعاگویی

دلیپ کمار میگوید :
هنرپیشه ها موجودات اسرار آمیزند .
آنانی که صاحب ادراک ظریف و اجسام لطیفند
هنرمندند ، هر تماشاچی ، حق دارد هنرپیشه
مورد علاقه اش را انتخاب کند .

❖ دلیپ صاحب ! شما که بهره
کافی از اهل بیت و کفایت هنری
داشتید و صاحب شهرت و ثروت
درخشان و توجه نیز هستید ، آیا باز هم
کدام کاستی و پاکبندی را در -
زنده گیتان احساس میکنید ؟
- طرح شما نهایت ظریف
است ، ثروت و شهرت به مثابه
هاله بیست که غالباً محتاب رابه
دور خود میچاند ، ثروت همیشه
در بانک ها و صندوق ها
نگهداری میشود ، که خیلی هم به
انسان متعلق نیست ، شهرت هم
مانند سایه بیست که بانگامهای
مردم که مانند آفتاب است ، هستی
پیدا میکند .

به نظم ، شهرت گاهی وسیله
فطراست ، به ویژه زمانی که انسان
رویا پس شود و برای کسب شهرت
به سویی جنون برود ، در آن حالت
این شهرت ، در واقع یک احساس
عمیق و پیچیده ، خطرست که انسان
در مقابل آن ناتوان میماند و گاهی
تبادل روحی خود را از دست

میدهد . من شهرت خود را مرمون
لطف صمیمانه و سخاوت ندانم
برادران و دوستان میدانم که
فلم های مرا میبینند و به آن ارزش
قابل میشوند ، من این سخاوت
و لطف بیکرانه آنان رابه حیث
هاله دوست داشتنی شهرت
خود پذیرفته ام ، من با خود
و وجدان خود سخت در ستیزه در
گیرم برای این که ، باید این
هاله لطف آمیز دوستان را همیشه
به دور خود داشته باشم ، باید
تنبیها و توقعات علاقه مندان را
بر آورده باشم ، باید حق این
دوستان حق شناس را ادا کنم
و این به یک وسیله ممکن است ،
آن هم کار و کارم و مطلقاً
کار هدف مند و بر بار ، کار صادقانه
و موافق به خواسته های مردم و

آنانی که مرا میخواهند ، این بزرگترین
دین برحق و مسلم مردم است که
باید آنرا بی شایه ادا کنم و این
احساسات پاک و شسته ، این
نوازش های بی لوث و شفافانه
این چشم داشت های بی ریا
و هنر دوستانه شان را نباید
با خنده و فریب ، تقلب و پنهانی
کوزی به خاطر پول و مکتب
بازی گرفته من در برابر مردم
بزرگترین مسؤولیت ها را احساس
میکم .
اندها من کم یک موجود عاجز
و ناتوانم ، این مردمند که
مرا میانه ناز ساخته و جای برایم
در طاق سینما قایل شده اند
و مرا در سکوی بر طنطنه هنر سینما
هند جای داده اند . درست
است که هر انسان فطرتاً در -

جستجوی پیشرفته ارتقاء شهرت
و طلب ثروت است این سرائر در
ذهن و ضمیر هر انسان جای
بزرگی داشته و یک بخش آمال و
اندیشه های او را استیلا کرد
ولی این آرزوها را از مجاری
مفروض و درید استحقاق باید
حاصل کرده از راههای غیر
مجاز و ناصواب .
❖ دلیپ صاحب ! تا قبل از ورود
شما در سینما هند ، شیوه
وروش فلم های هندی به گونه
بود که شاید شما فلم های آن روز
را دیده باشید و این قول را تا
کنیده ولی با آمدن شما در جهان
سینما ، شمایل و سیمای کار - رخ -
دیگری به خود گرفت - یعنی یک
طرز خاص و یک روش استثنای

که پاک داشته ها منافع داشته
فلا در سینما هند پیاده شد -
آیا در ذهن شما چیزهایی وجود
داشت و یا این که برداشتی
داشتید از فلم های روز ؟ آیا
اصطکاک پدید آمده در هنر شما
باید پدید آمده های سینمای آن روز ،
سبب این سیمای جدید در تنهیل
و هنر سینما هند شده است ؟
- پرسش شما دلچسپ است -
از دیگرونی سیمای سینما هند
باورود من ، در سینما ، حرف
میزنید در حالیکه ابقان اعتراف میکنم
تاحال نمیدانم چی کارنامه یی
رابه سینما انجام داده ام ؟ قبل
از ورود به سینما فکر میکردم تشهیل
کار نهایت دشوار است ، تصور
کنید ، مثل یکی رابه عنوان محبوبه
لطفاً صفحه را برگردانید

دلیپ کمار: مردی

بقیه از صفحه (۴۳)

دیگری رابه حیت مادر و ان دیگر رابه سمت پدر میزد بود. از یکی جدا نمیشود باید احساسات و هیجانات یک عاشق واقعی را حالی کند، در حالیکه عاشقش هم نیست. آن یکی بیمار میشود، با میسد التهابات روانی و ذهنی خود را در برابر بیماری زنی که مادرش نیست بازتاب دهد.

آن دیگر میمیرد، بازم از مثل میخوانند، عمیق ترین تأثیرات خود را همراه با صحنه ها و فریاد های که باید یک فرزند به خاطر مرگ پدرش تجارب دهد، از خود نشان دهد، حالا خود تصور کنید، آوردن و حالی کردن و تجارب دادن این همه انفجالات که اصولاً باید تصمصی هم نباشد، کار سهل است؟

برای این سهل نیست که حقیقت جدایی محبوه، یا بیماری مادر، یا مرگ پدر، نزد هنریشه به هیچ وجه وجود ندارد، ولی حکم تشبیل و ترسب تشبیل است که همان حالت و موقعیت باید هستی پیدا کند. اما با هر نوع تلقین روانی، روان چون ضمیر واقعی یا امر را نمیداند، بناً در همین جاست که کار تشبیل مشکل میشود، یعنی هنرمند به (نه پذیرفتن) و (نه پذیرفتن) درگیر میشود.

مثلاً بسیاری از اوقات، وقتی میدیدم در فیلم مادری میمیرد، یا خود میگویم: این هنریشه چی گونه یک زن غیر را، در مقام مقایسه با مادرش قرار میدهد؟ آیا او به

مادرش فکر نمی کند؟ وقتی به چهره مادر فلمی خود نگاه میکرد آیا میتواند ذهن خود را همراه نماید تا ممل کارش نشود؟ ولی برای این پرسشها پاسخ نداشتم اگر با خود فریبی متوصل میشد آیا در یک ستیز درونی قرار نمی گیرد؟ این مسایل خیلی قابل اندیشه برایم بود.

من نمیتوانستم بدانم کدام شیوه کار هنرمندان، درست است و کدام آن نادرست فقط باید اندیشه های که میخواستم سمت پایو کنم و یا پیروی از اصول (پراگما - تنیم) آرزو میکردم وارد عرصه واقعیت هاشم، همواره از خود میپرسیدم چی گونه میتوانند؟ این دیوانه کننده است که درونی را حقیقت جلوه داد.

مخصوصاً به تریه (لورنس - الیویه و سنتراس) فکر میکردم. وقتی وارد معرکه فلم و سینما گردیدم با همه و فوفا کبیر درگیر شدم، گروهی با شخصیت بازی خود را همگون می ساختند تا منم به مردم فریبی نشود و - شماری فقط پول به دست می آور - دندود یگر به هیچ اسم و رسمی پایبند نبودند، شماری کار را به اساس تکنیک پیش میبردند که از آغاز تا انجمل از احساس و بازتاب احساس، از کشش و واکنش از دقت و توجه و داخل شدن در قالب شخصیتی که آن را نمایش میدهند اصلاً شمه و شمایه بی به مشام نمیرسد.

ولی من فکر میکردم: وقتی یک دهقان دهاتی را، محیط کار و وزنده گیش را، شرایط وزنده گش

از غزنه

از خرمن بزرگ هنراست من تاجایی به فلمهای تجارتی، اعتراض نداهم که برای مردم اعتقاد قایم نکند. . . . فلم های تجارتی اگر در سینما به وجود نیاید، باک نا هنری

و طرز معصیت او را، نحوه برخورد و کردار او را، طرز گفتار و لهجه گفتار او را نمیدانم و از لحاظ سوسپوژنی، او را نمیشناسم چگونه ممکن است او را نمایشی بدهم.

اینجا مطالعه - سوسپوژنی، مطالعه محیط وزنده گی، مطالعه مردم شناسی، مطالعه اتوگراف مطالعه هنمنا و کلتور و حتی تاریخ را لازمی شمرم.

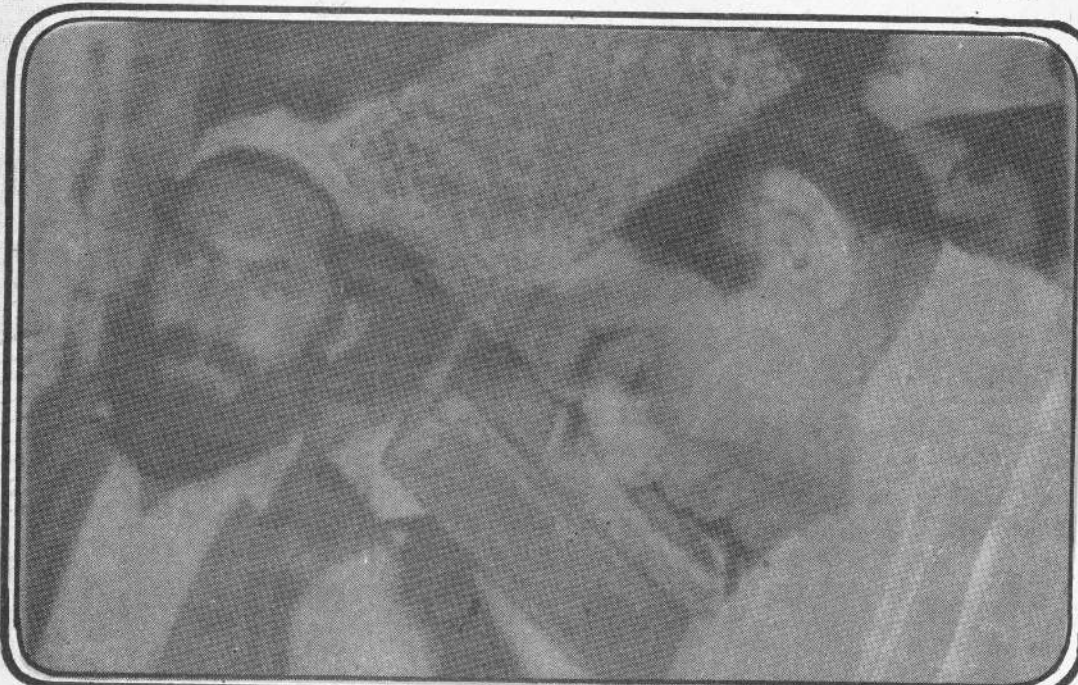
روزی با خود گفته بودم: حالا به دیگران میگویم بی خبری، گناه است و در بی خبری کاری را انجام دادن گناه بزرگتر.

ما همه تا حدودی بی خبر استیم ما آگاهی و دانایی کامل نداریم و هیچ فردی در جهان سراغ نمیشود که از هر لحاظ کامل باشد، ولی در کاری که دست میزنم، به شغلی که متوصل می شوم، با میسد کم از کم، خود را آگاه بمانم. به گونه مثال: در صحنه بی، یک هنریشه نقش یک انقلابی را در زمان انگلیس ها بازی میکند، این هنر - مند باید عصر انگلیس ها را در هند و مردم هند را در زیر تسلط استعمار به اساس تاریخ کشور پیاده کند، ورنه مردم به آن باور نمیکنند و حق دارند بگویند آن چه دیدیم، همه دروغ است.

من عقیده دارم باید همه چیز را آموخت. شما به حیت یک هنرمند بی همتا در مورد فلم های تجارتی و هنری چی نظری دارید؟ آیا فلمهای امروز، فلمهای هنریشه؟ - هر یک پدید می آید به روی پرده سینما هستی پیدا میکند، خوشه بی

آگاهی، دانش، علمیت و درک - لطیف و احساس ظرف به کار است، باید از این پدیده ها، هنرمند، کارگردان، کمره مین، سوند مین و دیگر دست اندرکاران محرم نباشند. شما به حیت یک هنرمند عظیم در کشور هند و خارج از مرزهای هند شناخته شده اید، بسیاری از مردم هنر شناس معتقدند که شما و موهای سر شما، راز بزرگی را در کار هنری تان با خود دارند. . . . آیا به نظر شما این یک راز است و یا یاد یگران چنین یک تلقی را در این مورد دارند؟

هیچکس نیست و حتی فکر میکرد که میمیرد. . . برای یک شخصیت بزرگ جهان مثل هیتلر در گینودن با جنبه او هم و سواها که هارنان، آن را (خرافات) میگویند، امر کلاً بعید بود، ولی او در گینودن تحت تلقین وزیر تأثیر یک فشار خاص روانی قرار داشت. من از اوتیسمیت نمیکم و شما نمیتوانم این خرافات بپسندید ی او را توجه کنم، ولی از روزیکه خود را شناختم، تا همین لحظه با همین تلقی و پذیرش وزنده گی کرده ام و معتقدم که آن چه برون



- موهای سر به نظرم و خودم، در معصم جلوه دادن من در صحنه های فلم، نقش خیلی استوار دارند، هر وقت کسی در برش آن اقدام میکند، بیجا بزرگترین کشمکش ذهنی درگیر میشم. شاید این موضوع روانی باشد، بهینید رهبر نازی های آلمان (هیتلر) در هر جا، در هر وقت سال، خواه گرما، خواه سرما روی دست خود، بالا پوش حمل میکرد، او را اعتقاد بر آن بود که هرگاه بالا پوش یا او نباشد، دیگر

(به قول شما) سرمایه فلم ساز پیدا نمیشود، این راجعه های فراوان ثابت کرده است ولی انتباه من این است که با هر فلم تجارتی میشود شاخص ترین برگه ها و تم های استوار هنر را نیز معزج کرد، زیرا بقین دارم که کمره فلمبرداری، هزار چشم دارد و هر چشم آن میتواند بهترین حرکات و تراوش های ناب از چشمه سار زلال هنر آفرینی های هنریشه را در در یک نقطه تمرکز دهد. ولی در این کار هم اندیشه

از ماست، در واقع وزنده گی روحی خود ماست، ماستم که احساس میکنم و نقش روح خود ماست که در اشیا و احوال ما بازتاب داده میشود، وقتی انسان مثلاً ظری را که دیده است، یا ظرافتی که توانسته درک نماید، آن وقت حقیقت اسرار و خود را در مییابد. من با این فرمول، این حقیقت را دریافته ام که موهای سر و گردن چشمان من، گوشه بی از همان اسرار است که برای هنرمند قایلیم

بقیه در صفحه ۸۶

دوسه کيسه ځيرنې

نوښته: صبا

د ختران کيسه پر ازخود دفاع ميکښند!

سرگد شتاند م ۰

— چرا اقدام به کيسه بري کړدي؟

((د مکتب صنف دوم بودم و سه تشويق يک صنفی ام بنام شيرلا شروع به کيسه بري کړد يم چوون خورک سن بود يم بندي نميکړند. تنها اگر به جنگ مقامات موفتيديم لت ماميکړند، و تاحال اين مسلك را دست دارم و ادامه اش ميدهم))

— زياد ترين پوليرا که تايحال د زده يده اند چه مقدار بوده است؟

((شصت و پنج هزار افغاني))

روم رايه طرف ناد و گردانده ميروسم از چه وقت به اينسو کيسه بري ميکي؟

— باشم ميگويد: زماني که هشت سال داشتم ۰

— شوهرت ميداند؟

((بلي ميداند))

— زياد ترين پولی را که به سرقت برده اي چند است؟

((شصت هزار افغاني))

— بعداً سوال را متوجه هر دو ي شان ساخته ميروسم:

شما چطور جيبهاي پولدار و بي پول را تشخيص ميديد؟

— ناد و ميخندد و روکي ميگويد:

((فکرت نبود که بيشتر گفتم از هشت سائلتي تاحال اين کسب را دارم ۰))

بقية درم (۱۰۱)

شوهرش سيلانی است او هم بندي است و ناد و خانم هم براي بار سوم همراه باروکی بندي شده اند. وقتي در برابر بالاي چوکس آمريت محبس ميشينند روکي با خنده هاي بي ادبانه ميخواهد خود را تيره کند و ناد و يا اختيار سکوت ترجيح ميدهم طرف صحبت وکي را اول انتخاب کسم و از او ميروسم.

— ميخواهم اول از زننده جي ات قصه کنی.

((بترجي))؟

— من زورنا ليست استم.

((به به جي))

— چرا بندي شدي؟

((د زدي کدم))

— چطور گيرت کردند؟

— باي حوصله جي ميگويد: «مثل دفعه قبلي گيرم کردند».

— چند بار بندي شدي؟

((دفعه بيشتر و قتيکه چهل هزار افغاني را از جيب يک زن بالا رفته، نگران سرويس متوجه شد نزد يک آمد و گفت نيم پول را به من بده در غير آن به گيرت ميدهم و منکه پول را به داخل موزه ام جابه جا کرده بودم برايش ندادم نگران سرويس هم مرا به جنگ آن زن داد و بالاخره سرحد م بده حبس کشيد و شش ماه حبس را پشت

جوان و مقبول استند ۰ هر دو ي شان بين سفين ۲۵ تا ۳۰ سال مردارند ۰ دوست دارند زيا د بختند و زيا د هم هوش بگدرانند در سهاي شان اصلاً تاثير يک زنداني را نبي يابم ۰ هر دو ي شان در محبس زنانه توقيف استند ۰ يکي روکي است که زياد زيرک بي هراس، بروبي حيا است ۰ در قفاه اش از شرم چيزي نميبي از جويدن ساجش با صداي بندي احساس راحتي ميکند ۰ کي از مقبولى خود مضروب و از مها رت خود در کيسه بري بخود ميالسد ۰ براي بار سوم به جرم حبس زني و کيسه بري بندي شده ۰ مجرد است از فاميل بي مسؤليت و در برابر فرزند ان سر بلند کرده چشم به دستفروشي افته که به گونه برجسته يک قلب تير خورده و نام ناد و خا لکوي شده ۰ در مييابم که باد و ست ديرين وهم مسلکش زياد صميمي است.

نام دوستش ناد و است ۰ نام اصلي اش ناد به ۰ و او را خواهر خوانده اش روکي از ناز ناد و خطاب ميکند ۰ چهره اش مقبول و اندامش لاغر است ۰ شرمند و له سگرتي و کم حرف است ۰ ميخواهد مودب باشد ۰ اما سيمايش تصوير هاي داغ بي ادبي را بازگو ميکند ۰

دوستهای ناد و خسته است

آیین های ادبی

قوت طبیعت انسان

مهرین بحر الجاحظ آورده است در کتاب طبایع حیوان که اگر کسی خواهد که او را اختلاف طبایع آدمیان روشن شود و بر عیار اخلاق ایشان وقوف یابد هیچ مدحی ملاحظه عیار طبیعت را چون شراب نیست از بهر آنکه مردم در شراب مختلف اند .

بعضی باشند که شراب به ادب خورند و البته حرکات نامتناسب از ایشان در وجود ناید و جز حرکات وسکانت و حکایات ظریف از ایشان مشاهده نیفتد تا آنکه که خواب بروی غلبه کند و باز بعضی باشند که چون شراب خورند تفاوتی در اعمال و اقوال ایشان پیدا آید تا آنکه که عقال عقل از پای خویشتن داری ایشان دور شود و بیهوش بیفتند و باز بعضی در ابتهاد چون شراب در ایشان اثر کند در دست زدن و پای کوفتن آیند و هیچ ازین بیسرون نشوند و بعضی آن باشند که چون مست شوند به شمشیر سخن گویند و تا مادام که روزن رانزنده یا طلاق ندهند نیارامند و بعضی آن باشند که چون اثر شراب به دماغ ایشان برآید در گرمی شوند و از فراق دوستان و یاران یاد آرند و قطرات حسرت بر رخسار بارند و بعضی آن باشند که در خنده افتند و از هر چیزی که بینند و شنوند بسیار بینند و دست و پای ایشان بوسه دهند و واپس جمله اعمال و احوال و صفات مختلف از اختلاف طبایع آدمیان است و طبایع شرابها و ایشان را در این باب اثرست و هیچ حیوان نیست که او را شراب ندهند که او مست نشود به جز آدمی که بعضی از آدمیان هستند که اگر چه شراب بسیار خورند هرگز مست نشوند و این هم از قوت طبیعت انسانست .

رتبه و مور

در لطایف الاشارات که از زبان مرفان تالریف کرده اند آورده اند که وقتی زنبوری موری را دید که به هزار حیل و دانه می به خانه می کشید و در آن رنج بسیار می دید . او را گفت : ای موری این چه رنج است که بر تن خود نهاده ای و این چه بلاست که اختیار کرده ای ، بیاتامطم و مشرب من بینی ، که هر طعمی که لذت ترست تا از من فاصل نیاید برآدمیان نرسد ، بر مرکب هوا سوار شد ام و میان چون ترکان بیخا بسته و تیر سر تیز نیش راهی جهت جگر خصمان زهرآب داده ، آنجا که خواهم نشینم و از آنچه خواهم خورم ، پس برید و به دکان قصابی بر سلوخی بنشست ، قصاب کارد در دست داشت بزد و او را به دیواره کرد و بر زمین انداخت و مر بیا مد و پای او بگرفت و می کشید ، زنبور گفت : مرا به کجای می کشید ، مور گفت : هر که به حرص بجای نشیند که خواهد به جایش کشند که نخواهد و اگر عاقل درین کلمه نظرو تا مل کند از مواظط جمله و اعظان مستغنی است .

ست چستی

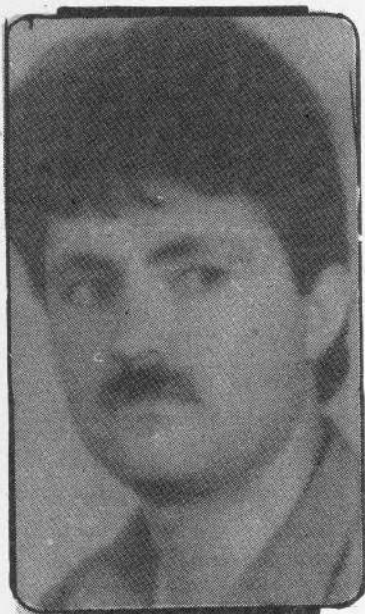
یکی از بزرگان گفت در کوفه کودکی را دیدم که در زیر درجه می ایستاده بود و نانی در دست گرفته و باره باره از آن نان بازی کد ویدان درجه اشارت می کرد و می خورد ، و من از آن متعجب شدم ، ناگاه پدر آن کودک بر سید و گفت : اینجاست چه می کنی ؟ گفت : می نمایم که درین خانه (زیره بایی) نیکو بخته اند و بوی زعفران خوش می آید ، اکنون من نان خویش به بوی آن زیره بیا می خورم ، پدر چون این بشنید سیلی محکم برگردان آن کودک زد و گفت : ای حرام زاده ، هم از اکسوز نان بی ناخوش نمی توانی خورد ، و طبیعت خود را بدین عادت کنی و من طاقت مرگت نندارم . راوی می گوید : من ازین حال متعجب شدم و بدانستم که از او منخوس تر در عالم بخیلی نتواند بود .

راست نایبی است

آورده اند که حجاج جماعتی از خوارج را سیاه ست می فرمود ، چون چند کس را تبع بگذاشت ، یکی از آنها گفت : ایها الامیر ، مرا سیاه ست مفرمای که مرا بر تو حق است ، حجاج گفت ترا بر من چه حقست ؟ گفت : فلان کس در جمعی ترا دشنام داد و من او را منع کردم ، گفت : برین چیز که گفتی گمراه داری ؟ گفت : دارم و به یکی از آن اسیران اشارت کرد ، حجاج فرمود که چه خواهی می دهی ، گفت : راست می گوید من آنجا بودم ، گفتا : چرا در آن منع نکردی تو ، و با وی یار شدی ؟ گفت : از آنکه من ترا دشمن داشتم ، حجاج هر دو را آزاد کرد یکی را به سبب حق وی و دیگری را به سبب صدق وجه نیکو گفته است آن بزرگ که لوکان الکلب بلجی فالصدق الدجی . اگر دروغ مرد را از بلا برهاند راست اولبت باشد که در ماند و اخلاص دهد .

از حقایق حکایات

تخمینه در خوابگاه دانش



نمیدانم ،
 کدامین روزگاری
 در کدامین چارسوی شهری بنیاد بی‌حاصل
 به آنکاهی
 که دست مهربان چاوش خورشید
 نهال سینه دخت زمین را
 از نوازش
 آبیاری کرد ،

کی رادیدم ؟ !
 که جانش در حریر ناز
 به سان ساقه سبزی
 درون حبله نیلوفر گلبرگ —
 میرقصید

و سواست شمع مظهر جانش
 امید رویش یک مهر را —
 در دشتی بایر نهام
 همی افشاند

دو گیسوی عرق آلود پرچینی
 صلیب سرنوشت را
 چنان صورتگری باور از فردای فرداها
 به روی صفحه سپین سیایش
 سپه آذین همی بستند

حضور ذهن خود را کی کم بنهان ؟
 خیال لذت عینوی آموشتی
 بلند ای شکوه گلشن سحر است
 حضور عصمتش در تیره شبهای تخی از مهر
 جلال عظمت مهر است
 و او قاتش
 یک دفتر شعر است
 چو میدانم
 از آنکاهی که او را دیده ام دیگر —
 گشت سینه ام —
 در آتش یک درد

میسوزد

بدخشان دلم از آفتاب عشق او همواره
 می رخشد

و آموی نیازم بر فراز بستیر نازش
 سرود آرزو را همچنان آواز میخواند
 از او دگر سخن گفتن توانم نیست
 فقط انجیل چشمش آیه های مهربانی بود
 به برگ هر ادایی او شمع آشنایی بود
 چپها گویم نماد پاکسی ذات خدایی بود

نمیدانم که او را
 هر چه دیدم در دهان
 فقط آنجا که شعر است و شراب بزم یکرنگیست
 فقط آنجا که مهر است و بهار جشن سرسبز نیست
 چنان تخمینه در خوابگاه عاصی ذهنم
 کسی تصویر مییابد

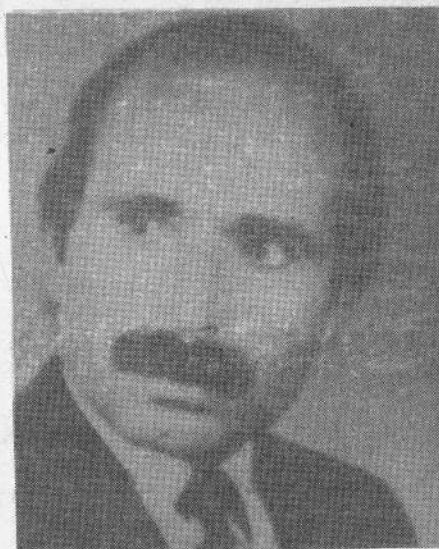
ومن
 این بسته باز جبین یک تاریخ
 یک آئین و
 یک فرهنگ

ومن
 این ناامید از هستی
 فرسوده
 آگنده از نینوگ

میان شوره تسلیم
 چو بیجا زنده ام ای دوست
 که بیجا مرده ام ای دوست

در نیمه فرهنگ

کمال الدین مستان د هیواد له پخوانیو شاعرانو
خڅه دي چې دده خواږه اشعار د هیواد پسه
جریدو، مجلو او ورځپاڼو کې خپاره شوي او څیرې یې
دده د شعر وټو لویې، مجزېزه همدا (لمنځ)
نخلونه ترهوان لاندې خپره شوې ده له وطنه
سره مینه هومانیزم او انسان دوستی هغه کې دي
چې دده په شعرونو کې له وړایه بریښي.



شونه

ژونده ماویل
شبه سم را سره دروي
نکه ستا وسخته پورته په سلام شوم
بې فېرته!
نه دي خوند و
نه دي رنگ شو
هسې خوشې بېرله تاسره بد نام شوم

بې وفا

چې د شپې دي خوري زلفې رايه زړه شسې
ترسهاره نازنه مشکو د خشن کسې
تاچې خيال د جدايې درلود په زړه کسې
له اوله دي په محان ولېسې مېمن کسې

کيد

د اتم چې
پرسته هسې
د شنه سوري په رڼا کې
لويه شوي
بنايسته يې
مگر گسوره
مادي ځانگونه
لا
تا لاس درې نه و
د سرو د فله په نيم رسوا کړم !!!

خيال شغه

نوټ زما دي ساقې ياخه راته نه کې بېمانه کړه
په غوښتو بېمانوې له خپل محانه بېگانه کړه
ياره هسې مې خمار کړه چې رڼه رڼې مېخانه شې
د دي عمر عمر ترې تنده ماته جانانه کسړه
بانوگان مې وارې خپل شول ستاد عشق په تخيل کې
د جامونو په کرنگهاري لويه مته ترانه کسړه
ته هم غرق شه په مسته کې ماهم غرق کړه بېغښو کې
چې توفان شې په توفان کې توفان مويارانه کسړه
هسې شانتې مستې غواړم چې خپل وړک شپه خپل محان کې
په بد مستې مېلې سر شوم مابده مته د پوانه کړه
په بېالويالو مېلې کړه په نېشونېشومې ټنګل کسړه
د گلپاڼو په شيندلو راته سازه گلخانه کسړه
د عمرو او امانسې مې وچو شونډو ته مې گسوره
ساقې جگ شه پياوړې پرېزده خمخانه رايه بېمانه کسړه
چې مو مینه مینه تل شې چې مو وينه وينه خپل شسې
د مستان په خير له عشقه نغمه لويه رنده انه کسړه

ریکا: تمکیم بهای زروی را میدزدیم تا...

خاطره‌فلمی «معرفت»



ترجمه: همایون

× بهترین صحنه عشقی در زنده گی واقعی تان کدام زمان بود ؟
 - هنگامیکه یازده ساعت تمام یادوستم توسط تیلیفون صحبت نمودم .
 × اگر دزد میبودید ؟
 - تمام بهای زروی را میزدیم تا جبهان برای زیستن در امان باشند .
 × اگر زور میبوهید ، دوست میداشتید که در کجا باشید ؟
 - در قلب ((کسی)) .
 × اگر بی نیاز میبودید ؟
 - کودکی میداشتم ...
 × باکی خوش دارید تا خارج از سینمای بجای قرار ملاقات بگذارید ؟
 - با رابرت دو نیرو ...
 × اگر یکانه زن در جهان



در اولین فلمی که نقش داشتم فلم گناه بود من از برادر بزرگم خواهرش نمودم تا فلم را تماشا نماید .

در فلم گناه چون نقش منفی برایم داده شده بود در همین سالون هنگام تماشای فلم یکی از تماشایان برایم دهنم داد و پس از آن روز برادر من دیگر برای تماشای فلمهای حاضر نمیشود .



میبودید ؟
 - واه ! در این صورت از - رقابت رنج نمیبردیم .
 × میخواهید که در سنگه گور تان چی رانقش کنند ؟
 - هنوز ز خیلی زود است
 × اگر در لفت با امتیاب چهن

نقش‌های جدید



نریا هروی :
 برای من همان لحظه کسبه باید مقابل کمره قرار می گرفتیم نقش داده شده ، لذا از کار خود راضی نبودم حتی گریه کردم .
 سلیم خنجی :
 بعد از یک وقفه طولانی من درین فلم نقش بازی کردم . همه هنرپیشه ها درین فلم موفق بودند . اگر این فلم کار فلم های دیگر افغانی گذاشته شود فلم بهتری بوده است .

اسد الله تاج زی :

من درین فلم رول یک اجنت پاکستانی را بازی کردم . چون دایر کتر از کار من راضی بود لذا خود نیز میتوانم بگویم که درین فلم موفق بوده ام .

شیر (د هقان) :

من از نقش خود راضی بودم . کارگردان توانسته بود کترها را بیابد . با آنکه در چند فلم دیگر هم نقش بازی کرده ام اما فکر میکنم که درین فلم موفقتر بوده ام .



در فلم وطن یا کفن

لورل و لورل چهره ها و نقش ها

لورل و لورل هاردي هاردي

لورل و هاردي بيش از آنكه سر راه يك پگر قرار گيرند . هر يك زنده گي جداگانه اي داشته اند .

استان لورل در سال ۱۸۹۰ در يك خانواده هنرمندانگليسي نديده به جهان گشود . پدرش ((رتور جفرسن)) يك اكتور تياتر بود و فرزند او استان لورل در تمام دوران تحصيل نتوانست در يك مدرسه بند شود و مرتباً از يك مدرسه به مدرسه ديگري ميرفت و در صنف شوخي و مسخرگي ميگرد و همه افراد ستامي انداختند و به اصطلاح دلقك صنف بودند اين موضوع او را تسكين ميداد و احساس تنهائي را در او از بين ميبرد . وقتي براي اولين بار به صحنه تياتر قدم گذاشت همه او را

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله بي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

مانند استان لورل طعم تنهائي را چشيده بود . پدرش يك قاضي و سياستدار امريكايي بود و هنگاميكه اليور هاردي از ده سال نداشت . زنده گي را بدرد گفت و مادرش همه پسران دوازده ساله را صرف ساختن يك هتل كوچك كرد . اليور نيز ايمابه خاطر هيكل چاقش مورد توجه همكاران د يهايش قرار ميگرفت . زماني او

گفت :
- درين دنياي بزرگ لورل و هاردي هاي زيادي وجود دارند . من انها را در هتل

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله بي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله بي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله بي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله بي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله بي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

را به نام پسر رتور جفرسن مس شناختند و شهرت پدرش وسيله بي براي تبليغ اوبه شمار ميرفت اليور هاردي در سال ۱۸۹۲ در هارلم واقع در ايالت جورجيا نديده به جهان گشود . او نيز

رويه روشويد ۲۰۰۰
- ميگفت : ((بوزش ميخواهم))

...
X براي آخرين بار کدام دروغ را گفته ايد ؟

- دو سال پيش ، جهت بهبود يك وضع معين .

X يك راز را بگوئيد ؟
- اين كه من از دواج نكردم

...
X زيباترين مرد ي كه تا حال با وي ملاقات كرده ايد كميست ؟

- هيچ يك ، من به زيبايي ارزش قايل نيستم . مردان زيبا رنج اند . من مردان جدي را دوست دارم .

X در زندگي دوباره . تان آرزو اريد كه چي باشيد ؟

- يك مرد تابه مردان بيها . مون كه چو گونه با زنان رفتار كنند .

X بهترين دوستان ؟
- خداوند و او . . .

X قصه ايد آل عشقي براي تان كدام است ؟

- قصه خودم .
X يك جاشدن را تعريف كنيد .

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر

- يك جا شدن يعني در بهلوي يكديگر نشستن ، به چشمان يكديگر خيره شدن ، بدون گفتن حرفي و در انتظار يكديگر



☆ مادرم زياد نديده بودم . آدم هاي كاملاً ابهتي كه هرگز اتفاق بد ي براي انها رخ نداده بود و آدم هاي كاملاً باهوشي كه از اين آدم هاي ابله . ابله تر بودند منتهي . خود . اين موضوع را نميدانستند ايند و شخصيت متضاد و در عين حال بهم پيوسته . بر حسب تصادف

☆ بر سر راه يك پگر قرار گرفتند و دستي آنان چنان ريشه گرفت كه يك زوج فراموش نشدني را تشكيل دادند .

☆ درين دنياي بزرگ لورل و هاردي هاي زيادي وجود دارند . من انها را در هتل

☆ اخيراً فلم حديدي را محترم مغيرني به نام (سقوط) كارگر - داني ميناييد ، كه سناريوي آنرا محترم انجنير لطيف نوشته و كار فلم برداري آن را سيد موجود حسيني به دوش دارند .

☆ درين فلم كه بياگروا نعميت هاي جامعه ماست ، هنرمندان اسد الله آرام و معرفت شاه . نقش آفريني نموده اند .

☆ اخيراً فلم حديدي را محترم مغيرني به نام (سقوط) كارگر - داني ميناييد ، كه سناريوي آنرا محترم انجنير لطيف نوشته و كار فلم برداري آن را سيد موجود حسيني به دوش دارند .

☆ درين فلم كه بياگروا نعميت هاي جامعه ماست ، هنرمندان اسد الله آرام و معرفت شاه . نقش آفريني نموده اند .

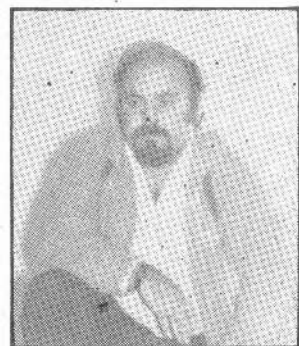
☆ اخيراً فلم حديدي را محترم مغيرني به نام (سقوط) كارگر - داني ميناييد ، كه سناريوي آنرا محترم انجنير لطيف نوشته و كار فلم برداري آن را سيد موجود حسيني به دوش دارند .

ساخته هاي جديد

انجنير لطيف :

فلم حديدي را به نام (اسير) روي دست دارم كه سناريوي آن را خودم نوشته ام و وظيفه كارگرداني آن نيز به دوش منست . موضوع اين فلم را تجارت هيرويين و مواد مخدره در سر دارد .

كار فلم برداري آن را محترم وحيد الله رمقي به عهده دارد و هنرمندان موفق سينماي كشور در ان نقش آفريني كرده اند .



سپید و سیاه





وحید امید ریکل صفحه ۵۸

روایت از سید علی حسینی

صدایی که در خون غلطيده

نوشته: کامله

پیانو تحصیل کرد و بالاخره در بین محصلین سی کشور اولین کسی بود که به صوبه ماستری یاد پیلم عالی به کشور برگشت در طول هفت سال تحصیل در اتحاد شوروی بلندترین نمرات را داشته، دیپلم های زیاد از شهرهای مختلف شوروی بدست آورد، وقتی از او پرسیدم در کجا مشق و تمرین میکند در جوابم خندید و گفت:

فعلاً بافرزندم که یکسال دارد و مادر فرزندم در یک سراج که صرف یک اتاق دارد زنده می کند که مشق و تمرین من نیز در همان اتاق است.

خانم نیز استاد موسیقی بود، این فامیل سه نفری خود - شبخت تازه گرمای زنده گسی مشترک را احساس کرده بودند که مرگ از راه رسید.

همایون رازبان چهره همیشه خندان و مسرور بود. خنده همیشه کیم لبش

داشت در اداره افغان موزیک شامل گردید، بعد تصمیم گرفته موسیقی را طور اساسی بیاموزد لذا از طرف اداره مربوط اش غرض تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد، وی بعد از مدت هفت سال با اخذ دیپلم عالی به کشور برگشت آهنگ های زیادی در ارشیف رادیو تلویزیون ثبت کرد.

من در ماه میزان سال گذشته با وی مصاحبه می برای نشر در مجله سپا وون انجام دادم.

مثل آنکه همین امروز بود صدایش هنوز هم در گوشه هایم طنین دارد که میگفت: (در سال ۱۳۵۹ از طرف رادیو تلویزیون

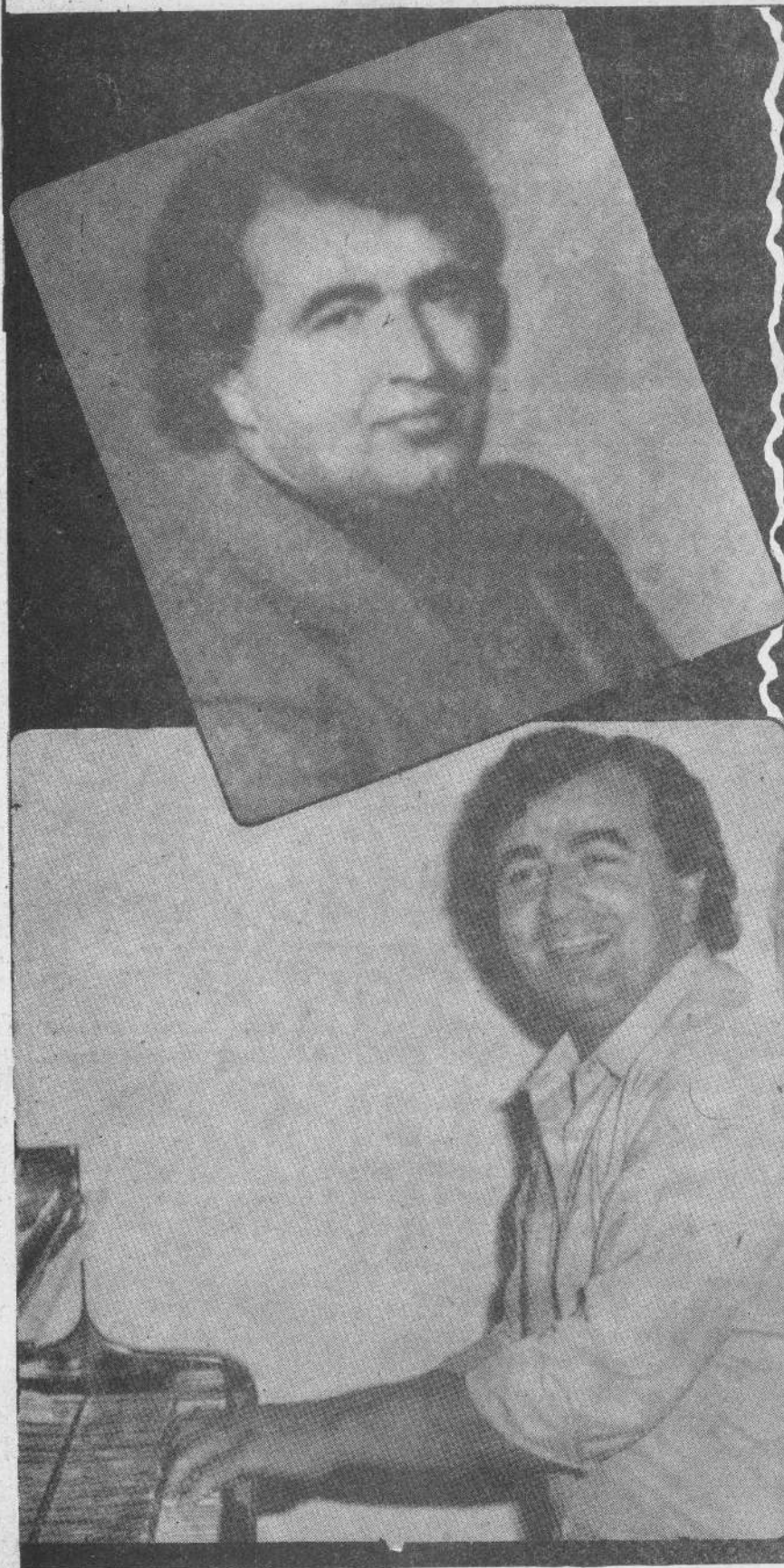
غرض تحصیل آواز خوانی، سازم اتحاد شوروی گردیدم و در پی هفتون موسیقی شهر مسکو شامل شدم.

اونه تنهادر ساحه آواز خوانی بلکه در ساحات دیگر موسیقی مانند (سولفجر، آرمونی، پلی فونی تاریخ موسیقی جهان و غیره)

اوشیفته زنده گی، شیفته مردم خود و علاقمند موسیقی بود آنگاه که انگشتانش با آرمونه تماس میکرد موج موسیقی نضای خانه را می تابانست او از دوران کودکی آنگاه که هنوز نمیتوانست بخواند و بنوازد موسیقی روان او را تسکین میداد.

او کی بود، در کدام خانواده بد نیا آمد و چی گونه راهی را که در فرجام هیولای مرگ انتظارش را میکشید بهود.

همایون رازبان فرزند مرحوم محمد سمیع در ۱۳۲۹ خورشیدی چشم بد نیا گشود و در پلغنا - نواده با فضل و دانش تربیه شد و رشد کرد. دوره ابتدائیه تحصیل را در مکتب مهر و بس آغاز و بعداً شامل لیسه شهر شاه سوری گردید، وی در مکتب شاگرد ذکی در درس و صمیمی با هم شاگردی ها و معلمان بود لذا روز بروز بر تعداد دوستان او افزود و میگردد، بعد از ختم تحصیل علاقه مندی که بموسیقی



خواهی‌ده بود بروی هرآنچه
نامایمات درزنده گی داشت
لبخنده میزد، مرگ را مسخره میکرد
و درآینه چشمانش تصویر آینه
روشن جاو دانه نقش بسته بود
از همه چیز صحبت میکرد به همه
چیزی اندیشید جز مرگ.

ولی یکروز مرگ بی خبروشتا-
بنده از راه رسید لبخند در
گوشه لبانش خشکید و تصویر
آینده درآینه چشمانش شکست
و امروز که یکسال از مرگ او میگذرد
نمی‌توانم بخود بقیلانم که
همایون (رازیان) آوازخوان
خوب کشور ما دیگر در میان ما
نیست.

ولی به اجبار می‌پذیرم که
همایون رازیان دیگر در میان
مانیست، درست یکسال قبل
تاریخ ۲۸ میزان سال ۱۳۶۲ هجری
های ساعت از عدد دو گذشته
بود که همایون رازیان همسراه

با همسرویتانۀ طفل خود خانه را
ترک کرد مادر از عقب آنان آب
سرد ریخت تا فواز را هشان -
روشنایی باشد زن و فرزند او -
رهسار د یارد یگر بودند.

یک دیار
آشنا و چشمانی آنجا منتظر دیده
براه دقیقه هارا بر می‌شمرند و
همایون آنان را بدرقه میکرد، او
همگام با زن و فرزند قدم بر میداشت
وقتیکه نگاهش با نگاه گرم و -
مهربان زن گره میخورد، خوشی
زیاد الوصفی در رگها می‌پیمید و

بقیه درص (۱۲)

شهبانو ثریا:

اکنون سخن میگویم قضیه های خصوصی من

در قسمت نخست خاطره چهارم خواندیم که:

شهبانو ثریا با وصف بیادداشت های سری و علنی در بیان کوشید، زنده گی خانوادگی بر تحمل و متدنی راهسته گذاری نماید. به تدریج در کارهای اجتماعی سهم فعال گرفت و رهبری اداره ((طفل و مادر)) به وی محول شد. به قول ثریا: «شهنشاه مرد علاقه مند اسب دوانی و بیولوت پریده بی بود. از طرفی روزانه دیپلمات های زیادی به ملاقاتش میآمدند. هر صبح ساعت ده محسن یکی از دانشمندان دربار باب مذاکره و مباحثه روی حوادث ایران را با وی میگوشت. در کاخ، شام ها مخصوصاً قلم های امریکایی می دیدند. صمیمی ترین دوستان شهبانو را خاله فروغ و اکبر عبادی تشکیل میدادند. این افراد البته خاطره چهارم»

چنان تفرس بود که در بیولوتی.

چیزی را که محمد رضا هرگز بامن روی آن صحبت نکرد، زانی بود که قبل از من با آنان سرو سرو آشنایی داشت. درباره آن زنان، آقا - هیهای از دوستان و وابسته گانم به دست آورده بودم. ازدواجش با فوزیه از آغاز وصلت، بدبختی آوری بود. او که در یک خانواده، رده یا انگیز و افسانه بی سرشار از ثروت متولد و بزرگ شده بود. نمیتوانست پس از جدایش از فوزیه، مثل هر مرد دیگری، زنده گی برودجاری داشت.

فوزیه او را آفسون نموده بود، اما با آفسون که نمیشود به زنده گی ابدی ال رسید. تپه زنانه، فوزیه تپه جذاب اروپایی را میباید و تنها جایی که من میدانم، شاه، هرگز این قصد را نداشت که با چنین بکرزی تن به ازدواج بدهد.

محمد رضا به تناسب پدرش از نگاه اسلامی، اندیشه عقیده بهتری - داشت. او همیشه از مسایلی سخن میگفت که از او آن کودکی بیروانش استیلا یافته بود. وی شخصیت چند بعدی داشت. به همان اندازه بی که من او را شناختم، در نهاد او نفوذ نموده، احساس کردم که میخواهم او را در موارد لازم باری برسانم. گمان میکردم که من نه تنها فرمانبردار شوهرم، بل باید فرمانبردار خانواده اش باشم. البته در معاشرت های روزانه با علوی ها، چیزهای زیادی را آموختم.

تاج ملوک مادر شاه، از زنان بانفوذ و پادیده، دربار بود. او زن - معزوری بود که هرگز فراموش نمیکردم. مایه مباحثات دربار است. گرچه من مدحش شهبانو، مقام بلند تری نسبت به تاج ملوک داشتم. اما غالباً در ((زاد آباد)) نزد او میشتافتم. من هیچگونه تشویشی از لغزشش فرمیدم. با او نداشتی چونکه نظراً به زنان بی احترامی بی پایان دام. پدر تاج ملوک از حکمرایان قزاق بود. رضا خان پدرش شهنشاه مسکرم ساده گی بود که به رتبه افسری عالی ارتقا یافت. رضا خان که زانش

مرد بود، در ۲۳ سالگی با دختری سرکرده لشکر ازدواج کرد. در آکتوبر ۱۹۱۶، شخص زاده شد و سه سال پس از آن، محمد رضا و خواهرش (عشرت) به گونه دوگانه گی به دنیا آمدند. رضا خان پس از احراز قدرت، به زودی دوزن یکی بی دیگری گرفت. زنده گی بر تاج ملوک مانند همه زنان ایرانی نورمال گذشت. چون به عنوان مادر اولاد های بزرگ زن سفید بخت و با رسوخ رضا خان بود. تاج ملوک زن تنییک ایرانی بود. او ساعتها با زانی که دوستانش بودند، جای مینوشت و در مورد

جنجال های تهران صحبت میکرد. دختران رضا خان تا زمانیکه عروسی کردند فرمانبردار و مطیع پدر بودند. حضرت دختر بسیار عزیز رضا خان بود. شهنشاه شمس را برتری میداد و در هر فرصت با او صحبت و مفاهم میکرد. یک روز وقتی که هر دو خواهر جوان شده و آماده عروسی بودند، شهنشاه آنان را در اتاق کار خود خواست. دو جوان را در برابر شان قرار داد و خطاب به خواهرانش گفت: «این دو شوهران آینده، تان میباشند، فکر میکنم با این جوانان خوب - شبختی نصیب تان میگردد. خواستگاران یکی علی گهوان، پسری که از ملاکین بزرگ و دیگری علی ((دیام)) بود. در شام عقد دوگانه، شمس نزد شاه رفته گفت:

«... از ((دیام)) زیاد خوشم می آید. نمیتوانم نامزدی را تمویض کنم. محمد رضا گفت: «خوب است».

عشرت با کاندید خواهرش عروسی کرد. چرخ به چرخ حرکت کرد تا آن که شمس در سال ۱۹۱۶ با موزیکدان به اسم مهر داد به سوی مصر فرار کرد. اندکی پس از آن شهبانو فوزیه نیز نایبید گشت و حضرت نخستین زن با رسوخ دربار بود.

در یافتن که عشرت زیاد حسود بود و اما خواهرش شمس همه خوبیها را برای من میخواست در حالیکه میخواست موقعیت مرا تخریب کند. به این ترتیب تا آخرین روزهای اقامت در قصر، صمیمی و دوست بودیم. فاطمه خواهر کوچک شاه، پس از عروسی ما، مدت زیادی در تهران نماند. با شوهرش ((مستر هیلر)) به گالیفورت رفت. بعد ها او از ((مستر هیلر)) جدا شد و با محمد خاتم بیولوت تهران ازدواج کرد. من غالباً در ((زاد آباد)) با برادران شاه میبودم. آنان ورزشکاری میکردند و به شکار میرفتند.

علی رضا، یگانه برادر شاه از یک مادر، مرد نیرومند و قوی هیکلی بود. او دربار مرا اقامت داشت و با ((بولین کریستیان شولفسکی)) ازدواج کرده بود. بولین برای او یک پسر به دنیا آورد. اما علی رضایتش بعد بدون فرزند و زانش به تهران برگشت. وقتی من با علی رضا آشنا شدم، او با معشوقش یکجا زنده گی میکرد. معشوقی که هرگز او را به من معرفی نکرد. باری این آوازه امتیاد که علی سوگند خورده که شهنشاه را از قدرت برانداخته می خواهد خود بر تحت بنشیند در حالی که چنین نبود.

قضیه های خصوصی من

مترجم: حسام الدین پروین

چون علی رضا، برادرش (شهنشاه) رانهایت دوست میداشت و صاحب هیچگونه جاه طلبی سیاسی نبود، یگانه عشقش زن و شکار بود. خانهاش پرازا را فتحاری بود که در شکارهای بزرگ در آفریقا، هند و افغانستان به دست آورده بود. برادر دیگرش (غلام رضا) کوچکترین فرزند پدرش و زن سومیش، پس از آنکه یکسال از تولد غلام رضا سپری شد، جدا گردید. غلام رضا آن زمان رئیس کمیته المپیک بود و در قسمت ارتقای نقش و زینش در ایران نهایت کوشش مینمود. غلام رضا و زانش (هما) آن جا در ((زاد آباد)) در چند قدمی مازندگی داشتند. هما از خانواده معروف و سرشناس یکی از اشراف ایران بود. آنان یک پسر و یک دختر داشتند که بعد کودکان شان مردند. به زودی زنده گی آن زن و شوهر به تلخی گرایید. غلام زنده گی را برای هما جهنم ساخته بود تا این که هما، او را رها نموده و پس از جدایی با همندس به اسم هادی که آن وقت کار ساختن بندهای ایران را به دوش داشت، ازدواج کرد. از آن جایی که دوست خوب عشرت بود، با شوهر تازه اش نیز گاهی به دربار می آمد. من هم از زیاد سمیتیک میافتم. غلام نیز مدتی بعد با یک زن جوان ایرانی عروسی کرد.

برادر دیگر شهنشاه (عبدالرضا) بود که در آمریکا به تحصیل اقتصاد پرداخته و پس از شاه با فراست ترین برادرها بود. او با زنی که از شوهرش جدا شده بود، به نام پری سیما ((زنده)) دختر یکی از سفیران ازدواج کرد. پری سیما یکی از دختران قشنگ شاهرش بود.

ازدواج عبدالرضا با پری سیما زند آسخته با خوشبختی بود. عبدالرضا یگانه پهلوی بی بود که فقط یکبار ازدواج کرد و خوشبخت ماند. پری سیما نیز زن نهایت هوشیار و با درایت بود که امروز من از وی به عنوان بهترین دوستم یاد میکنم.

سه برادر متوسط شاه عبارت بودند از حشمت رضا، محمد رضا و حمید رضا. ((منیو)) برادر زاده بزرگ مصدق، در حمله نخستین ایرانی ها پس بود که از شوهرش حمید رضا به عنوان این که مرد زنده گیش کرکتر عالمی ندارد، از وی جدا و به زودی با ((لیلاند زومبرگ)) دیپلمات اروپایی معرفت حاصل نمود که آشنایی شان به ازدواج منتهی شد. بعد هر دو در دربار آمدند و در دربار اقامت گزیدند.

من در جمع نزدیکان محمد رضا، علاقه فراوان به شهنشاه (دختر پازده ساله شهنشاه) داشتم. او به مدرسه شبانه روزی سوئیس فرستاده شده بود و در ۱۹۰۱ به سوئی ((زاد آباد)) برای گذشتن تعطیلات تابستانی برگشت. آدم میدید که بیچاره دخترک در پی مهری والد پسر بزرگ میشود، پدرش را بیخ حال میشدند و پدیده بود.

شهنشاه را در بارک ((زاد آباد)) پرده و همه تلاش را به کار گرفت تا همایش زیاد خوب بگذرد. در تابستان اسال شهنشاه با مشکلات جدی - بحران سیاسی دست و پنجه نرم میکرد. دولتی شدن منابع نفت ایران باعث ناراحتی در نواحی غربی ایران گردیده بود.

من در رابطه به وظیفه ام، خواستم در شهرهایی که فقر مخصوصاً به آنها گرفته بود، یک تعداد جاها برای مادران و مراکز صحتی تدوین تویر کلسوز



اعمار پنجم. یکی از همکارانم دکتر مصدق (پسر صدراعظم) بود. پس وجود آن، وضع مالی، اجازه ام نداد تا این پروژه عملی گردد. تلاش های من با خبری های درباریان روبرو شد. بانفوذترین شاهی وزیر دربار حسین الله خان مرد ۶۰ ساله بود. حسین الله قبل از همه تحت نفوذ زانش قرار داشت و او ابد این را نمیدانست که زنی دوست منست. حسین الله میخواست شهنشاه با دخترش ازدواج کند و خانم حسین الله میکوشید با درایع مختلف وسایل بدبختی را فراهم آورد. از این رو پلانهایم را به هم میزد. کمبودی که از آغاز بامن سر دشمنی و عناد داشت. ((آرمنت بیرون)) از غرب سوئیس بود. مرد صوفی مشرقی که در دربار تهران بامن اولین بار سر خورده بود و اطراف شهنشاه جرخیده، نقش هجیبی را ایفا میکرد. تا جاییکه برای من تثبیت شده بود، بیرون اساساً شغل باغبانی داشت.

رضا خان پدر شهنشاه مرد بسیار جدی بود و هیچ فرد خارجی را در دربار تحمل نداشت. اما برای این مرد سوئیس یک استثنا قایل بود. ((بیرون)) ابداً به وطنش برگشت، اوست رسمی نداشت، با وصف این در دربار وضعیت دست شهنشاه عرض اندام نموده بود و منشا و نژاد یک محمد رضا پنداشته میشد. هر صبح به اتاق خوابش می آمد و با او صحبت پنهانی انجام میداد.

هیچکس نمیتوانست دقیق حکم کند که او از این کار، چی منظوری داشت. او گاهی در نقش یک فیلسوف و شاعر قیامه میکرد. از طرف دیگر شمس او را طایف میان شهنشاه با انگلیسی ها و امریکایی ها بود. پیش از ورود من به تهران، به گونه مروزی یک پایش فلج شده بود. سرگوشی های هم صورت میگرفت درباره این که او را باری سمع ساخته بودند اما راهی پس یافت.

وقتی من در حرم دربار راه یافتم ((بیرون)) کوشید در زنده گی شخصی من رخنه کند. غالباً به اتاقم سر میزد. شام یک روز که در مورد علاقه من زناشویی من و محمد رضا باب صحبت را گشود، حوصله ام سر رفت و گفتم: ((فراموش میکنم که حق نداری چنین پرسشهای نابه جا و ناجنس را از من بپرسی.))

او خواهر شهنشاه را نیز به جان هم انداخته بود. عشرت و شمس نیز از دستش به ستوه آمده بودند. او زیاد تر به یک جن شهادت داشت. ((بیرون)) در سال ۱۹۱۱ در گذشت و رازهایش با وی یکجا در گور مدفون گردید. همه - به ویژه من - که محرمترین موجود به شهنشاه بودم، نتوانستیم مناسبات بدیده. با محمد رضا تا آخری نفهمیم.

منکه از بیماری ((تیپوز)) رنج میبردم. دکتر عبادی همیشه به عیادت در ((زاد آباد)) می آمد تا این که یک روز صبح نایبید شد و دیگر ابد در موردش آگاهی نگرفتم.

بقیه در صفحه (۹۵)

بقیه از صفحه (۸۵)

روی آورد و پیروز گردید. برانگیزی
وی نظمی آن مشهود است. زیرا
غریزه در جهان بیکران، ناجیبز
است و اثر...

انسانی که به گونه سالم کوچک
را با بزرگ و جز را با کل انطباق
داده نمیتواند، آشفته گی ناسالم
را به جای خوشی و صیقل را به جای
زیبایی قبول می کند، برای درک
زیبایی آرازش روانی لازم است. و
آرازش روحی را، بدون خوشن
داری، کسب نمیتوان کرد.

راه درک کامل زیبایی کدام
است؟

آن چه برای بهره ازی و زیبا و
در خور تحسین بود، مورد
پذیرش مردمان متدین امروز -
نیست. این برای آن است که
درک ماوان هاد و مراحل مختلف
تکامل خود قرار دارد. نه نیای
انسان متدین در ظاهر و باطن،
بزرگ است، و دنیای بهره ازان
نبود. بدین لحاظ مبیار واحد
تدین و بهره ازی وجود ندارد.

برای انسانی که با هنر نقاشی
آشنایی ندارد، فقط رنگارنگی
بودن، سطح هموار و اشکال رسم،
خوش آیند است. برای او وسعت
درک مطرح نیست. قریحه بلند
تحلیل را ندارد، که به درک وی
کمال رساند. او چیزی را که در سطح
وجود دارد ندیده میتواند، نه
زرقا آن را. شخص عاقل به
چنین ساده گی قریب نمی خورد.
او که صاحب نظراست، مقنون
رنگارنگی تابلونی شود. تناسب
اصلی و نرمی و عقب و جلو را جستجو
میکند. رنگارنگی زود به چشم
میخورد. اما زیبایی را فقط با
هوش میتوان دید، در بافت

بیا نگر آنست که مافقط با حقیقت
آشنا استیم. اما برای کسب آن -

زیبایی خواهان دقت و توجه
زرف است. به همین اساس -
پیشدارند. لذت زیاد است. برلی
درک عمیق زیبایی، تنها مشاهده
کافی نیست. بل، بینش زرف باطنی
ضرور است. و اما فریض زیبایی
ایجاب دانش و پژوه را میکند.

اگر روح ما از توانایی برخوردار
باشد، لذت زیبایی بیشتر است.
قشنگی گل به اندازه چهره
آدمی، مارا گرفتار خود نمیتواند
کرد. سیاهی آدمی نه تنها
زیباست، بل بیانگر تفکر زرف، -
الهام و گرمی قلب است. فقط به

همین خاطر و ابلاهی ما، برانگیزا -
ند. تا نیروی بیست.

بهترین مردمان خیرالهی را
در زمین با خود دارند. انسان با
نهاترین اسرار قلب مادر تماشاند.
بدون آنان قلوب ما، سرد و بی
هیجان بود. برای همین شهر -
دهی که به خاطر پیروان خود،
کاخ شاهی را ترک گفت، در بسیاری
اشعار و تابلوها ستوده میشود.

در این جا شکاکان مراتبیه
خواهند کرد: ((شما از زیبایی
شروع نمودید و به اخلاق جستجو
کردید برای چه این دو مفهوم را با
هم آمیختید؟ خیر، خیر است.

و زیبایی، زیباییست. زیبایی سرو
خیره اشکال گونه گون، اثر
میاندازند. از این رو با کمالات
مختلف یاد میشوند. خیرا مفا د
خود جلب توجه میکند و جزا
زیبایی خوشنمای می آید؟ هنوز
درک نکردیم ام...))

به پنداشت من: اگر بگویم
که خیره خاطر آن خیر است که
سودمند است، هنوز هیچ چیز گفته
نشده است. خیر، حقیقتیست که
به تنها نیازمندی حسی ما بر -
آورده میسازد. بل یک دید به مالی
و دارای نیروی پایان ناپذیر است.
فیلسوفان، عقاید خود را در مورد
سعادت یاد و نظر داشت ضرورت
جهانی آن آرایه میدارند و شعرا
در سیاهی زیبایی، آن را بیان میکنند.

البته درست نیست نعمتها
را به خاطر آن که نیازمندی ما را
برآورده میسازند، زیبا نامید.

برنج، لباس، چتری، پاپوش
و غیره انشایی استند که لابد مو د
مندند. اما نهاد وجود ما، بیدار
کننده آن حالتی نیست، که در
برابر زیبایی از خود نشان میدهم.
میان نعمتها و جهان ماحول
همه آهنگی زرفی وجود دارد، میان
نعمتها و روان آدمی همانیز ارتباط
نهانی موجود است.

رنج کشیدن، زیباست. مهربانی
زیباست. و عشق زیباست. عشق را
به شمشاد و ماه بدر تشبیه میکنند.
او در وجود خود همه آهنگی دارد و
این هم آهنگی را با دنیای ماحول
نیز حفظ میکند. لکن در کتابهای
ما، نه تنها به مثابه الهه زیبایی
و تنول، بل به مثابه الهه خیر نیز
نمایان میشود. زیبایی عبارت از
بروز اختتام یافته، خیر است و خیر
و نیکی هم بروز اختتام یافته است.
زیباییست.

و جو مشترک خیر و زیبایی در -
جهت؟ ما اکنون یاد کردیم که
زیبایی در حد بالاتر از نیازمندیست
لذا، از نظرا، غنای حقیقی در
زیباییست. به کمک زیبایی از حقا رت
خود پسندی، رها خواهیم شد و
آزادی حقیقی را در عشق خواهیم
یافت.

به همین گونه، غنای واقعی را
در خیر نیز میتوانیم جستجو کنیم.
هنگامی که قهرمانی نفع شخصی و یا
حتی زنده گی خود را، به نام -
لترین ایده آل قربانی میدهد،
شهادت وی قابل تحسین است.

باید او را بالاتر از اندوه و خوشی
خود، بالاتر از نافع و مضر و شخصی
خود و بالاتر از چیزهای عادی روزمره
قرار داد. خیر همانند زیبایی، اما
رایه نه اکاری تحریک میکند. زیبایی
غنای همه آشیای طبیعت را آشکار
میسازد. و نیکی زنده گی انسان
ها را مینماید. خیر برای مردم -

زیبایی را نه تنها دیدنی تر و معقول تر
میسازد. بل آن را با بهنا و زرفا
به ارمغان می آورد. ذاتاً
زیبایی در نهاد خیر قرار دارد و
آن قدر با ما نزدیک و آشناست که
به مشکل میتوان خیر را به گونه
زیبایی شناخت. هنگامی که
مسأله را درک میکنیم، روح ما به
سان دریای پر خروش و جسد
می آید. در آن وقت هیچ چیزی
بهتر از آن به نظرمانی خورد...
برای همه خوش آیند است، اگر
میز میهمانی بادسته های گل و -
آشیای زینتی گرانبها، آراسته
گردد. معذرا اگر میزبان، از -
میهمانان پذیرایی سرد و سطحی
نماید، در آن صورت همه این
ترتیبات مورد پسند قرار نمیگیرد.
زیرا غنای اصلی در صمیمیت و -
سخای روح است. لیکن نیک -
سخن پر لطف و پر خور و مهمان -
نوازان، چیزهاییست که برگهای
عادی کله را اگر انترا ز قباهای طلا -
بی جلوه میدهد. البته که همه
چنین فکر نمیکنند. آدمها بی

زیادی یانت میشوند که به خاطر
جا یافتن در محیط تحمل، هر نوع
حقارت و سستی را میپذیرند. آنلی
که عمیق و زرفی بنم را، دریافت
کرده نمیتوانند، فراوانی خورا که
ها، نوشابه ها و تحمل را، با -
اهمیت تر از هر چیز دیگر، میهند -
ارند.

خردمندان بدین باورند که:
((مهربانی زینت نیرومند است.))

اما شخص نادان که زیبایی تو -
نقدی را، هنگام غفود درک نمی
تواند کرد، بیشتر به نیروی تبا -
هکن و پیران کننده، احترام
میدارد.

حیا به زن، زیبایی میخشد.
زیبایی حیای زن، متجلی زیبایی
های دیگری نیست. مگر به این
چیز فقط کسانی متوجه شد
میتوانند، که درک عمیق و زرفی از
زیبایی داشته باشند.

شاعران میهن ما، بدون هراس
زیبایی آبتن زن را رسوده اند.
مگر شاعران زیبایی، خجلت و حقا -
رت را، در آبتن مینیند. در -
واقع، قیافه، ظاهری زنی که

آبتن است، آن قدر خوب به -
چشم نمیخورد. مگر او را لترین
رسالت را انجام میدهد. و در آن
هنگام، تمام وجود او، با نوری زرفی
مادری می درخشد. بگذار که قیافه
ظاهری او، آن قدر هم به چشم
خوب نخورد، ولی این حالت به
خودی خود، احترام برانگیز است.

ابرنازک و بی نوباران که بی
هدف در بهنای آسان سرگردان
است، در نتیجه تابش شعاع -
آفتاب در هنگام غروب، با سرخی
خیره کننده بی جلوه گرمیشود، اما
ابر خیم برنم و باران، به گاو سیاه
بزرگ میماند. او با سرخی خیره
کننده بی آراسته نیست. مگر تمام
نگاهها را، به سوی خود جلب می
کند. ابر سیاه پر عده، اعتدال
و سیرابی را، به زمین خشک و -
دریاها به ارمغان می آورد. بدین
لحاظ اگر چه دارای سرخی در لغز -
بسی نیست، اما به نسبت سخاوت
خیر خواهانه اش، زیباست.

برای کسی که یگانه گی خیر و
زیبایی را درک کرده، حتی به -
ناسازگاری تحمل با زیبایی نیز
میتواند بی برد. قناعت و
شکسته نفسی او ناشی از کمبود
حمز زیبایی شناسی (استه تیکی)
نیست. بل از فراوانی آن است...
باغهای تفریحی آشوکا اکنون
کجاست؟ از قضا و حتی بنیادی هم
باقی نمانده است. اما ستونها و
وسیلله های که توسط شاه در -
جای افتادن بود آنگداشته شد،
بود، تاکنون باقیست. آن ها از
ارزش فنا ناپذیر هنری نمایندگی
مینمایند. زیرا آشوکا آنها را، برای
نمایشا نساخته بود. بل برای تعالی
بود، که راه نجات از عذاب را
برای بشریت نمایانده، بنا کرد.

چه چیزهایی

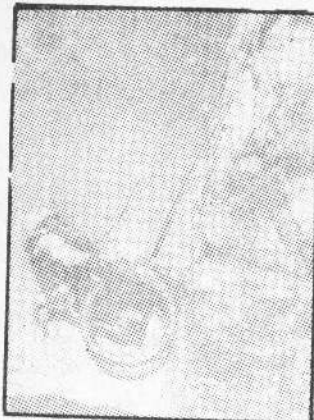
نوازنده کی در زیر آب

آخرین پدیده در جهان هنر است که گروه چهار نفره مورکن اشنترن قطعاتی از موسیقی کلاسیک ها - پندن و موزارت را در زیر آب اجرا کردند. این اجرای شگفت انگیز بمناسبت برایش نمایشگاه بین المللی قاین ولوانم دریاش در شهر دوسلدرف در آلمان غربی بعمل آمد لایم بد کراس است که این نمایش در دریاچه مصنوعی که در نمایشگاه برپا گردیده بود بعورد اجرا شده است.



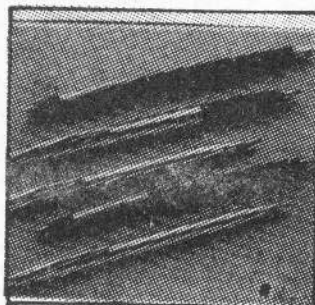
کامپیوتر نوازنده

نواختن موسیقی بر سوسودا و اصطلاح جاز در غرب از این بس بعده یک دستگاه الکترونیکی و اگر از خواهد شد که یک کامپیوتر بسیار پیشرفته آن را هدایت خواهد کرد. شگفت اینکه این اختراع جدید خواهد توانست قطعاتی بنوازند که بایستی توسط یک ارکستر کامل متشکل از ۴۲ مو- زمین نواخته شود این دستگاه الکترونیکی از ۱۲۵ کلید بسیار دقیق و یک صفحه به اندازه های ۳۰-۴۵ و ۴۸-۵۰ سانتی متر تشکیل یافته و علاوه دارای یک دستگاه ثبت است که دقت تر- بین جزئیات را بر روی صفحه و پاکست های ویدئو ثبت مینماید!



کوهنوردی معلولین

اخیرا در استرالیا برنامه هایی برای کوهنوردی معلولین در نظر گرفته شده تا این طبقه از جامعه نیز بتوانند همانند دیگران به کوهنوردی بپردازند، در عکس یکی از معلولین را می بینیم که یکس از قله های کوه شهر کانبرادر - استرالیا صعود کرده است.



خود کارهای پایان ناپذیر

خود کارهای جدید از فلزی گرانها و سبک وزن ساخته شده رنگ آن به روز زمان از بین نبرد و هر خود کار میتواند پنج برابر خود کارهای معمولی کار کند یعنی ۳۰۰۰ صفحه مینویسد، سر خود کارتحت تاثیر حرارت و رطوبت قرار نمیگیرد بطوریکه جوهر موجود در آن همیشه روان میماند، این خود کارها ۲۴ گرم وزن و ۱۵ سانتی متر طول دارد و میتوان آن را به دو قسمت جدا کرد.

فقط باید بدین شناخت آن، توسط عقل اکتفا کنیم.

ادبیات چیست؟ هنر یا افسانگی؟ ادبیات عبارت از آفرینش است. قلبی را که باغناهی سخاوتمندانه مشحون است، با کلام، اصوات و رنگها بازتاب میدهد

این در ذات خود معجزه و سرور ناشی از شناخت خود است.

ادبیات، موسیقی و نقاشی سه همپنگونه زاده میشوند.

انسان آفرینش های خود را، در همه جا از خود به یادگار گذاشته و در همه آن ها سیمای مسر-

تبار، زنده می بخش و صیاف حقیقت مشهود است. این آفر-

ینش ها مبارزه از مجسمه ها، معابد، اماکن مقدسه و شعر

هاست. ادبیات نیز آفرینش است که توسط انسان، آفریده

شده است. هر جایی که انسان قدم گذاشته، آن جا را با کلام خود آراسته، تا به دیگران

قابل دست یابی باشد.

انسان بقای حیات انگیز خود را در آب، زمین، آسمان و در هر

فصل سال به جا گذاشته است، اوقای خود را در کارهای علمی،

تاریخ و مذاهب به جا مانده و - میتواند نگاه خود را در هر جاییکه

باشد، به سوی زیبایی حقیقت متمرکز سازد. واری، این میراث

انسان غنی تر و غنی تر میشود، - صدای آن باطنین سهمگین

و نیرومند گسترش مییابد. به شکل میتوان تصور کرد که، اگر انسان

اثر خود را در ادبیات نمیکشاید، - چقدر جهان بینی ما تنگ و تاریک

می بود. جهان ما از بركت اد-

بیات قابل دید، شنوایی لمس و با روح گردیده است. ادبیات

جهان را با نور قلب آدمی روشن ساخت. حقیقتی میدهد که

میان ایستایی (سكون) و پویایی (تحرك) هماهنگی وجود دارد.

حقیقت دیگری میگوید که علت از معلول ناشی میشود. این حقایق

را ما از نظم بیرون آورده ایم، مگر تعادل بیات، این را متعادل میسازد که حقیقت - خوشی و

حقیقت - آغاز زنده می آفر - نیست. ادبیات بدین خسته می

کلمات او با نیشاد هارا تکرار میکند. (اوپا به همه چیز است. با

حصول آن، انسان به سعادت نایل می آید.))

بسیاری از بناهای مذهبی تاکنون هم در هندی باقیست، اما از کاخ - های پرتخیل شاهان اثری نیست

گویی در آغوش گردیده اند. تصادفی نیست که تمام بناهای یادگاری در شهرهای کوچک، در جنگلهای در کوه ها و در دست های ساحلی حفظ گردیده اند.

انسان با هنر خود میگوید: (به کسی بین که واقعاً هنوز نایل نگردیده ایم. حقیقت برای ما همیشه منبع بلا قید و شرط عشق و خوشیست، از این رو میتوانیم بگویم که در ک زیبایی و حقیقت همانا دو روی یک سکه است.

بر اساس همین مطلب، آگاهانه و بیانا آگاهانه، هنر جهانی استوار است شاعر، موسیقیدان و نقاش

خیلی روشن حقیقت را بازتاب میدهند. شاعر چشمان ما را به

چیزهایی باز میکند، که پیشتر بدین آن قادر نبودیم و حقیقت

آفرانیدار استیم. شاعر با این کار خود، مرزهای سلطنت حقیقت و

خوشی را، وسعت میبخشد. همه روزه ادبیات و هنر، چیزهایی را

که دست یابی بدان به افراد عادی ممکن نیست، در فرآورده های هنری خویش مینمایاند. در رسا-

گی، توانایی بر غرور حقیقت را، - هود امی سازد. کسی را که آشنای

ما بود، به دوست نزدیک مبدل میکند و به چیزهایی جذابیت

میبخشد که قبلاً به آن، با دیده عادی مینگریستیم.

یکی از شاعران معاصر گفته بود:

((حقیقت، زیبایی و زیبایی، حقیقت است.))

الهام تابش نور سرسوزنی که در شمشاد اقامت داشت، زیبایی

و راستی را با خود دارد. در او را نیشاد های یاد گردیده که سیمای

سعادت تبار و خوشی او را در تمام ساحات قابل دید، بازتاب می

یابد. از گرد گرفته - که ما آن را زیبا مینماییم - تا موجودات بزرگ

آسمانی، این همه حقیقت و زیبایی اند که خوشی سعادت تبار را با خود

دارند.

ادبیات و هنر به آن فراخوانده شده، که شکل مسرتبار و زنده می

بخش حقیقت را، بازگو نماید. مگر تکامل و انکشاف حقیقت در ادبیات

هنگامی میسر است که ما آن را با قلب خود لمس نماییم، نه این که

بقیه از ص (م ۷)

مدیر صاحب . . .

گشت و مات .

عارض : مدیر صاحب حالا خوش

کار مرا اجرا کنید !

مدیر : معجب آدم شله استی .

نزاکت را هم نمی فهمی ، بیشتر

دیدي که با ختم و جگر خون شده ،

در وقت جگر خونی هم آدم کسار

کرده می تواند ؟

عارض : پس حالا چطور کنم ؟

مدیر : فردا بیا .

نوشته : احمد شکیب

بچه به دفتر آمده بودم ، مدیر صاحب مامورین از جمله از خودگی های ما است اگر چنین نمی بود حالم زار بود ، مدیر صاحب اینبار قبل خود را در مقابل اسپت تبدیل کردم .

مدیر : اینه رخ خود را یک خانه به عقب آوردم . مامور : مدیر صاحب این هم

دو گانه های بد هم چسبیده



ورزش شنا و اسکال سواری انجام دهند .

لاله ولدان به خبرنگاران خارجی گفتند : ما برای انجام امور روزمره خود مشکلی نداریم و در همه موارد نیاز به هم نظر داریم اما اگر به ما مطمئنانه داده شود بدون این که یکی از ما فدای دیگری شود با مشکل جراحی از هم جدا شویم ، از این موضوع استقبال می کنم و بسیار خوشحالم می شوم .

لاله ولدان از ناحیه سینه یکدیگر چسبیده اند و تاکنون

دو دختران ایرانی و برخی از اکتران آلمان که آنان را معاینه کرده اند

رنگ جدا سازی آنان را به خاطر مخاطرات احتمالی قبل نگرداند

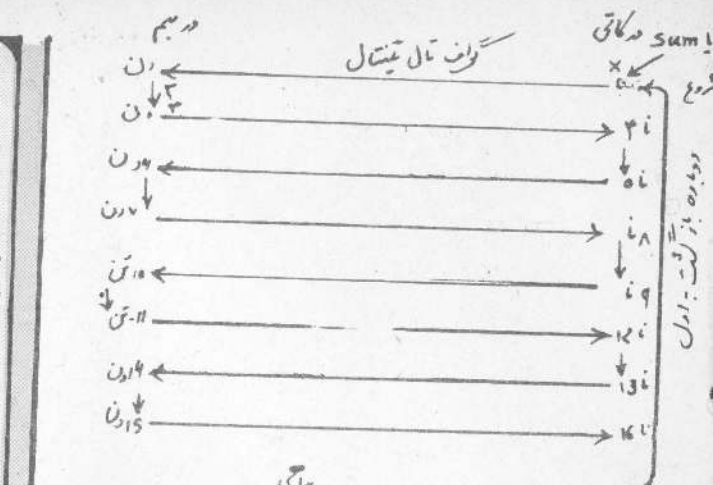
اند . به نقل از روزنامه کیهان هابی چاپ تهران

گروهی از خبرنگاران خارجی که در تهران به سر می برسد و هتل لاله تهران باد و دو گانه کی به هم چسبیده ایرانی کی به هم چسبیده و گو کردند .

در این دیدار لاله ولدان صفائیان دو گانه کی های به هم چسبیده از خبرنگاران خارجی خواستند تا با انعکاس گزارشی از وضعیت زنده کی آنان موجب شوند تا دو کشور جهان امکان جدا سازی آن دو را مورد بررسی قرار دهند .

دو گانه کی های به هم چسبیده که هر دو دختر هستند شانزده سال پیش چشم به جهان گشودند

دو دو گانه کی از شاگردان ممتازند و قادرند فعالیت های مادی و حتی



ورزش

هنر کند: لیلیا نوری

که در آن قایق رانان پولند
آلمان دموکراتیک و چکوسلوواکیا
اشتراک نموده بودند.

سابقات در فاصله های
۲۵ کیلومتری و ۵۰ کیلومتری
سورت گرفت. ریگتف بولچاک
کپتان تیم قایق رانی پولند
فاصله ۵۰ کیلومتری را در زمان
۴ ساعت و ۵ دقیقه بالای قایق
پیمود و در نتیجه پولندی ها
بصورت گروهی در مقام اول قرار
گرفتند.

مالافون دوسنی

گروه یکی از دریا های معروف
چکوسلوواکیاست و تعداد آن نیست
که در آن مسابقات مختلف روی
آب انجام داده میشود. یکی از
آن ها مسابقه قایق رانی بوده
که فاصله مالافون (۴۲ کیلومتری
و ۱۱۲ متر) طی میشود. اخیراً
بهترین و بهترین دور مسابقات
مالافون قایق رانی دایر کردید.



بایسکل، وسیله دلچسپ سیوری

بایسکل نه تنها از جمله
وسایل حمل و نقل انفرادی به
شمار میرود، بلکه امروز بیشتر
به یک وسیله دلچسپ سیوری
نیز بدل شده و چهره های را
در همه جای ویژه در کشور خود
سراغ داریم که با مهارت زیاد
میتوانند فاصله های دور را در
زمان کوتاهی به وسیله بایسکل
پیمایند و در مسابقات بایسکل
رانی، موفقیت های درخشانی
را به دست آورده.

یکی ازین چهره های جوان
محمد احسان است که ۲۲ بهار
زنده کی رابعت برگزیده است.



است از زمانیکه وی به شرکت
در مسابقات بایسکل رانی پرداخت
خفته توانسته است فاصله ۱۲
کیلومتری را در ۱۸ دقیقه و ۳ ثانیه
طی نماید که در نتیجه مقام نهم
مانی را حاصل کرده و در یکی از
سابقات اخیر که به راه افتاده
بود، یکبار تازه بی رانندگی به
فاصله ۱۰ کیلومتری در ۲۰ دقیقه
میان همقطاران خود قام ساخت
که این یکی از افتخار های پیروز
تازه او در این زمینه میباشد.

وی طی صحبت و گفتگو
کوتاهی در مورد سباقه ورزشش
چنین اظهار داشت:

از سال ۱۳۶۱ بدین سو
توانستم در بایسکل رانی موفقیت های
به دست آورم که مورد توجه
واقع گردید، تا اکنون در بهشتراز
بهشت سباقه در داخل کشور
و در دو سباقه جهانی در خان
کشور شرکت ورزیده ام که در همه
سابقات یاد شده، توانسته ام
برنده مقام اول دوم و سوم گردم
و دو مدال طلا، چهار کپ نقره ای
و چند برنای های متعدد دیگر به
دست آورم، هم اکنون در سطح
کشور جای اول را دارم.

او افزود: از سال ۱۳۶۱ به
کلب شخصی رابه نام افتخار
گرفته ام، خودم در مجلس
این که ترمین سینما، شماری
از جوانان علاقه مند کاتب
محلان، سربازان راه تحت
تربیه گرفته ام که در این شان
چهره های ستازی که دارای
مقام اول گردیده اند، هم
وجود دارند.

مهرم: رابطه دوش -
انفرادی با بایسکل رانی چیست؟
پاسخ میگوید: دوش برای جا-
لت نیز یکی یک بایسکل ران، موثر
واقع میشود اما نفس را پخته
نمیزد.

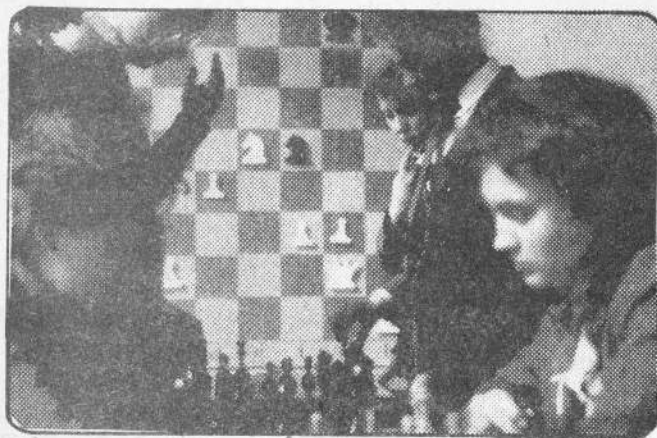
بایسکل رانی نفس را پخته
ساخته و حرکات بدن را فعال
و منظم میسازد. آمزون بر آن

بقیه در صفحه (۱۰۳)

ورزش

اسپار تاکیاده میوسین

انجمن ورزشی (اسپار تاکیاده) بولند مسابقات اسپار تاکیاده میوسین را سازماندهی کرده در این مسابقات انسانهای میوسین که صورت را دادند میهند، اشتراک نموده بودند ۱۲۰۰ ورزشکار در رشته های اتلتیک، خفیه، بگ بانک، آبیازی و نشان زنی، مهم گرفته بودند در پایان مسابقات مدالها، جوایز و دیپلماتی سپورتی به برندگان اهدا کردید اما بیشتر از همه خوشی و مسرت مردمی که در این مسابقات کتلی به مشاهده رسید و بزرگی خود را داشت، بدین ترتیب میوسین عضو کامل الحاق میجامعه شده است.



از هر صوفیه در نخستین مسابقه بر طرغ باز همیانیان میگویند ظله حاصل نمود در این مسابقات قویترین طرغ بازان از دختران اشتراک کرده بودند که مستحق جوایز ممتاز گردیدند ۱۰ این مسابقات به میست میوسین در ۱۲ در پایان یافت.

نتایج مسابقات جهانی

مسابقات جهانی طرغ میان دختران سالک مختلف زیر سن ۱۲ سال در هر صوفیه گماهی یافت مارگیتا طرغ باز جوان

مسابقات آبیازی مردان

در مسابقه آبیازی مردان به فاصله ۰۰ متر به سبک آزاد که در ایالات متحده آمریکا ایر کردیده ل کاربونارها از ایالتها فاصله یاد شده را در یک دقیقه ۰۳ ثانیه و ۷۵ حصه ثانیه دخترت از آمریکا در یک دقیقه و ۱۶ حصه ثانیه و مد سودا از جاپان در یک دقیقه و ۵ ثانیه بهود که به ترتیب جایز مقام های اول، دوم و سوم شناخته شده اند.



رویدادها و ورزشی

ورزشکاران کوبایی در مسابقات آمریکای لاتین به اشتراک ورزشکاران ۱۶ کشور آمریکای چشمتی به دست آوردند در این مسابقات ۲۰۰ ورزشکار از کشورهای آمریکای لاتین به شمول ورزشکاران همیانیان بر تال در شهر هاوانا در هر جمعه گردیده بودند ۸ میزبان به تعداد ۱۵ مدال طلا، ۱۸ مدال نقره و ۱۰ مدال برنز به دست آورد ۰ فاصله ۸ متر و ۲۵ سانتی متر را جوانان کوبایی لوئیس بوئینو در مسابقه خیمیز به دست آورد ۰ این نتیجه بهترین رکورد مسابقات جوانان شمرده میشود.

به در هفت نمره ۲۰ در مقابل نمره ۴۵ قرار گرفت در دور دوم لیس ملالی با وجود لیاقت کار ورزشی شان به در هفت نمره ۲۵ در مقابل نمره ۴۰ قرار گرفتند که در نتیجه مسابقه به نفع ماخاتسه یافت.

در فرجام آرزو دام که به تهرنات متداه خود زیر نظر تهرنات سرج به هرد و تمیم ا دامه بدیم و به خاطر رشد و تحکم بهترین ورزش در هر ما بتوانیم مسابقات دوستانه را با مکتب پسران و دختران برگزار نماییم.

تلم آن حاجای اول بادم را داشته تا حال دو حال از طرف سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، دو کپ و چندین نقد پرنامه و تحفه از طرف مقامات مربوط برایم اعطای کرده است. چندی پیش در تهرنات بهاری توانستم مقام اول را کابی نمایم همیشه با تفاوت نمونم مسابقه را انجام دادیم، از لحاظ وسایل سپورتی تلم مشکلات ما تقریباً در مکتب رفع شده و خوشترین خاطرات من در مسابقات دوستانه بالیس ملالی است که چندی پیش برگزار کردید که در آن تم مکتب ما

هم والیبالی و هم باسکتبال

زویا هاکرد صف ۱۲ لیس زخونه: از سال ۱۲۶۱ والیبالی و در بهاری آن از سال ۱۲۶۵ باسکتبال بازی میکم اکنون در تم والیبالی کیتان تم و در تم باسکتبال نفر دوم هستم تاکنون در مسابقات بهاری شرکت نموده ام که در

چندک شش‌شنبه

هزارنکه باں کترز موابجاست
نه هرکه مشوه نماید سكرتري داند

صراحی چون شود خالی جدا بپمانه
میکرد
که مامور از تمیل و نمک مد یوانسه
میکرد

چرا آن مدعی ترك مي بي بدعا
كرد
که آمریشت میزش مشقبازي را بنا
كرد

مه قربانت شمع اي سونسی
بموش
که مامور از نظر گشته فراموش
ارسالی میر محمد حمید سعیدی

رفع کتبی

شخصی د ريك اداره كاري
داشت و در مقابل ميز مامور موظف
نشست پس از چند دقیقه
بی اختیار دست به بخل برد
مامور که در آن حال متوجه وي
شده بود گفت:
صبر کنید، هنوز کار شما تمام
نشده.

مراجعة کننده جواب داد:
ببخشید و اشتباه هم نکنید من
رفع ان پت کتیک میکنم.

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی



شامپوهای بوجی خنده

هموطنان عزیز:
بهترین شامپوهای بوجی
خنده که موهای سر شما را تقویت
نموده و هم از ریزش آن جلوگیری
می کند از مشهورترین کمپنی
جهان تازه وارد گردیده است.
با خریدن يك بوتل شامپو ي
تغییر کرده است:



بعد از استعمال

قبل از استعمال

کم حرف

اولی: دیشب خوابم نبرد و تمام
شب زنب صحبت میکرد.
دومی: درباره چه صحبت
میکرد؟
اولی: درباره اینکه خیلی
(کم حرف) است.

کودکان امروزی

دو کودک با هم بازی میکردند
اولی پرسید:
راستی حمید جان تو چند ساله
هستی؟
حمید جواب داد: پنج ساله -
هستم و تو چند ساله هستی؟
دومی جواب داد: نمی دانم.
حمید پرسید: از دخترها
خوشت می آید؟
اولی: نه خوشم نمی آید.
حمید با عجله گفت: پس تو چهار
ساله هستی.

نپذیرفت

اولی: کسی را که محبت بود به
شمسری اش موفق شدي؟
دومی: نخیر، مرا نپذیرفت.
اولی: چرا؟ از دارایی پدری
یاد آور نشدي؟
دومی: بلی یاد آور شدم ولی او
بعد از آن با پدرم ازدواج نمود.
ارسالی: همایون سعیدی

چيستگان و كيستگان

آن چيست كه دلغراش است ، سرو تالاش مثل معاش است ،
املايدش چون تلاش است ؟

جواب : صدای آواز خوان سال .

XXX

آن كيست كه است لاف ، صبح وشامش به دفتر ، جيب خالسی
و در بندر ؟

جواب : سامور دولت .

XXX

آن چيست كه كم است ، از ثبات خود دل جمع است ، بر صاحب
خود چون بم است ؟

جواب : معاش مامورين .

XXX

آن كيست كه خوار و زار است ، ترش ز نرخ شار است ، اولاد
اوپار است ، معاش دوهزار است ، از اجبار رويه فرار است ؟

جواب : دانشمند افغانستان .

XXX

آن چيست كه خلايق ، ندانندش لایق ، بگویندش هائقی ،
نمی شود فایق ؟

جواب : کتب علمی .

XXX

آن كيست كه اشكش به مثل سول ، فكرش به سوي تول ، قرضش
فزون ز نيل ، چاهش بدون هيل ؟

جواب : استاد پوهنتون .

XXX

آن كيست كه نيك پروايش ، وماستيم به فدايش ، هر چنگه
ندانم نايش ، می رقصم به صدايش ؟

جواب : مايكل جکسون .

XXX

آن كيست كه هیچ نداند ، هر روز فرمان براند ، چون بداند
كاردانی ، به تویزبان رساند ؟

جواب : رئیس موسسه .

XXX

آن چيست كه مايدش نول ، گاركناش بر زبول ، وهودم به مثل
زلفی ، زند ملت را نول ؟

جواب : گمريك .

اینك شمعه طنز مجله ساورن برای نخستین بار چیستان ها
و کیستان های طنزی را به چاپ می رساند که امیدوارم مقبول خاطر
شما قرار گیرد .



گدا : آقا ، يك افغانی به نام خدا

به من بدهید .

تاجر : پول سوا نمیدانم ، حساب لا

چك گرفته ام میخواهم بروم بانک .

گدا : پس لطفاً يك افغانی را

به حساب بنده به شماره (۱۰۰۰۰)

تحويل کنید .

فرستنده :
رویا تنها خوگهانی

گدای سال



مدیر صاحب! چال برو

- کی است؟

- فکر می‌کنم که شماره به خاطر مجلس خواستن!

- آه، یادم آمد صبح هم سره گفته بود، گمشدگی نیست.

- بلی، برادر، مدیر صاحب چند لحظه بیشتر از دفتر برآمده خداحافظ.

عارض: مدیر صاحب! ورقه عرض مرا اجرا کردن؟

مدیر: کدام ورقه عرض؟ اینده بچم، کشت!

عارض: مدیر صاحب! همو ورقه عرض را که دیروز آورده بودم گفتی که فردا بجا!

مدیر: به زورچی کشت دادی عارض: مدیر صاحب!

مدیر: بالاخره مدیر صاحب یک سوار پیش شدی اینده کشت خود را پت کردم.

- مه هم اسپت را گرفتیم.

مدیر: دیروز ساعت ۱۱:۱۲

بنیه درص (۹۹)

تک، تک، تک...

عارض: مدیر صاحب اجازت است؟

مدیر: مدیر صاحب چال برو! مدیر: صبر کوتو که فکر کنم، اینده قبل را حرکت دادم.

مدیر: بسیار عالی اینده مهم بیاده تان را به مفت گرفتیم.

عارض: مدیر صاحب، بنا معذرت مسئله کارهای من چطور شده؟

مدیر: یک لحظه...

مدیر: برو مدیر صاحب! مدیر: نمی‌فهمم که عرضه را که ششماه پیش سپرده بودم اجرا شده یا نه خوب بهر صورت، اینده وزیر را در خانه سفید آوردم.

مدیر: خوب مدیر صاحب اینده بیاده را پیش کردم.

مدیر: جرنکه، جرنکه...

مدیر: بله!

مدیر: مهربانی بفرمایین!

مدیر صاحب، تلفون برای شما است!



مایکل جکسون اوازخوان امریکایی

فرید: این ساده هارابین جاوید: چرا؟

فرید: به خاطری که در زیر عکس مایکل جکسون نوشته کرده اند (مایکل جکسون اوازخوان امریکایی).

انها خیال کرده اند که ما انقدر نا فهم استیم که مایکل جکسون را نشناسیم.

من حتی میدانم که او در خور دنی هاروشیدنی هاجه چیز را خوش دارد.



سلام سنگی

فرید: واقعا که اینها بسیار ساده اند.

جاوید: چرا فرید: به خاطر این که در زیر عکس این نفر، تنها نوشته کرده اند (سلام سنگی).

حالا ما چه بفهمیم که این آدم چه کاره است و از کدام مملکت است.



بازی با دویستی‌ها

سرم درد می‌کند الله تو دانسی معاشم کم بود با این گرانی

XXX

زحمت زارو حیرانم گل من به قرن بهست بی نامم گل من

XXX

سرکچه نشستم دلبرم رفت هوای نان گندم از سرم رفت

XXX

بقربانت شدم ای پارچانسی مکن زهن بیشتر کاغذ پرانی

XXX

قلم بود ست من فرمان ندارد چرا که چاشت سفره نان ندارد

ارسالی:

محمد ظریف ظفر کوهستانی

رضایت

دود خنتر اهام کم گفتگو بود نسد بکر آن هاگت:

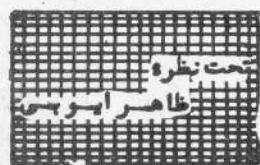
- خوب زومنه جان چرا بافرید جان نامزد نشدی با آنکه یکدیگر را از دل و جان دوست داشتید؟

دوس: مرا از او هیچ خوشم نمی‌آید.

اولی: چرا؟

دوس: به خاطر که هر قدر کوشیدم نتوانستم او را رضای بسازم تا به خواستگاری من بیاید.

ارسالی: خاطره پیروزاد



تفسیر الیادین جلدی

در اکثر از دایره ولتی کشورها
چنین رایج است که برای هر
شخص طبق رشته اش کار نمی دهند
که این عمل به منعش و ماتید میل
شده است.

که شمس الدین متخلص به
جدوی نیز از قربانیان این هنر
است به خاطر که او یک ریاضی
دان است اما از رخت بد که او را به
حیث زورناهیست در یکی از نشریه
ها استخدام نمود و اند
بیا باید ببینیم که چه گزارش مید
هد.

زبور نمبر (۱۱):

بتاریخ ۱۴ ماه چارم روز چارشنبه
سال جاری به ساعت ۴ و ۴۴
دقیقه در چاراهو چارقمه
چارنفر به جان هم ریختند که
به نس چار باها جنگوی میکردند
که از جمله چارنفرم کورنفر چارسی
کازمه باز بود که اندام چارشانسه

داشت که همین نفر چارسی سه
دندان نفر اولی چار دندان نفر
دومی و دندان نفر سومی را
صودا به زمین سقوط داد
که ۱+۱+۱=۳ می شود

شخص اول از خوردن چار
بوکس مسلسل به زمین خورد
و مثل خط مستقیم به مستوی
زمین منطبق شد. شخص دومی
در اثر خوردن لغتی نیم دایروی
بود که مانند خط منحنی به جوی
پراز کثافات پرتاب شد و سومی
که خود را تنها یافته میخواست
چارفوک کتان فرار کند اما نفر چارسی
بازدن سیلی نرم و گرم او را چار پلاق
به زمین انداخت
و چارسی که برهه غالب شده بود
میخواست از صحنه فرار نماید تا او را
دستگیر نکند اما در چار دیواری

مقابل چار راهی نفر چارسی با موتر
لاری پراز چار تراش تصادم کرد
و مانند تیر به انعکاس کند و سوله
بعد از برخورد با موتر به فاصله
۱۰ کیلومتر در افتاد.

در همین لحظه موتری که شکل
حیططیور داشت آمد و چهار نفر
از آن پایین شده و چار جنگجو را
چار دست و چار با به موتر انداختند
و موتر حرکت کرد که بعد از گذشتن
از چهلستون و شش درک
به شفاخانه چارصد بهتر
رسید و برای چار نفر جنگ جوی
در چار اتاق یک یک چیرکت دادند
که بعد از ۱۱ روز چار نفر صحت
یاب شدند و به ساعت ۴ بج و ۴۴
دقیقه روز ۱۱ لم از شفاخانه ۱۰۰
بمتر مرخص شدند.

ارسالی:
احمد ولید امانزی وردک

رباعیات مصری



آزار مرا چنین آیین منست
نیرنگ و نریب مذ هب و دین منست
بی رشوه و بی واسطه کاری نکم
چون آمرشیده یار دیرین منست
در هر طریقی که بیهو باری بود کاسیده
ایستاده زن مرد هزاری بوده است
یا تا نکی بود که روزهای تل است
باشعبده بازی پی کاری بوده است

این موتر و سوسه می گذرد
از پیش نظریه ان و د ب می گذرد
مفلسم مفلسان د یگر چه خوری
بابای پواده رو که شب می گذرد
نانوای مرا خرابی از کینه تست
چنگی خمیر عادت دیرینه تست
دونان جوهر بی توشه نکند
وزنش چو یکی طاقه بهینه تست

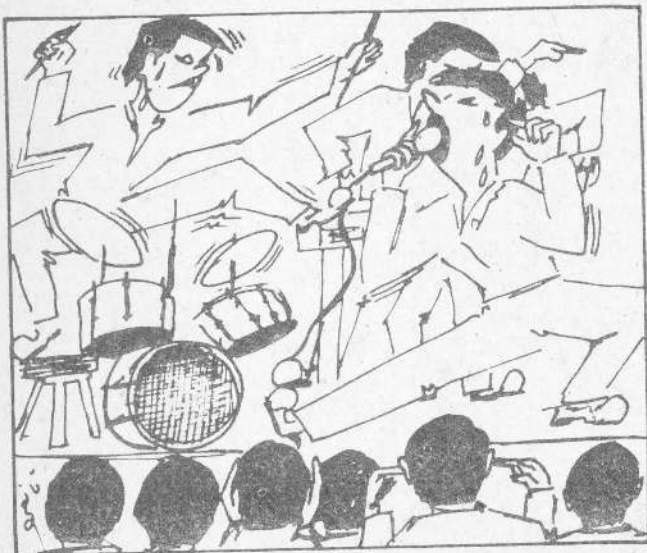
تفتیش بواتام نرخها نخورم
این یک لب نان را غنیمت شم
زان پیش که بوطرف زکارت گردی
همدست شده کسی مردم بدرم

بی موثر تر ز بستن نتوانم
بی پای کشی بارتن نتوانم
بی ناز سکرش جهان خوش نیوی
اوسره کشد بر دیده من نتوانم

رهروی از عقب صدا زد و گفت
 روی گشتاند آنکه بود جلو
 ای صفا دخترای طناباز
 بچه بر سوت موسی دراز

پاسخ دهاتی

باری از یک دهاتی بیسر
 برسید ندکه: بیشتر از همه برای
 کوردها می کنید ؟
 دهاتی پاسخ گفت:
 برای اسبهای اربابان، زیرا
 ترجمه از حمید خراسانی



متعل جاده موسی



از پدر کلامه تا پسر

✖ پدر کلامه مادرش را (ننه) میگفت، بدن مادرش را (بویو)
 میگفت. خودم مادر را (مادرا) میگویم و بدن مادرش را (مه مسی)
 میگویم.

✖ پدر کلامه (بزن بهادری) وقت بود بدن (کاکه) نه میروید
 خودم بهتل بودم و بدن (دیسکو) مییاشد.

✖ پدر کلامه (فالوده) را دوست میداشت بدن (زاله) را
 دوست میداشت خودم (شیرینج) را خوش دادم و پسر (آیسکرم)
 را دوست میدارد.

✖ پدر کلامه پور تریت (استاد قاسم) را میخرید، بدن عکس
 های (استاد بوشنا) را میخرید خودم بختکارتهای (هممالینی) را
 میخریدم و پسر بختکارتهای (مایکل جکسن) را میخرد.

✖ پدر کلامه (اتن) مینداخت بدن (چاچا) میرقصید خودم
 (دانس) میکردم و پسر (برک دانس) میرقصد.

✖ پدر کلامه (داستان) مینوشت بدن (عریضه نویس) بود
 خودم (مکتوب) مینوشتم و پسر (نامه عاشقانه) مینویسد.

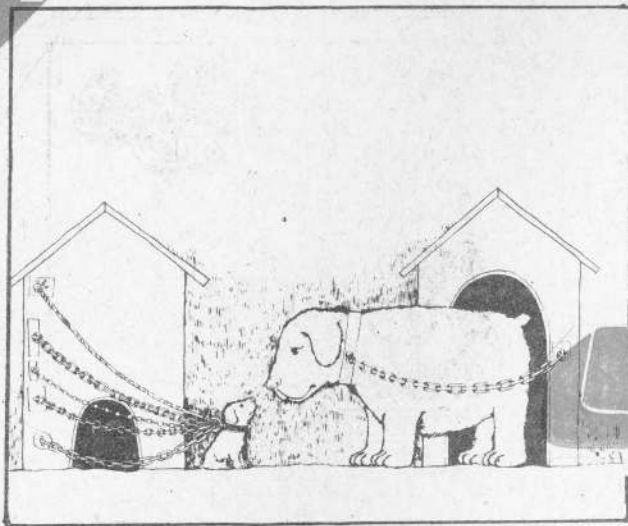
✖ پدر کلامه وقتی خواست طوی کند (دم دروازه حسل) با
 باغانش آشنا شد، بدن وقتی خواست نکاح کند (از بالای سلم
 همسایه) عاشق خانمش شد خودم وقتی خواستم ازدواج نمایم
 به (سرای لیلای) با خانم توافق حاصل کردم و پسر وقتی
 خواست همروسی نماید نامزدش را از تم دادن دم دروازه مکتبها
 انتخاب کرد.

نویسنده: منوچهر احمد مطهر

پیش‌بینی‌های

فال‌بین

سبب‌آور



معمای سبب‌آور

در سال ۱۳۶۹ ماهیگل جکسن به کابل می‌آید. (البته به خاطری که به جوانان نهر کابل بگوید که برادر، من در قهوه‌خانه نیستیم و شما اینقدر سرو صدا چرا به راه انداخته اید؟)

XXX

در سال ۱۳۷۰ لاریشگاه تلویزیون مسدود می‌شود. (شاید به خاطر جلوگیری از ازدیاد فعالیت هنرمندان زن)

XXX

در سال ۱۳۷۴ اکثر مجلات کشور با مجله سپاهون به رقابت بر می‌خیزند و از آن سبقت می‌جویند. (البته در دیر چاپ شدن)

XXX

در سال ۱۳۷۵ مهر تله‌فون ریاست تقاعد تغییر می‌کند. (اگر دفاتران به کدام جای دیگری نقل مکان کنند)

در موسیقی به برك دانس
دسترسى دام.

س: مشوق شعله برك دانس
کیست؟

ج: در خانه مشوق اصلولم
به می یعنی (مادام) است

اما مشون دیگر فلمهای هندی
به خصوص رقص‌های متن و گویندا

است و می‌خواهم از آن هابیزوی
کنم.

س: از مسوولین شاروالی
چه تقاضا دارید؟

ج: می‌خواهم قیمت اجناس
لوکس خصوصاً سامان آرایشی

را کنترل کنند.

س: چه ارمان و آرزو دارید
که در آینده چه شوید؟

ج: می‌خواهم به هند سفر کنم
و در آن جا در فلمهای هندی کار

کم تا خدمتی به مردم خود کرد -
باشم.

ارسالی:
احمد ولید امانزی وردک

س: لطفاً خود را معرفی نمایید؟

ج: اسم من بیژن تخلصم
(جیمی) اما مراد خانسه

توماس می‌گویند.

س: چگونه توانستید شاگرد
ممتاز صنف شوید؟

ج: به خاطر یک پدیده یعنی
بدن در بوهنتون ما استاد است.

س: در ساحه بهبود وضع
تدریس در بوهنتون چی نظیر

دارید؟

ج: باید یک آرایشگاه در-
بوهنتون افتتاح شود تا مشکلات

بعضی دختران و اکثر پسران حل
شود.

س: شعله حبت یک شاگرد
مستاز آیا هزار درس به کدام

رشته دیگر مثلاً ورزش و یا موسیقی
سروکار دارید؟

ج: چرانه، من به ورزش -
بسیار علاقه دارم خصوصاً به

کریمول.

تفاوت‌ها

تفاوت زلزله و همروس:

تفاوت زلزله و همروس اینست که زلزله
اول به خانه آدم می‌آید و بعد خساره
وارد میکند اما همروس اول خساره وارد
میکند و بعد به خانه می‌آید.



تفاوت مرد بوزن و مرد زنده:

تفاوت مرد بوزن و مرد زنده اینست
که اولی بپراهنش دکه ندارد ولی
دومی اصلاً بپراهن ندارد.
فرستنده: خاطره جبر



د خوبونو کيسی

په یوه رسمي دفتر کې یې خبره کاږئ. چې هروخت په ورځم ، نو مامورین به په چای خپل سو مصروف وو. بله ورځ مې له خپل یو دوست څخه چې هغه هم په دغو رسمي سمبولونو کې رسمی دنده لري وپوښتل :
— کوم دنده لري دي رسمي دفترونو کې ولې دومره پوره چای خپل کوي ؟
کوم دنده لري موسکې شو او یې له دې چې لیکه نیږه زمنا پوښتنې ته جواب ووايي ، دغه نکل یې راواخله :
— وای چې دې تئو میز یا انسو د کولموشولو اوچپ د کولو پناه ریاست کې د خوازه او اواز ده .
خوب په باب خبرې کولی ، وروسته له هغه چې دې وار په رسمي

دفتر کې د میز له پاسه د خوب کولو خور والی تصدیق کړ . لومړي ته وویل :
— یوه ورځ مې د سهار په نهه بجې د وړاندې اوسیدو کتاپ سر ته کښود او د میز له پاسه ویده شو . غره د دفتر همکارانو د دې له پاره چې زما د وېس خورلی وي ، زه یې راویننه کړم . اوچې کله د مازد پکړغلو .
لهی چې شوي ، د دفتر ملازم له خوبه راپاخولم .
دوهم ته چې د دې خوب له لاسه یې خوله تر غوږ ونوښوري وازه ، وازه کېده ، ورته وویل :
— ستاد یې د نیمې ورځې خوب ته د چرکه خوب وایي . د دفتر سر خوب د قسې مزه داروي لکه زه .

چې یوه ورځ به د دفتر کې ویده وم او که سبا سهار د دفتر د چارو کول به وخت کې ملازم نه وای راوین کړي ، نو خدای خبر چې تر کومه به ویده وم .
دې مامور چې د دې پوره خبرو کې یې بیا یوه سترګه خوب هم وهلی و ، د خپل بل ملګري په سکونولو سره چې له خوبه یې راپاخاوه ، په پټو سترګو ورته وویل :
— د دغه شې خوب دي . . .
خوب زما غوندې وي چې چې د پنځلنې په ورځ مې سهار په دفتر کې سر ته کښود او خوب ورې مې کله چې د شنبه په سهارونو همکارانو راپاخولم نو فکر یاتې په (۱۴) مخ کې

د پارک ونه

هوکې (زه هم ونه مې اوهغه هم ونه ده چې د شخصې کوربه انګر کې په ناز او نعمت لوبه شوي ده . هغه لوبه اوتنده له پیژنې ، خورنیا شولې د تلدي له لاسه پرتې نیولې دي . زه له سپلې ، طوفانونو ، تېګو ، تېرګو اړو ، چاکوګانو او الګونوسو لاس او ګریوان مې . خو هغه په پېنځه زره خوري څانګې د دېوالو تر زړه پاتې په (۹۹) مخ کې .

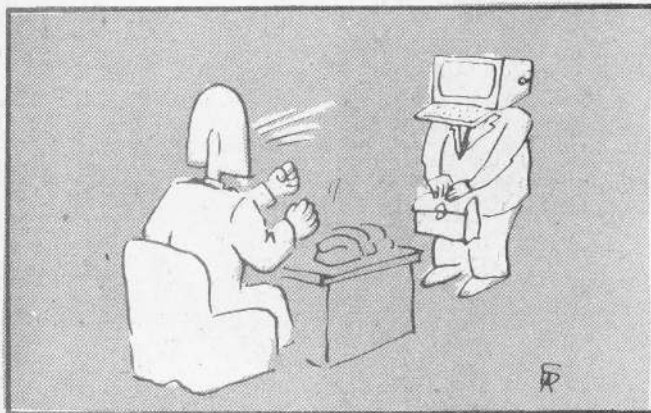
عکس مرکه

په دې لړ کې لکه څنګه چې د خلکو پې او خبرې بېلې ، بېلې دي همد ا شان د پوهانو نظرونه هم بېل ، بېل دي .
خوچې کله د پنځاره هتسې بیا تګرې خبرېال په دی باب له آ شپز باشی صېب څخه پوښتنه وکړه ، هغه په جواب کې وویل :
— له هغه لحاظ چې ماته خپل علم ګواهي راکوي او د آ شپز څانګې د دود کتنې په تلسکوپ کې د عمکې د کرې د خوکیدو اراحوال .
اخیستی دي ، نو د اراته ثابت شوه چې اوزون بېچاره په خپله د عمکې د اوسیدو ونکو له خوا په زړه سوري ، سوري دي . که څه هم پېنې څا . ا . ک . تجربه خبر ونکو او پوهان دغه سوري کیدل د عمکې پرمخ د زوي وسلو د ازما .
پېنټ ، د کیمیاوي گازاتو تکتیر او د چاپیریال نوره ګر تیا بولی ، مخو زما د خپل نواوتجن په نتیجه کې پورته نظریه به دوهم قدم کې د بحث وړ ده .
خبرېال : نو ستا په نظر د لومړي پتوب حق د کومې نظریې پور خوا دي ؟
زما نظریه هسې خوشی نظرنه دي ، بلکې په ثبوت .

رسیدلې علمي خبر نه ده چې په دې ورځو کې مې بشپړه کړې ده خبرېال : که زحمت درته نه وي نو د خبر نی نتیجه به په څه د ول ابلان کړي ؟
— : نتیجه د لرغوندي روښان ده . . . اوزون بېچاره د بنا ر ترخونو په زړه سوري کړې دي . خبرېال : ونه پوهیدم . . .
— : تعجب کوم چې پېنځه دي ساده خبر دي سرته خلاصین . . .
خبرېال : آ شپز باشی صېب د ا خبره تاسې ته ساده برېښي هر څوک ستاسې په خبر علمې پراخ لید نه لري . . . کله یانې وکړي او خبره روښانه کړي ، ښه به وي .
— : په دې راوروسته وختونو کې د بنا ر ترخونه د ویره لوړ شول چې د عمکې له اتوموسفیر څخه ووتل او د اوزون د زړه په سوري کولو سره امکان لري چې د مریخ د کرې په مارکیتونو کې هم ستونزه اوکړ .
کهچ رامنځ ته کړي . د دې له پاره چې د اوزون په تې اوسوري زړه باندې مو پټی او مرهم ایښی وي ، نو په کار ده چې په بنا ر ونو کې د ترخونو لوړېد و مخه ونیول شوی .

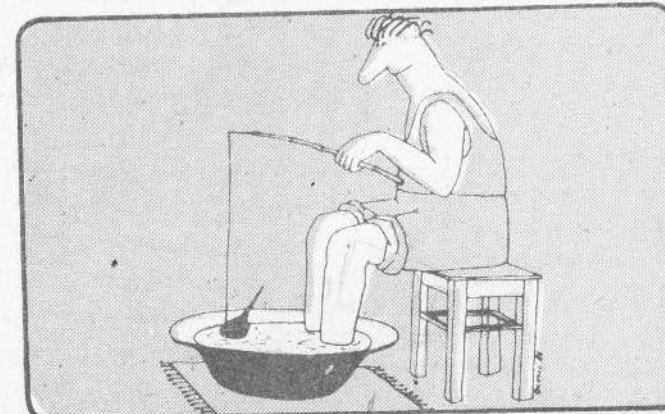
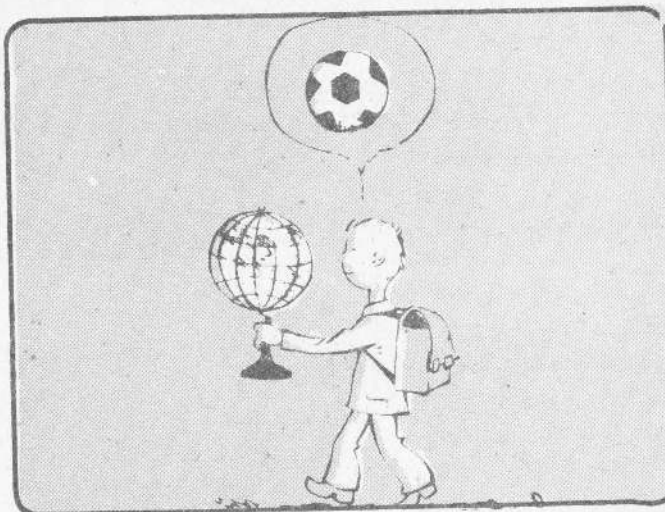
خبرېال او پېرې

کوي .
— چې داسې ده ، نو د اصوص بانګه څه شي ده ؟
— خصوصي بانګه هغه بانګه ده چې د پورته ذکر شوي خصوصي تشبېت په وسیله راټوله شوي وي .
— دا څومې در سره ومنله ، څه د اراته وای چې خصوصي مشورا څه ډول وي ؟
— تاته زما له پلره خصوصي مشورا داده چې نور د قسې خصوصي پوښتنې مه کړه ، ځکه چې د نورو به خصوصي توکي ګوتې وهل ، د اصوص خصوصي خلکو له خوښیزي ،



کاشکی

کاشکی زه یو ویر مامور وای په گمرک کې نه رښېد یوې ستري موسسې یا هم وای قرار ادي د ماکولاتو چې بوجی ، بوجی راتلای راته بېسی .
کدانه وای نوبه بنا رکی ترانیک وای بښیدلای یې حساب هاد نسې یا هم جیره کوم رسمي منځا زه دار وای خرغولای مې د پکونه او کاسس چې بېسی گټې دوران دي د هماغه عقلا نمان ته گټې خوشی کيسی .





شطرنج بیاموز

چند مشورت میتودیک



نوشته: همایون محتاط

تحلیله های ابتدایی برای
اما نوان :

این صحبت به آنانی اختصاص داده شده است که به بازی شطرنج آشنایی نسبی دارند و از لا به لای مطالب این صفحه به اندوخته های خود چیزهای افزوده اند. درین بخش، بیایم الهام از مباحث قبلی و توضیحاتی سخنانی چندی را در مورد مراحل سه گانه شطرنج (گشایش بازی، وسط بازی و انجلم بازی) به صورت فشرده ارائه میدادیم که نهایت و پیروی از آن در بازی عملی خالی از فساد نخواهد بود.

۱- یک گشایش موفقانه مهره ها در شطرنج عبارت از کنترل بر مرکز است. در آغاز پیاده های (e) و (d) و هرگاه ممکن باشد هر دو را به جلو برانید (البته باید یاد آور شد که این اصل در سیستم های گشایش و دفاع ها متنوع که وجود دارد و یادآور نشده بهرامون شماری از آن ها صحبت خواهیم نمود، نفی نمیکند)

۲- مهره های خوب شما هرچه زود تر به میدان بکشد. و این امر مستلزم اجرای حداقل حرکات توسط پیاده ها باید باشد. در ده حرکت گشایش اول - بازی، سه آن باید توسط

پیاده ها و هفت دیگر آن حرکات گسترش توسط سایر مهره ها باشد.

۳- نیل و اسپ را پیش از وزیر و رخ ها گسترش دهید. در شمار از گشایش ها، نیل (N) آخرین مهره است که به میدان کشیده میشود. در آغاز بازی از مانورهای بی موقع و اجتناب کنید. اسپ ها و نیل ها را در موقعیت های تمال که بتوانند بر مرکز کنترل داشته باشند، قرار دهید. پس از گسترش اسپ ها و نیل ها قلعه بروید.

۴- از اشتباه اجتناب و رفتن جهت جلوگیری از اشتباه و بهره گیری از اشتباه حریف، خود را عادت دهید تا پیش از اجرای حرکتی، یک بار نظر اجمالی به بساط و موقعیت مهره ها انداخته و ملاحظه کنید که باید ا:

الف) حریف تان سوار را

بدون قوه رها کرده که شما بتوانید آن را بگیرد و یا با لای آن حمله بر شوید.

ب) حرکت آخری حریف تان تعدید و امتوجه تان نموده که شما بایستی در برابر آن دفاع کنید.

ج) حرکتی را که قصد دارید اجرا کنید یکی از مهره های تان را زیر ضرب قرار میدهد.

۵- در صورتیکه تعدید می

شهود نباشد، و شما نمیدانید که چی نقشه بی را به پیش

ببرید، درین حالت تصمیم

بگیرید که کدام مهره تان

به نحو نایبندیده جا به جا

شده است و یا در بازی کمتر

مهم است. پس بکوشید تا همان

مهره را در موضع فعالتری جا به

جا نمایید تا مؤثر نیست پیشتر

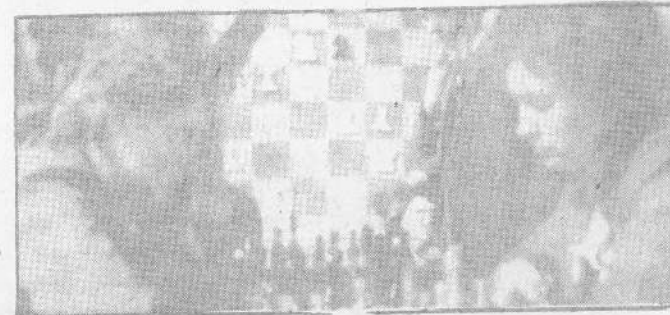
را کسب کنید.

۶- بکوشید تا ابتکار را در

دست بگیرید، و بر حریف تان

فشار وارد کنید، نهوه های

اعمال فشار بالایی حریف



بدینگونه است:

الف) اگر ستون کشود می وجود داشته باشد، آن را توسط یک رخ یا هر دو رخ خوش اشغال کنید.

ب) نیل های خود را در

دیاگنال های (diagonals)

که شاه حریف مستقر

میشوند، مستقر نمایید.

۷) در مرحله اول بازی،

از جلو راندن پیاده های قلعه

شاه خودداری کنید، مگر این که

جلو بردن این پیاده ها جهت

راندن یکی از مهره های مهاجم

حریف نباشد. ولی هنگامی که

در بازی سی تا چهل حرکت اجرا

میشود و شمار زیاد مهره ها

تعمیم میشوند، دیگر ضرورت

آن میرود تا راهی برای شاه

تان را پیش کردن یکی از پیاده

های قلعه کشوده تا شاه به سوی

مرکز بشتابند.

۸- در انجلم بازی، از رخ

های بیشتر صنعت سوار مهاجم

کارگیری تا سوار مدافع پیاده ها

بکوشید تا پیاده های تان را در

خانه هاییکه مخالف رنگ نیل تان

باشد، مستقر نمایید.

ماد ریاضت بعدی بهرامون

هریک از اصول فوق معلوماتی

ارامه خواهیم کرد.



قدیمی ترین شهر

تایید شده است که قدیمی ترین شهر جهان، ژرکواست، رادیو اکتیویته نذغالی که از قشرهای درونی حاصل میشود، براساس مکاشفات باستانشناسی مدلل میدارد که این شهر در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، موجود بوده است. همچنین ثابت شده است که دهکده ((زاوشی شانیدار)) در عراق شمالی در ۸۱۰۰ سال قبل از میلاد مسکون بوده است.

مهاجرت

بیش از هر کشوری در جهان، بریتانیای کبیر، مهاجر صادر میکند زیرا بطور متوسط در سال ۱۵۰۰۰۰ نفر از آن کشور هجرت میکنند. سالی که رکورد مهاجرت در این کشور شکسته شد، ۱۸۵۲ با ۳۶۰۰۰ نفر مهاجر بود.

کشور جهانگردها

طبق احصایه سال ۱۹۶۱، رقم توریست هائیکه از خارج با ایتالیا می رفته اند بالغ بر ۱۲ میلیون بوده است وید پنموال رکورد میزند برای از توریست هارا ایتالیا در سرتاسر جهان شکسته است. و حال آنکه فرانسه در همان سال فقط ۶ میلیون توریست را بدیروایی کرد.

امار متوفیات

بزرگترین رقم آمار متوفیات را جمهوری کینه با نسبت ۴۰ در هزار نفر بطور سالانه دارد. کوچکترین رقم آمار مرگگان را در - ((پورتو ریکو)) با ۶ در هزار نفر و در قبرس با ۱۰ در هزار نفر تشکیل میدهند.

پیرترین پادشاهان

پیرترین پادشاهان جهان شارل دهم بود که وقتی ۶۶ سال و ۱۱ ماه از سنش میگذشت، به سلطنت رسید و در سن ۷۱ سالگی بدو حیات گشت.

موالید

جزیره کولم در اقیانوس آرام بزرگترین رقم آمار موالید جهان را دارد. یعنی در هر هزار خانواده بیش از ۶۰ طفل بوجود می آید. سویدن و آلمان غربی کوچکترین رقم آمار موالید را به ترتیب ۱۴ و ۱۶ در هر هزار خانواده دارند.

گزارش ترین حقوق پارلمانی

از میان تمام اعضای پارلمان های جهان، نماینده گان سنای امریکا بیش از همه جا حقوق میگیرند، زیرا که ماهانه ۱۹۵۰۰۰ دلار به آنها پرداخت میشود و همچنین تا ۳۰۰۰۰ دلار معافیت مالیاتی دارند.

اعضای پارلمان امریکا حق دارند، منشی ها و معاونانی برای خود استخدام کنند و بطور سالانه ۱۳۰۰۰ دلار برای آنها حقوق بگیرند و این مبلغ نمی باید از ۱۳۴۴۴ دلار و ۶ سنت بیشتر باشد.

بزرگترین اخذ آرا

بزرگترین اخذ آرای جهان در فوریه ۱۹۶۲ بعمل آمد. زیرا فرار بود که برای مجلس ملی هندوستان نمایندگان انتخاب شوند. بنابراین ۱۲۶ میلیون نفر برای انتخاب ۱۴۷۴ نماینده رای دادند.

وسیع ترین شهرها

کیرونا، واقع در سوئد، وسیع ترین شهر جهان، با ۱۳۶۶ کیلومتر مربع مساحت است.

د (۱۳) مخ بانی

حاصلات هم فصل په فصل تولید ل اوتیم اکبرخان ۶۰ ذخیره کیدل . اکبرخان را لوي شورې شواړي . ورته کونډون وکړ او د امید نیالگری یی په تورو سید . د زمانې په تیریدو اوږد د پیوسو وتود و په رامینځته کیدو د صدوزیو هم سپینه شوه . مگر زه یی لاهمغسی توري - زمکی یی خړشې شوي دي او هېڅ ورته نه دي پاتې شوي ، یوازي - د یوه اوانگر وړیا دی د پیریشان شوي دي . د کلی کور معامله هم ورسره نشته پداسی وختوکی د - یا را نوید اکول د ورځی دانعصر د گل مثال لري . یاران یی ورته بیل شوي دي . ملکی کی چی اوبه نه وي کډولی تش پروت وي . هېڅوک نژدی نه ورځی دهستی .

د ورځو یاران یی نه لیدل کیږي او پیریشانی به مخه کړي دي او یو مری جواړي ته حیران دي زمانه خامخا انتقام اخلي . په هر شکل چی وي . کله ، کله چی ویده وي به خوب کی خیزو هسی ، داسی معلومیز ی چی قیوس یی لاس - چی به حقیقت کی دی گسا . شهید سالم لاس دي په خوب کی مدود مری نه نیسی او ورته وایی قاتله ! ظالمه ! خونکاره ! (میراث) غواړي د جامیسات ؟ د صدوزیو کی اوس هم کله کله گوزي چی د سالم زیکوباندي قبضه وکړي خود د خان هغه خبره به وریاده شوه . چی د جر - گي به ورځ یی اعلان وکړ (هر خوک چی د سالم زمکوته وړاندې شوه سالم د قاتل په صفت به وپیژندل شی اود عدالت پنځو ته په و سپارل شی . دي خبرې به لمر آرام کړ او هم به د عطا خان اعتبار ورته مخی ته ودریده او غیبی خپره به یی به مخ حواله شوه او د خپل عمل نه به پشیمان شو .

بانی په (۱۹) مخ کی

سمنگان

هدف نگارنده آن است که

به رنگ جمع درآیند و به تعبیر رضا براهنی : ((همس شوند نه طلا)) زیرا برای آنان نه تقویست و نه هم محیط مسا - هدی .

با آنهم سیاس آنانی را که همچنان ، پابرجا در سنگر هنر و فرهنگ نهشته اند ، و دلشان را ، ((در نیلک چوبیس - منواز ند)) آرام ، آرام ، از این میان یکی هم جوان کوشا ، مستعد و پرکار احمد رشاد است ، وی به سال ۱۳۴۳ در سمنگان چشم به دنیا گشود ، به سال ۱۳۶۲ - از لیسه ایک (که چند سال پیش قرار بود ، فردوس بنامندش اما نشد که نقد) فراغت حاصل کرد ، و پس از پایان یافتن خدمت سربازی ، اکنون به صفت مکرتر مسوول جریده سمنگان کار میکند با او نشستی داشت کوتاه ، که اینک خدمت تان پیشکش میدارم .

- از چه مدت به پندو به این هنر رو آورده اید ، و چی گونه ؟

- حدود چهار سال پیش ، چی گونه کی آن را مشخصاً نمیشود بیان کرد ، اما احساس میکنم و میکردم که هرگاه وسایل نقاشی را به دست میگیرم ، و چیزی روی کاغذ ترسم میکنم ، نوعی احساس رهایی به من دست میدهد ، شاید هم این ساله مربوط باشد به دوران مکتب ، آن گاه که احساس رهایی

بقیه در صفحه (۱۰۱)

زنده کی امروزی ما ، بدون توجه به هماهنگی دو بعد اساسی زنده کی به پیش میازد ، گوی مسلط کسانی اند که : ((درهم را ، زدایند)) اندوه میدانند ((و این کاریست که غریب کرد ، اما سعادت یی به دست نیارود ، این است که خود شناسی و فرهنگ مان در وضعیت نابه هنجار است . نه از شکوه بارینه خویش ، آگاهیم و نه هم میدانم که چنین شتابان به کجا میرویم ، آری ، سمنگان نیز یک چنین وضعیت جانگاهی دارد ، آنان که مسلط اند (هدفم تسلط سیاسی نیست) بدون آن که چیزی حالی شان - شود ، خوشنودند ، اما آنانیکه عشق دارند و ایمانی و محبتی ، سخت ناخوشنود به نظر میرسند . آنانیکه در قلب شان هنوز شراره های از عشق و مهر و شراره های از محبت به فرهنگ و هویت تاریخی این سرزمین است ، هر - آسان اند ، و کسانی که زنده کی آنان را به سوی هنر کشانده است سخت ناخوشنود ترو هراسان تر - چند سال پیش کمیته قایل ملاحظه یی از جوانان علاقه مند به هنر ، در سمنگان بودند ، اما حالاً جز چند تن معدود نیست ، که نامشان را نیز ، جز در محیط کار و خانوادگی کسی دیگری بلد نیست ، اینان خود را در محیط سفله پروری میپایند ، و مجبورند به اقتصادی آن روند مسلط

و ماند و ماند ، و همانند شعری د پگراین سرزمین ، درد داشته های مادی و معنوی دیگران ، نادیر گاموحتی تا هنوز ضحیل نگردید آری ، سمنگان را لحظه یی با - چشم ذهن ، با آن شکوهارینه میبینی ، و اما هم اکنون ، باد بهد چشم ، چی گونه خواهمش یافت ؟

باری ، در چند سده اخیر ، گوی زنگاری ، روح آرایی و شکوفایی را ، در این مرز و بوم فرا گرفته است . سمنگان همانند سایر شهرهای کشور و شرق ، یی تا - تیر از این جریان مسلط ، نتواند - بود . اما از دهه

اخیر که میایستنی چشم امیدي داشت ، درخشش که واقعیت زنده کی موجود ، روشنائی امیدی را ، در چشم بر نمیا فروزد ، روند مسلط در زنده کی ، امروزی ما ، توجه به سایل مادیست ، بدون اندک توجهی ، به معنویات زنده کی در اینجا برای لحظه یی فقر عمومی را در نظر نمیگیریم ، زیرا هدف ما ، توجه به تمرکز بویایی زنده کی در هر صده مشخص است . ما به جنبه مادی زنده کی نیز اهمیت نمیدهیم ، حضرت محمد (ص) میفرمود : ((کسی که زنده کی مادی ندارد ، زنده کی معنوی نیز نخواهد داشت)) و ابودر میگفت :

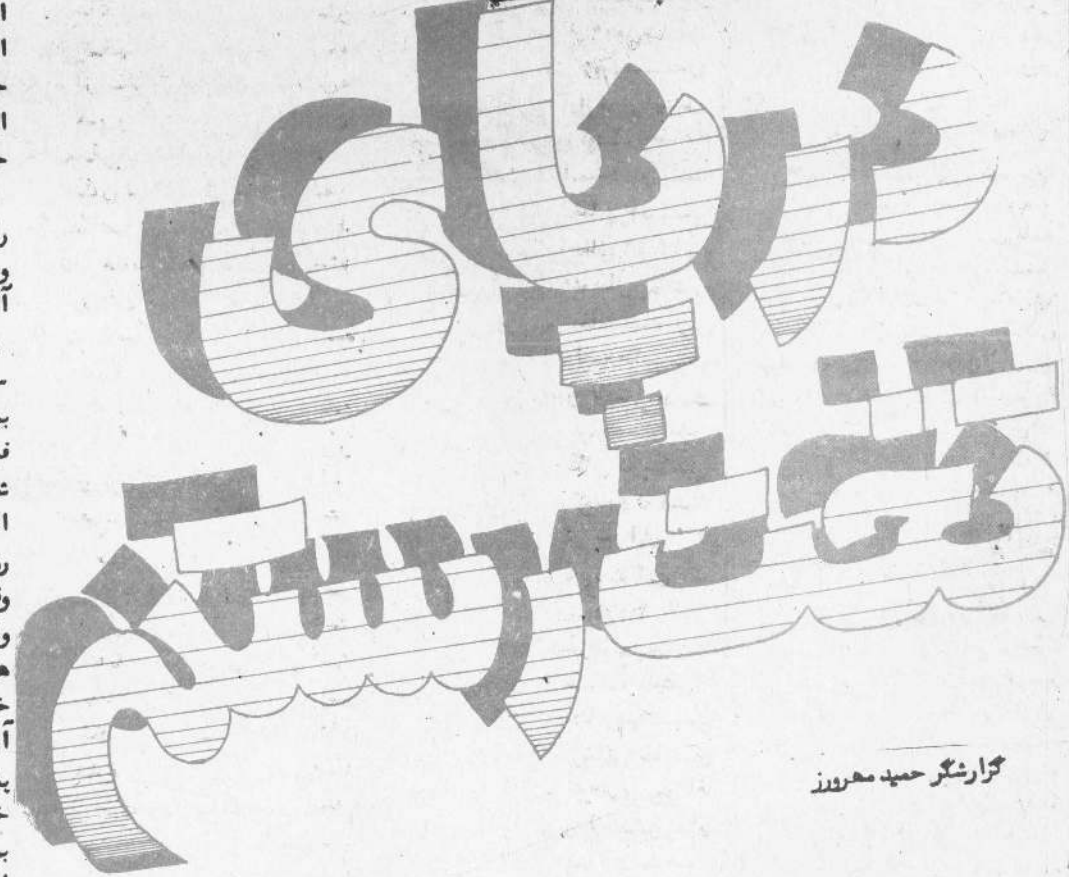
((اگر فقر ، از دریچه یی ، وارد خانه شود ، دین از در بهرون شود))

جوانه یی

سمنگان و جوانه یی از آن دیار را چی گونه یافتیم ؟

زادگاه سهراب ، به سهراب های مرصه فرهنگ ضرورت دارد . چند روزی به سمنگان ، رفته بودم ، دیدار دوستان ، نزد یکان و اقارب را ، با یادداشتن به سمنگان انگار برگهای از متون کهن و معاصر را ، برگ بر میگردد . سمنگان را در لای لای این برگهای و سخنان نویسنده گانو چون خرداد ، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد المقدس ، مؤلف کشف الامم حدود العالم ، سمنگانی ، ابی عبد الله شهاب الدین یاقوت حموی ، حمد الله ستورنی فردوسی ، بارتولد و دیگران را ، از خاطر ذهن ، خطور میدهی و سمنگان را در نگاشته های آنان جستجو میکنی .

باری خود نیز در میایی که ، سمنگان در بارینه زمان ، شعری بوده است ، تاثر پذیرنده از فرهنگها و تمدن های مختلف . شعری که از شواهد زنده کی انسانهای پیشین و تمدن و فرهنگ روستایی گرفته تا شواهد تمدن و فرهنگ یونانو باختری و بودایی و اسلامی را ، همراه با جلوه های کمرنگ تمدن معاصر ، در خویش نهفته دارد ، شعری که آن همه حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته است ، و به نوبه خویش در آفرینش فرهنگها و برپایی تمدنها همی داشته است ، شعری که هجم و حشمتانک جنگیز را تحمل کرد ، و ترکتازهای دیگر و دیگر را ، اما بود و نبود ،



گزارشگر حمید مهرروز

زیبایی

میرساند . در کشمکش های روحی ما نمیتوانیم به زیبایی ارزش قایلیم . شویم "زیبایی حقیقی عشق را فقط زن وفادار میداند ، نه یک بوا - لهوس ، وفاداری در عشق ، مقتضی خوشتن دارست . فقط به کمک آن میتوان زیبایی بره های عشق را کاشی کرد . اگر عشق ما ، هاری از خوشتن داری هوس را باشد ، در آن صورت عشق ما ، به زیبایی دست نتواند یافت . و در عوض خوشی واقعی ، مستی را بدست آورد خواهد شد . زیبایی واقعی فقط به خوشتن داران و اشخاص حاکم پرنس نمایان میگردد و برای ازمدان و پیش خواهان ، پوشیده است . درست مثل آن که آدمی - خور ، مزه غذا را ، به درستی نمیتواند فهمید .

سلطان یاوشیا به فرزند حکیم (اوتانکه) گفت :
(ا برود اخل کاخ ، ملکه را خواهی دید .)
اوتانکه داخل شد . اما ملکه را ندید . تماشا ی زیبایی تنها به اشخاص دارای روان پاک میسر است . مگر اوتانکه روان پاک نداشت .

الهمه زیبایی و شکوهندی که در جهان فرمان میراند در برابر چشمان ماست . اگرما روان پاک نداریم غرق تجمل و آرزوهای افواگرانه میشویم . ما قادر به تماشا ی آن نیستیم .

من نمیخواهم دستور اخلاق دهم . فقط میخواهم درباره سوری یاد آورم که به وسیله هنرمیتوان بدست یافت . خوشتن - داری نه تنها برای پیشبرد زنده گی درست ، بل برای سعادت شخصی نیز ضرور است . سعادت فقط به خوشتن داران عرضه میشود . فلذا اگر میخواهی که از زیبایی لذت ببری ، عطش لذت بدست وادی را بدر وجودت محو کن و آرامش و طراوت روح را نگهدار . از همین سبب تا کدمن ، بیشتر بر این نکته است که : خوشتن داری ، ما را به درک زیبایی ، آماده میسازد . . . حقیقت آن قدر در سطح آشکار

نیست ، بل در ژرفا (عمق) - پنهان است . به همین سبب مشاجره و مباحثه برای دریافت حقیقت ، لازم است و تفاوت در مورد هر حادثه ای ، جوانب متضاد را به خود اختیار میکند . درست نیست که بایافتن کمبود ناچیز در وجود نوابغ ، عجولانه تفاوت نمایم که آفرینش های هنری بدون توسل به خوشتن - داری ، تجسم یافته اند . نگشته از این مطلب ، فاکت به مثابه شاهد است . شاهد اصلی ضرورت است ، تا در محکمه حضور داشته باشد . از کامیابی دست - رهنز نباید نتیجه گرفت که رهنز بهترین وسیله پیروزیست . ما میتوانیم تفاوت کم که پیروزی - رهنزان نتیجه همبسته گی ، ثبات و صداقت آنان نسبت به یکدیگر است . هنگامی که رهنزان بفنا - گامی رویرو میشوند ، ما علت آنرا در همبسته گی و بیای اتفاق آن ها نمیجویم ، بل در جبر و ستم و برهم

زدن قواعد اخلاقی توسط ایشان جستجوی کنیم که در برابر دیگران مرتکب گردیده اند . اگر تاحری ، نخست سید زیاد می بود و سپس غسی می شود . ما نمیگویم همه کسانی که غسی اند ، از بول سود میبرند . ما فقط میگویم ، هنگامی که تاجر بول میا - ند و خست ، خود دار و احتیاط بود . سپس غریزه ، بولد ارشدن ، برایش حساسی بودن را می آموخت . هنرمندان با استعداد نیروهای واقعی محرکه دنیا ، با خود استند . این جا برای بوالهوس شدن جایی وجود ندارد . کار معنوی ثابت و سنگین در آن - حکم فرماست . انسانهای با اراده ای که یک گام هم از اصول زنده گی خود انحراف نمیکند ، به ندرت یافت میشوند . همه ما زنی کالی به سوی کمال تلاش میکنیم . و تا در بلندای هدف نرسیم ، توقف نمی کنیم . عمران چیزیک عظمت و شکوه

دارد ، به عقیده ما به تحکیم پرنسپ های معنوی کمک میکند ، نه به انحراف ما از آن ها . استعداد هنرمند در آفرینش و ی نمایان میگردد ، نه در اشتباهات آن . سازنده ی ایجاب میکند ، تا فرایز سرزنش گردد . هنگامی که آنان بدون مجعنه ، به ویرانی و خرابکاری میپردازند ، برای آن که به حقیقت دست - یابیم ، باید از احساسات خود جلوگیری نماییم . مگر وقتی میخو - اهیم به دروغ باور کنیم ، جلوگیری از آن سودی ندارد .

از ما میسرند که :
الهی توان در وجود یک انسان ، قابلیت ، آفرینش زیبایی و پیروزی را تکامل داد ؟ سرانجام ، گا و و پلنگه یک جا برای آب نوشیدن طرف یک جوی میروند ؟

پاسخ ما این است :
نه ، هنگامی که گا و و پلنگه بزرگ میشوند ، به آب نوشیدن طرف یک جوی نمیروند . جوجه پلنگه با گوساله بازی میکند . اما پلنگه جوان بالای گا و حمله میکند ، به این سبب گا و از آن میگریزد .

حاصل کامل زیبایی باغلیان غرایز و لگام گسیختگی آرزوها توانایی

ندارد ، میان اینان تضاد آشفتن

ناید پری وجود دارد .

ممکن بگویند :

((تضاد آشتی ناید بر برای جی))

به عنوان مثال از ویشوامیترا

یاد آوری شویم . او دنیای خود را

در مبارزه با الهیت بنامود . دنیای

او زاده خشم و غرور بود . بدین

لحاظ با دنیای الهیت پیوند

نیافت . او که در انزو و اهرج و مرج

زنده گی میکرد ، توانست جهان

خود را عیار سازد . سرانجام در

رنج و عذاب هلاک گردید و این رنج

و عذاب را برای دیگران نیز روانید .

غریزه لگام گسیخته ، ما هیبت

متضاد با جهان الهیت دارد . او

با جهان ماحول خود در تناقض

است . خشم ما ، به سان حرس و

از ، همه چیز را به شکل تحریف شده ، آن میبید : کوچک برایش بزرگ ، بزرگ ، کوچک ، و گدرا - ابدی جلوه میکند . و چیز ابدی اصلا از دایره توجه وی خارج - است . هدفیک در برابر خرسه ما قرار دارد به اندازه غیر قابل - ملاحظه بزرگ جلوه میکند و حقایق بزرگ جهانی ، آفتاب مهتاب و ستاره گان را میگوید ، زمانه ان دارد و بدینگونه بالهیت در - تضاد قرار میگیرد .

آرزوی لگام گسیخته ، ما را از مسیر طبیعی زنده گی باز داشته و او را از میسازد که به دور یک نقطه بچرخیم . روان ما به سان اسپر دام ، به دور یک نقطه جرم میزند . تلاش دارد تا همه داشته های خود را ، قربانی دهد . و آن چه بیگانه است ازین ببرد . عدد در همین بیهوده گی چیز زیبا را - مشاهده می نمایند . به بندار من ادبیات اروپا از همین پرواز - دیوانه و اغرایزی حاصل ، الهام برداشته است .

مگر برای ما این نمونه قابل تقلید نیست . بل جلوه ی از کمبود ی و حتی فساد است . بسیاری جهیز هایی که مورد پسند افراد تنگ نظر است ، به نظر افراد دارای پیش و وسیع مردود و بی اهمیت جلوه میکند . به هر شکلی که غریز میرما زیبا و بزرگ است . اولد تها ی را که در زنده گی دیده ، ستایش میکند ، مگر شکوهندی بی کمر می رایش سرگذاشت ، یادیده قدر می نگرد . شاهان هند ، بسا معارف گراف برای خویش کاخها - بی ساختند . و چشم از کوخها و باشندگان آن برداشتند . باا - لمقابل . مردم غیز رنگداری آن کاخها نکوشیدند . ما با زمانده - های هنری را حفظ میکنیم که بسا خیر الهی مفتخر استند . حتی اگر آن ها برای ما غیر قابل حصول باشند . میان خیر و زیبایی ، میان ویشو و لکشی تعادل کامل وجود دارد . این عقیده به گونه پنهانی در همه تمدن ها وجود دارد .

بدون شک زمانی فرا خواهد رسید که اغراض از محور زیبایی دست بردار خواهد شد ، و حسیات او

طب مجله...

بقیه از صفحه ۴۸)

میگرد از دوحی ممکن است دست به خود کشی نیز بزند. مجموع این علایم از طرف شب شدت پیدا میگردند.

در صورت بر سامات مزمن بیمار گاه گاه هر صد اهائی متهم کنند. تعداد بد کنند و غیر را می شنود. کم ممکن است چندین ماه و یا سال دوام کند، شخص رابطه خود را با خود واقعیت های بیرونی آن قدر از دست میدهد. ۳- هذیانات سوءظن در الکولک ها:

نزد شخص یک حالت ترس واضطراب از اثر موجود بیست دشمنان خیالی و تعقیب شدن بیمار به وسیله آن ها موجود می باشد، این گونه اشخاص هر نوع حرکات و حرف های دیگران را نوعی دشمنی و یا تهدید به خود تلقی میکنند، این حالت ممکن است چندین ماه دوام کند. این حالت غالباً در بیمارانی که بیشتر از ۴ سال دارند و شخصیت شان به صورت آشکارا از اثر الکل تغییر کرده است، به وجود می آید که همیشه همیشه به یک بد گمانی

دایمی تبدیل گردد و مشخصاً به هیچ نوع استدلال و آریه شواهد و اسناد نمیتوان از این بد گمانی هذیانیش منصرف ساخت. ممکن است یک مرد معاص به این بد گمانی هذیانی خانم را دشمن خیالی خود بداند داشته و او را تعقیب و حتی آزار و اذیت بکند، معمولاً این حالات با ناخوانی جنسی نیز یکجا می باشد.

۴- بیماری کورساکوف (Korsakov): که از اثر الکولیزم مزمن به وجود می آید و علایم روانی طوریت که عملیه دقت و وظائف حافظه به اختلال دچار گردد و تشخیص orientation

بقیه در صفحه ۹۵)

الکولیزم مزمن به وجود می آید: این گونه اختلالات Psychoses در مرحله دوم و سوم الکولیزم مزمن ایجاد میگردد که از بعضی اشکال عمده آن تذکره بعمل می آید:

۱- Alcoholic delirium عبارت از یک حالت هذیانی حاد بود و یکی از اشکال شایع سایکوز الکولیک است، این حالت غالباً چند ساعت و یا چند شبانه روز بعد از قطع حالت نشاء به وجود می آید و به صورت آنی و حاد تبارز میکند، علایم آن در شروع به صورت تشوشات خواب شبانه، بیدار شدن از خواب با یک حالت ترس و اضطراب، بی سر موازنه گی، عرق زیاد، دلبدی، استفراغات، رعشه و حالت متوجه حش و متعجب می باشد، بعد از آن بی خوابی زیاد شده و بر سامات به شکل دیدن حیوانات از قبیل موش، پشه، قانعوزک و سایر حشرات و حتی حیوانات عجیب و غریب به وجود می آید. تمام این علایم از طرف شب شدت پیدا می کند و شخص در یک حالت تعجب شده روحی و حرکی قرار می داشته باشد. در این حالت مرض شخص هم برای خود و هم دیگران خطرناک بوده و ضرورت به محافظت جدی بود قهقی داشته و باید به زودی به شفای رسانید شده و تحت تدابیر قرار بگیرد.

۲- (برسام یا Hallucination) یک حالت اختلال در ادراک است)

۳- Alcoholic Hallucinosi بر سامات درین اشخاص به صورت حاد و یا مزمن به وجود آمد میتواند که در صورت حاد به شکل شنیدن صداهای تهدید آمیز و متهم کننده می باشد، شخص الکولیک این صداهای را می شنود بدون این که واقعاً صداهایی وجود داشته باشد، شخص درین حالت به اضطراب شدید، ترس، پراس و ناامیدی دچار می باشد، برای نجات خود فرار میکند، به دفاع از خود مقابل دشمنان خیالی

مردانگی، مهربانی و شوقید رخشد. زرق و برق و تنوع رنگها، بیجا به نظر می رسد.

در منظومه (تولد خدای جنگ) (اشیوا) در برابر (اوما) که نذرانه تحرک را در سیمای دیگر انجام میدهد، قرار داده میشود. شاید و آنکه بشناسد زیبایی شایسته گی، جوانی و دارای خود را، به او با پیشکش میدارد و در جواب چنین میشود:

((من فقط ماهیت معنوی فرمان روای خود را می بینم)) برای (اوما) همین کافیست که احساس خوشبختی کند در محیط معنویات ضرورت بر تقسیم زیبایی و نازیبایی پیدا میشود.

آن گونه که پیدا است، خوشی حقیقی از درک درست حقیقت زاده میشود. در این نکته عالمترین زیبایی نهفته است. اما حقیقت را در کجای این جهان نا آرام یافته میتوانیم؟ به بندار من حقیقت را در جای میتوانیم یافت، که در آن ها روح مادر تلاش رسیدن است. چیزهای تعدادی که از برابر ما میگذرند، اهمیت سایه را دارند، آن ها هیچگونه خوشی را از پای کرده نمیتوانند، زیرا ما آن ها را به مثابه چیزهای ناپایدار و زودگذر می بینیم. داشتن یک دوست برای ما خیلی مهم است. برای آن که او برای ما عبارت از حقیقتیست که عیناً وجود دارد.

در ذهن، هفتامیکه دارای دو ست استیم آرامش بیشتر را حس میکنیم. کشور یگرمی غیر از کشور خودمان را در نظر میگیریم. این کشور برای ما فقط یک مسأله جغرافیاییست، مگر مردم آن حاضر اند، تا به خاطر کشورشان زنده گی خود را قربانی نمایند.

و در این راه، مرگ را با بیانشی گفاده میزند، زیرا سیمای حقیقی آن را شناخته اند. دانش، شخص نادان را به هراس میاندازد، مگر برای دانشمند، عرضه کننده سعادت است. او همه زنده گی خود را وقف دانش میکند، با دست یافتن به حقیقت، ما خوشنود می شویم. اگر خوشی دست ندهد

بقیه در صفحه ۶۶)

را رها خواهد ساخت. در آن دم احساس، بی حیایی نمیتواند کرد. هنگامی که او در صفای غیر قابل بیان است، در سطح نیاز است اگر زیبایی را از هوا و ارض از جدا نسا زیم، آن را به دست آورد. نمیتوانیم. انسانی که از درک ناقص و پراکنده رنج میبرد، بالای خود حاکمیت ضعیف دارد، او توانمندی نمی نشانند ن عطش خود را ندارد، بل هنوز او را شعله و تر میسازد. یک چنین در کسی تشنه گی را فرو نمیشاند، اما اشتها را میسوزاند.

بدین لحاظ تعدادی از فیلسوفان مشهور می دهند که از زیبایی باید دوری جست. آن ها راه ربه سوی غنای روح می بینند و هوشدار می دهند که در این راه باخت وجود دارد. اما حقیقت این است که باید، برای درک مکل زیبایی، در وجود خویش خوشن داری را، پرورش داد. هدف برهنه نیز در همین نهفته است، نه در خشک ساختن بیهود روح.

از من میتوانند بپرسند: ((برای چی و بر مبنای چی ضرورتی باید کسب کمال کرد؟)) درک این مسأله مشکل نیست و برای چی انسان کار میکند و علم می آموزد و برای چی حسی زیبایی به وی لازم است؟ پیش از آن که به جواب اینان بپردازم، میخواهم به این نکته درنگ نمایم که برای چی زیبایی وجود دارد؟

هنگامی که ما به کمک حواس، زیبایی را در میابیم، به نظر ما خیلی آشکار می خورد، در این صورت میان زیبایی و زشتی، مرز روشنی پیدا میشود، ولی هنگامی که زیبایی را با هوش از زیبایی کنیم، بین این دو مفهوم خطی را رسم نمیتوانیم کرد. وقتی چیزی قلب ما را میفشارد، آن قدر شاید ما را جلب نکند. پایافتن هم آهنگی درونی میان آغاز و انجام، اصل و فرع و جزو کل، خوشنود می شویم. آن دم اهمیت بیشین ربه زیبایی برونی قابل نیستیم. مفهوم خیر، کرانه انکار ما را هنوز بیشتر وسعت میدهد و زیبایی و زشتی را از میان حذف مینماید. چیزی که دارای خیر است، زیبا جلوه میکند و جای که در آن نور خوشن داری،

دلیپ کمار...

بقیه از صفحه (۵۳)

آیا شما میدانید که بسیاری از بنده‌گان فلما، دلبسته کسی و علاقه مندی بسیار زنی نسبت به شما دارند؟ من فکر میکنم که تماشایی به چنان هنرمندی نگه میکند که از والایی مظلوم و توانایی هنری برخوردار باشد که بازم شما این شایسته گی را دارید. در این رابطه میخواهم بدانم تکیه گاه شما چیست؟ شما کدام مواصل را در این دایره، مؤثر میدانید؟

— بسیار حرف هایی وجود دارد که در حق من درست نیست و آن را استوار به حسن نیست و لطف ویژه شما میدانم، ولی در خصوص تماشایی یک حقیقت وجود دارد و آن این است که شما شایعی حق دارد هنرمند طرف علاقه خود را انتخاب کند. تصور من این است که هنرمند رکار کرد های یک هنر پیشه مقرون به آمال و اندیشه و تصور و خواست یک بننده باشد، به همان بیضانه مورد نظرس قرار میگیرد.

اما به نظرم باید کار کرد یک هنرمند، با منطق، همراه باشد تا قلم با تماشایی منطقی برخورد کند.

هر فلسی که تهیه میشود، مجرد است و ولی وقتی به نمایش گذاشته میشود، ارزش نهایی آن مشخص میگردد. یعنی قلم در ارتباط با بننده گان، ماهیت اصلی خود را آشکار میکند، زیرا در همان وقت مورد تحلیل و ارزیابی با قریظ و انتقاد بایروس و قضاوت قرار میگیرد.

دقیق ترین کارنامه بی شک قلم، این است که باید تماشایی چو راه هنرمندی کم باشد، با خود حرکت دهد. برای این کار، هنر

پیشه باید بسیار تفکر و وقت کند. من فکر میکنم درست نیست برای تصویر نمودن یک داستان عیناً موه مو از آن برداشت شود. اگر چنین کاری رایج کارگردان یا یک هنر پیشه انجام میدهد، ارزش کار هنری از میان میرود و صرفاً تکرار یک کار ادبی خواهد بود که نباید به عنوان یک فرآورده هنری آن را انجام داد.

کارهای هنری به دنبال کار های ادبی و بر اساس آن، پی میبرد. ولی این کارها باید با ظریف ترین اندیشه ها و بهتر بدیهه پردازها صورت گیرد.

آیا شما فکر میکنید یک داستان باید چیزی جدا از یک فلم باشد، در حالیکه فلم به اساس همان داستان، ایجاد شده و به کار گرفته شده و هستی پیدا نموده است؟

— کاملاً درست است، فصل بندی یک داستان با میکانیکس بندی یک فلنامه کاملاً از هم متفاوتند. در فلنامه ها باید تمام داستان، دیگرگون شود و همین دیگر گونیست که خواننده داستان، وقتی به حیطه بننده فلم، قرار میگیرد و همه جریان را نیکو میداند، تازه متوجه میشود که حرکت ها فرقی کرد مو مطابق حدس و گمان او با مطابق آن چه که خواننده ویا شنیده است، — پیش نمیرود. به نظرم، این حالت برای بننده جالب است که محتوی داستان را میداند. و لیس در جریان فلم افزون بر محتوا و سیر داستان چیز های تازه و یکر و نوری را می بیند و حس میکند به طور مثال از فلم ((مخل اعظم))

یاد میکنم داستان سلاله مفلول راهم مردم میدانند. اگر رومانی، زنده گی شهنشاه اکبر فلسی تهیه میشد و افزون بر آن چیزی در فلم وجود نمیداشت، دیگر فلم ((مخل اعظم)) به شهرت امروزی نایل نمیشد.

اما پرورش یک داستان عشقی آن هم در حدود تضاد های عمیق اجتماعی، آن همه یافس گری و باغی گری یک شهزاده به خاطر یک عشق آتشین و نشید های پر از فر و اند و وسوسه و گداز پایه قوی رجحان و سرریز را نسبت به تابلوی ادبی و تاریخی بنانهاد و همین سبب شد که در روان و احساس بننده گان نفوذ کند و قبولیت را به وجود بیاورد.

— برادر یوسف صاحب امتیاز و ظهور شما در فلم هاروی هنر پیشه با خود، آموزش های دارد که هم هنرمند و هم نقاد و هم بیننده، به سهم خود، از آن بهره گیری و سود جویی مینمایند. بازم تکرار میکنم، این توانایی را به کدام ویژه گها منسوب مینمایند؟

— اکثر فکر میکنم که چرا به کار هایم خطاب (استایل دلیپ کمار) یا ((مکتب دلیپ کمار)) داده اند؟ در حالیکه من تحصیلات اختصاصی در تمثیل ندارم، فلم های زیادی هم ندیده بودم، زیرا قیود خانوادگی در برابرم، چون در نوجوانی وجود داشت. صرفاً در وقتش به مکتب تحصیل میکردم گاهی فلم های انگلیسی را به مانسان میدادند. در همان وقت محسور هنر نمای ((کاری گرانیته جمیس استوارت، کاری کوپر، پیتی دیوس انگر دبرگمن)) که هنر پیشه گان روز بودند، گردیده بودم و یادیده، تحیر به هنر نمای آنان نگاه میکردم و هوس میخوردم کاش منم مثل آنان باشم، درنگ میکردم که اینان چو گونه در این قالب ها ظاهر میشوند. این تفکرات برام در سال بزرگی شمرده میشوند برای این که در تنهای با خود بدون این که

کوشش کنم ((کاری گرانیته)) باشم، نقش او را مطابق شرایط ماحول خود تمرین مینمودم.

من تصور میکردم مادر بهر استه در حالیکه این تصور تجربه را با لای یک کوچ انجام میدادم. به خود تلقین میکردم. همین کوچ مادر است به این تلقی که اگر زنی باشد که مادر نباشد، بر افس حکم یک کوچ را دارد.

من میگرستم، واکنش نشان میدادم، جمله بافی میکردم و به این طریق خود را مقرون به ارزش ها و خواسته هایم مینانتم.

هدف من این بوده که به خود تلقین کنم، این یک حقیقت است و در برابر حقیقت، باید واکنش نشان داد.

با این که شما و تماشایی در برابر کارهای هنری من چو قضاوتی دارید به یک حقیقت اعتراض میکنم که تا هنوز هم اگر نقش دلداری و شیشه یی را دارم و یا فرزند یک مادر بیوه است و باید یک گناهکار، در همه این احوال ذهن من، حقیقت را نمیداند. میدانم این یک حرفه است. میدانم یک وظیفه است. آن روز موفقترین هنرمند خواهم بود که با تامل وجود احساس کنم که همه چیز حقیقت است.

این شیوه کار بسیاری از هنرمندان سینمایی هند است که حتی استیثوت را تامل و سنجند تحصیسی هم دارند. ما به این نوع بازی های بازی تکنیکی خطاب میکنیم ولی باید از تکنیک خارج شویم و وارد جهان احساس و هیئت گردیم.

آیا چو گونه میتوان بازی تکنیکی را از بازی با احساس تفکیک کرد؟

— برام مشک است که در این زمینه کلیدی به شما تقدیم کنم. شما یک فورمول را در نظر بگیرید: مثلاً من در فلم ((گنگا اور جیانا)) در نقش یک دهقان بیجه ناخوان خوش قلب و معصوم ظاهر شده ام

رویدادها، اورامان و باغی
سرکش میسازد. و کس آن، در
لم ((مخل اعظم)) نقش یک شهزاد
... عهد مغول را به دوش داد
... شما در نحوه ادای کلمات
جملات، رست ها و حرکات
و خورد ها و کس العمل ها، هم ها
باید های هر دو فلم، بارها نگاه
شید و همی شویید، هرگاه مشاهدت
ما و قرینه های همگون در هر دو
نقش سراغ نمودید، میتوانستید
ناطمانه حکم کنید که سبازی
تکنیکست، ولی اگر تفاوت های
موافق به مقتضای حکم شخصیت
بازی میباید، در آن صورت تر-
دیدی ندارید که گفته شود بازی
با احساس انجام داده شده است
در این جامنظور از بازی با
احساس، فرو رفتن در قالب
شخصیتست که هنرپیشه، نقش
آن را بازی میکند.

همچنان، نقشهای مرا در-
فلم ((شکس)) و ((کراما)) و ((کرانتی))
روی همین نورمول نتیجه گیری
مایید.

در این اواخر پس برهنه گی
یک بخش ضروری فلم ها قبول شده
است. آیا شما سکس را در فلم ها
بخش ضروری میدانید؟

این بلای بد زمان، شرایط
و مدت قرن نیست که مادران، -
زنه گی میبایم. دادگاه فرانسه
در قدم نخست و بعد از آن دادگاه
سویدن، برهنه گی را مجاز
دانست. و ما مثله که در همه
سایل نقالی میکم، این بلای
کلتور و هنر را در دوره کلتور
اصل خون راه دادیم.

ولی باین این است که عده-
داران امور، باید در این قسمت
راه اعتدال را در پیش گیرند و -
تجاریزی انتخاب نمایند تا کلتور
و هنر، هند که هر کهن دارد و تا
هنوز از مسیر خون منحرف نشده
است، دچار اضمحلال و باشدگی
نشود و به یک سخن: برهنه گی
امروزی سیمای هند، قاسوس
کلتور و رسم و هنر مردم هند
نیست.

حالا راجع به خودتان...
شما که اهل پشاور استید، بد نیست
خودتان از زادگاه روزهای کو-
دکی تان صحبت کنید.

میگویند انسان وقتی در
برابر دشواری قرار میگیرد که راجع
به خود صحبت میکند. من شنیده-
ام ما وابسته گر خیلی دیوانه
بامرکز ملاطین غزنه (یعنی
غزنی افغانستان) داریم.
این حرف ها، در ذهن از آن جایی
حک شده که وقتی کوچک بودم
از پدر بزرگ می پرسیدم: خورشید
چی گونه طلوع میکند؟ و وقتی
که غروب میکند، کجا میرود؟ چرا
چنین و چنان میشود؟

حتما ۶-۷ ساله گی
در چنین یک حالت بودم میگویم
از غزنی استم ولی نمیدانم، چون
ندیده ام.

آن وقت حرف ها و قصه ها
روایات و رویداد ها را میشنیدم
از آن جمله یکی هم این که ما از-
کجایی و چی گونه آمدیم؟ در آن -
اوقات ما، در ((الادالان)) -
زنه گی میکردیم کوچه ها و خانه
ها و طرز زنه گی و معیشت مردم
ماحول ما تا هنوز چون تماشا میبینم
و گویا در ذهن باقی مانده است.
ولی همه این خاطره ها
زایش نیست، بل احساسات
و در قالب واژه ها نمیتوان آن را
ادراک افاده کرد.

شنیده ام شما شاعر و نو-
یسنده هم استید. فلم ((گنگا
اورجنا)) را خود نوشته اید؟

شاعر نیستم، ولی بسیاری
از کتابهای شاعران هندی و -
پارسی را مطالعه و اشعار
آن را به حافظه سپرده ام. من
کتاب های حضرت حافظ، سعدی
جامی، مولانا را خوانده ام و همیشه
میخوانم. ولی در فلمنامه ها تصرف
نمیکنم، البته به اجازه ایچا د
کران آن ها.

منظور از ترجمه شعری شما
فراهم عشق و رزی ها با همتر گویم
دوست داشت های شماست که

چی گونه این سوز و التهاب را با ز
تاب میدادید.

من دوست داشته بودم و -
دوستم داشته بودند. فکر کنم ها
به هیچ وجه جایز نیست، ولی
یگانه کاری که کرده ام این است
از عشق و دوستی کسی سو استفاده
نکرده ام. من دوست داشته-
ام و با او دوست داشتم. در هر حال -
با کسی به همراه داشت و صادقانه
بود که خاطرات خوبی از آن ها
در ذهنم نقش بسته است. به
هر صورت حرف ها، فراوانند
این حرف ها ممکن است برای من
حتی تکرار نشود و بخش باشد، ولی
میدانم دیگران فرصت شنیدن -
ندارند. شرایط عصر امروز کاملاً
استثنایست. انسانها در رویا -
روی با مسائل زنده گی، به ما شن-
های میمانند که فقط باید کار کنند
و در حرکت باشند. این به خاطر
آن است که امروز دنیا دنیا یی،
تحول و دیگر گونیهاست و همیشه
برای هر کس، نعا، راههای
بهرتر و برتر دارد، اما متأسفانه -
سفاهه تاجا، استیلا کرده ام،
در این اواخر، بسیاری از مردم
ما ((پس میست)) و یا ((من -
گرا)) شده اند. به همه رویداد
های به نظر سطحی نگاه میکنند، در
همه احوال دیگران را مسوول می
خوانند بدون این که فکر شود در
این مسوولیت پای هر یک شریک
است.

در هر موضوع زنه گی، اگر
نا درست باشد، خود را نیز شریک
در مسوولیت بدانم. مثلاً اگر در
نقش هنرمندی ناموفق جلوه
کرد، قصور به کارگردان احال میشود
در حالیکه چنین نیست.
شعایکی از علاقه مندان -
خاص موسیقی استید در مورد موزیک
امروزی چی نظری را قائم میکنید؟
وقتی صحبت از موسیقی
به میان میآید، ناگهان ذهنم
به سوی همان موسیقی اصل سنتی
و یا موسیقی کلاسیک منعطف میشود
آن موسیقی اصل، ظریف و نفوذ

کننده است که در تار و پود انسان
رخنه میکند و لذت میبخشد و تطمیع
میکند. من بنابه همین طرز پند -
پرش در فلم شخصی خود ((گنگا
اورجنا)) یادست توانای استاد
نوشاد علی، موسیقی را از ایه
کردم که همه اش سنت ها و اصالت
های موسیقی ((پس)) را داشت
برای این که مبتنی بر اصول و اساس
ساز بود، کای نبود، آمیزه یی
نبود، ادغامی از موسیقی آن جا
و این جانی بود. موسیقی هندی
بود و خالص بود.

ولی امروز یاد هر روز قابل
مقایسه نیست. امروز در دایره
موسیقی هند مخصوصاً در سیمنا
اصالت کمتر دیده میشود. نسل
جدید، یک نسل بیگانه با صو -
سیتی اصل شده اند و این یک
مسوولیت است. مسوولیت در برابر
هنر اصیل، در برابر هنرمندان
سنتی، در برابر فرهنگ برهمنی
کشور...

چیزهایی به عنوان (شعر)
در آهنگهای فلمی ماسروده میشود.
ند که من معنی آن ها را نمیدانم
مثالی مآورم:

در یکی از فلم ها آهنگیست
به مطلع ((جی جی جی))...
اگر وقت شود این آهنگ نه به
موضوع فلم ارتباط دارد، نه به
بازیگران و نه با لفظ و معنی قابل
پرداخت.

به نظر شما بهترین فلم
خودتان کدام است؟
شما نظر خود را بگویید؟

به نظر من همه... ولی
((مشل)) برازنه ترازه است
بسیار مشعل بهترین فلم منست
در پی چی گفتنی ها می
دارید.

چون قدری به آثار -
سعدی آشناستم، بهی از آن ادیب
بی مثال را میخوانم:

دل زهر گشتن بهر دین
گرچه گفتارش بود در دین
با این تک بهی فقط از شما
تشکر میکنم.

و حید امید: از موسیقی...

بقیه (از صفحه ۱۶۱)

و درست زمانیکه وحید امید در میان انبوهی از افغانها و خارجی ها در تالار بزرگ باگروب میراث شوروی کسرت میدهد و تنگهایش باز رسا می شود او را در اینجا هنرمند ناقد اندیشه و زیبایی شناسی خوانند و ابتدال هنری را به او نسبت دادند سرودها را اینطور قسری از نشوات در بین عده بی از - (تصور کنید گان در مورد هنر مند ان) بجای کشید که ترس بزرگ اخلاقی را از هنر و وحید امید به مثل ها بوی دادند - اضافه از یکسال گذشت و آن قدر سرودها در موردش بود که حتی دوستان هنرش نیز نتوانستند از او دفاع نمایند چرا اینطور شد؟ مگر این انگیزه نبودن غیر قابل انتظار نیست؟ آیا آنانیکه غرب گرای بی مورد (۱) دسکری (۱) و (۱) و (۱) بودن را به وحید امید نسبت میدهند همانها نیستند که هنوز از جهانی بودن خالد آرمان منحنی گهوارهست نمیر یک همه دنیا بی خبر اند و حتی شنونده اش نیستند؟ وحید امید کیست؟ از کجا آمده؟ کجا خواهد رفت؟ از کودکی هنرگوش کردن موسیقی را فرا گرفته بود بعد راهی در برنامه های اطفال را می پیمایند بود و در نوجوانی سال ۱۳۰۲ اولین آهنگش را تقدیم کرد، علاقه، بازی و

استعدادش شد و روانه تحصیلات عالی در رشته موزیک به اتحاد شوروی گردید - اولین سبلی درخواست جوانش این بود که در انجا مقامات دپلماتیک افغانی گفتند حالا افغانستان به هنرمند نیاز ندارد برو تخیل بخوان، او تخیل تراکتور را در دانشگاه کارگری خواند و راه - استعدادش را تعقیب کرد و با بسطار جنجال دروس موسیقی را شبانه دنبال میکرد - کسرتی امیداد تا آنکه توجه وزیر کلتور آن کشور بهنگام را بخود جلب کرد، به بسطار مشکل دوباره اجازه اش دادند تا موسیقی بخواند و شامل مدرسه آواز شد و شش سال نهاد روس آواز خوانی و نوشتن موسیقی را میزد بر یکسال دروس شبانه موزیک و سه سال کار پراکنده فراگرفت استعداد مناسب برای آهنگ های اپتیراد را دارد، حتی این امر که کش کرده تا آهنگهای بی به زبانهای خارجی هانیسز بخواند -

با تصور اینکه گفته های ناگفته دارد و دهه دیدارش را میزدیم و در منزلش از من پذیرایی میکند نهایت مختصر و صمیمی است داشته های خوبی از کسرها و دیگران ها وریل های موسیقی دارد، وقتی از میلودی ها و انتخاب سبیل موسیقی اش میبرد - بادقت میگوید - لطفاً از این طریق به همه

برسانید که من آغازگر موسیقی استراد در کشور نیستم، قبلاً احمد ظاهر، عارف کیهان، و گروه های هنری مانند چار برادر کارهای آغازگرانه بی را انجام دادند و من به مثابه ادامه دهنده این صداها (هدم صدای استر - اد است) به میدان آمدم، العلم بزرگ از موسیقی فلکلور ما دارم، و وحید این صدا را ادامه خواهد داد، در او توان سبزشیدن و شکستن زیاد است از حرکاتش و از اداهای مطبوعانه اش میباید که او را با با میلودی ها و صدای استر از زنده گی میکنند -

اندیشه اش را من برای اینکه چرا استراد را ترجیح داد - میروم پاسخ قبول خاطر را میبایم -

((شما شاید متوجه نشده باشید اینرا که لسان دری مایکی از لسانهای شیرین نصیح و آرام است و گره خوردن این لسان با موسیقی همانطوریکه بارچه های کلاسیک و غزل را دلبز میسازد، آهنگین ترین سرود های موزیک استراد را میسز بدید میآورد با توجه به پیشینه کار عملی ام که بهتر است آنرا یک نوع تجربه بنام دریانتم که در موزیک استراد نابترین اشعار و تصنیفهای دری قالب هنرمندانه خورده و اثر هالسر هنری را بدید میآورد، گاهگاه برای خارج ها این تصور میداد که من ایتالوی میخوانم اصلاً تصور را نمیکنند که بپزند لسانی ما با آنکه های موزیک استراد اینقدر عمیق باشد چه تنها زیباترین میلود - یک ترین لسانها، لسان ایتالوی قبول شده موضوع - انتخاب موزیک استراد نخست علاقه و استعدادم سپس اینکه بالاخره بدیده نوید پرفتنه شده هنر موسیقی است میباشد مگر کی نمیخواهد با ادای آهنگ های استراد، لسانش، کلتور

و استعدادش را که سبهای هنری ملتی در آن نهفته باشد به همه جهان نمایاند؟

بباید چنین ارزیابی کنم که چرا یکده کشور های متحد امروز هراس استراد دارند کافغانستان را در سطح خود ببایند؟ چرا در تلویزیون های خارجی - زیاد تر آهنگهای ضعیف را نام - پیش میدهند، گوشه های سرد زنده گی را تصویر میدهند -

اینجا سوال انتخاب رای - رسالت مندی هنرمندانه و در - نظر گیری همه نیاز ها و حتی کاستی های هنر امروزین ما را گذار می شود، بالاخره بدیده نو هنری را باید فراگرفت و به گذشته و اتعاً هنری احترام و جای والا و در شایسته دانست

اگر استعداد کلاسیک خوانی را میداشتیم شاید کلاسیک میخواندیم ((

- خود را در برابر شنونده های خارجی چی گونه یافتند؟ - آنها به علاقه مندی برنامه های ما را دنبال میکردند، تکرار میکم که لسان دری شیرینی و فصاحت میلودیک دارد و برای آنها سخت دلبز است))

- آهنگهای دری تا آنرا میزد پرفتنه یا خارجی را؟

- ((موزیک استراد را میزدیم برای علاقه مندان موسیقی استراد هر مطلع و آهنگ لطف خاص خود را دارد))

- در حلقه های یکمده منتقدین و یکمده ارزیابی کننده گان حرکات و هیست های باصطلاح غربی، دسکو و رویایی ما با نا به شمانست داده میشود و در مورد لباس ها و رنگهای تان نیز چنین مفکوره بی موجود است آیا تایید میکنید؟

- ((تشویش از اینست که تفاوت های آکادمیک جایشان را به تفاوت های تقریباً بی اراده و لفاظی عوض میکنند، و تقی

میخواهم استراده بخوانم، آیا دوستانیکه حرکات را و لباس را انتقاد میکنند چه نظر میتوانند بدهند که باید با ادای آهنگ های استراده و جاز، لباس ملی بیوشم و رقص ملی کنم؟

آیا در آن صورت لباس ملی را به تسخر نخواهند گرفت؟ و تنبیه میخواهم برفضای هنر موسیقی بیافزایم، چرا رنگ اصلی و شیوه اصلی ادای همان سبک را بکار نباید برد؟ من میدانم که حرکات لباس، آهنگهای و صدای مورد توجه همه نیست، همه ذوق علاقه مند آن را ندارند، و من هم نمیخواهم خود را بر همه تحمیل کنم اما گاهی مخالفانم با طرح های کاملاً هنر گویانه شان ایجاد فضایی نامطمئن را در هرصه بازتاب هنر موسیقی استرا نکنند، این بدیده نو هنری است همانطوریکه تاحال همه بدیده های هنر موسیقی را هنر رابه سرزمین وطن باز کرده این بخش نیز آمد نیست نه وجد امید و نه دیگری میتواند خود را ناجی این امر بداند بلکه ذوق ملت و علاقه مندان استراده آورنده موزیک استراده خواهد بود هیچ تشویش نیست که با آمدن موزیک نواخلای اجتماع به فساد بگراید جهانی وجود دارد که استراده را هنر شناخته اند، مردمانی وجود دارند که استراده را گن رول و برگ را هنر گفته احترام میکنند، فدراسیون های مسلکی اینها را هنر گفته و هرگز راه یابی این هنر رابه این یا آن ملت و سرزمین محفوظ و محدود نپنداشته اند. شما شاهدین عینی خواهید بود که آینده نزدیک در سرزمین من و شما بزرگان ستارگان رولان موفقی و موزیسین های تاب استراده بر اشتیک (زیبایی شناسی) جامعه خدمت خواهند کرد و این نه به آن معناست که خدا نخواسته جای کلاسیک را میگیرند بلکه بروکس در جنب

کلاسیک استراده خواهم داشت با همین لباسها و رنگارادها و رقصهاییکه امروز جامعه را به ابتدالی بودن آن تلقین روانی کرده اند.

- خوب آقای وحید وقتیکه کسرت تلویزیونی تان سال گذشته از طریق تلویزیون نشر شد شما به کشور نبودید و درست بعد از اولین بار نشر آن تصویرهای مطبوعاتی کوبنده صورت گرفت، انتظار داشتید؟

- بلی، انتظار داشتم -

درست است که مدتی در کشور نبوده ام، اما بالاخر با جامعه خود خوب آشنا شدم، به این هم آشنا هستم که باید بدیده های نو و یا شیوه های نوچه پر خورده های صورت میگردد، اما راستی فکر نمیکنم در نشریه های دست اول کشور کسانیکه خود از موسیقی نمیدانند، همه تلاشهای را نادیده گرفته آنرا ابتدال هنری بنامند.

من ملی آموزش کافی ام در هرصه موسیقی که تا سطح ماستر تحصیلات دارم، خوب فرا گرفته ام که کدام حرکات و رقصها در کدام حالات و آهنگها ضروری است. بگذریم از همین طریق بگویم که صرف آنهاییکه فقط میخوانند و احساس شان با آهنگشان به بیگانه باشد نمیتوانند حرکت کنند، در غیر آن وقتی احساس در آهنگ دخیل است نمیتوان به تفاوت ایستاد شد و آهنگ رابه بهننده تحویل داد و همگی بی حرکت خود را بالا بکش تحمیل نمود.

فکر میکنم شما مراتبید خواهید کرد که در موزیک و آنهم استراده نباید سردی تفاوت بود در غیر آن ارتباط روانی ملت را با خود نمیشود احساس کرد. پس دریافتم وحید جان که شماره استراده را تا آخر ادامه خواهید داد هرگاه باز هم علیه تان ادامه دهند؟ آیا آنرا بجهت یک رقابت منفی وضعیف

میدید یا در برابرین تفاوت میایستد یا ایستاده گی را - ترجمه میدید؟

- (اگر ده نفرم شنونده ام باشند باز هم خواهم خواند.)

- در این سبکی که شما بعض گرفته اید هماهنگی کمیوز و شعر را چگونه میبایست، آیا در انتخاب شعر چه ضوابطی را مد نظر میگیرید؟

- (دوست دارم در آهنگهای اصل مطابقت و همسانی کمیوز و شعر و تصنیف صادق باشد.)

- به نظرتان وضع کنونی موافق استراده در کشور ما چگونه است؟

- (دوست عزیز نمیخواهم با ابراز نظرهایی مطلق و یا کوبنده یا موضعگیری های سالم و نامقدور اندر این باب ابراز نظر نمایم، راستش از ایجاد سرودها و فوفا های نیمه راهی خوشم نمیآید و نمیخواهم در این راه مشهور شوم، با آنکه تحصیلاتم و مسلکی بودنم این اجازه را به من قبل از دیگران میدهد، اما

عوامی عینی تقریباً رشد بطبیعی هنری را که همه میدانند و کاملاً قانونمند است نمیخواهم دوباره از راه نسبت دادن به فرد و گروهی به ملت بنمایم، جای بس سرور است که مجله سیاهون گیرنده همه نظریات علاقه مندان ابراز

نظرات و ملت باشادی و سرور راه شان را برای حرفت یا هنر مندان شان از طریق یافته و تضاد میکنند، بالای خط کار همه هنرمندان میشود حساب کرد و نمیخواهم حتی یکی شانرا هم انتقاد کنم، اینکه کار من نیست بلکه کار است از من تاملت هیچ (منی) و هیچ (تسو) نباید در این باب مخالفت کنند.

من نمیخواهم برای گرفتن کربد ملی اینطور ابراز نظر نمایم، بلکه میخواهم از این طریق به بررسی شما جواب ارائه نمایم.

- که هنوز جواب اصلی را -

نگرفته ام.

- (بلی و جواب اصلی این است که سخت جامعه جوانان را نیازمند موسیقی استراده احساس میکنم، آنها میتوانند دوستان خوب من باشند و تنبیه گاهم باشند، و تاحال میشود باطمینان گفت که حتی کارهای خلم را در این هرصه به علاقه مندی بدیده اند، باز هم میگویم آینده نزدیک ما گروپ موفقی رقص و آواز استراده خواهم داشت، هرچند همین حالا هم گروپ گل سخ موفقیانه تبارز کرده.)

- وحید جان! مگر شما تصمیم دارید مشهور شوید چطور؟

- (مشهور شدن را همانانیکه

میخوانند و در برابری علاقه مندان منظر میکنند دوست دارند با آنکه یکمده در ظاهر میگویند علاقه مند شهره شدن نیستند شاید هنر مشهور سازد اگر هنرمند باشم و شاید هم بی هنری لم مشهور سازد اگر بی هنر باشم.)

- و آخرین پی آمد کار هنری تان چیست؟

- (من مواد مکمل برای یک کسرت تلویزیونی دارم و همینطور مواد پرکننده خلاقهای کسرت پار سالم را نیز دارم که بعد از موقتاً نشر خواهد شد.)

- در خانه تان کی ها با شما زندگی میکنند؟

- (آنها با من با آنها دوستانه زنده گی میکنم.

- آنها کی هستند؟

- ما دم که خودش در -

شعبه تیاتر و تمثيل را دوست دارد تلویزیون کار میکند، بدم خواهم شعله استیور است برادرانم؛ نواد و همراهم.

- کار هنری تان را دوست دارید؟

- (دوست دارم و مادر و

خواهرم منتقدین خوبی هستند.)

د (۲۷) مخ پاتې

که د جا د خېښې مسئله وي نو
سالم ته ورځي چې په دې جرگه
کې شريک شي. دې د خبرونکي
پهلوان دې پورې سرې تېره
قناعت ورکوي. په بحث کې د تاثير
اثر په دې نه ليدل کېږي او په
دېن تندي د هرچا خبرونه غږ
نيسي. د خپلو خپلوانو او شيايانو
توس ته هميشه ورځي، او بې
تکلفه معاون دي. کم وخت
چې کله زيات ملحد شم نو خپله
راشي اوراته وايي: کاله خبر
دې وي، دېن دې قيمتي شونه
دې وينو چېرې چې شته
بنگاري. هميشه په دوستانو
گوزي او بې واره ورځي او د جا
تگ ته نه گوزي. چې بلانې نه
رامې نوزه هم نه ورځي دې.
خپلا لاتو زلمی نه دي. د دوستانو
ناسته ولاړه ورسره زياته ده او
هرڅوک چې د بڼه خوي خريد اړا

دې.
عالم خان ماته خواب راوړلې
اوزه بې وغوښتم اوراته وي ويل:
چې کاله ته پوهنې ي ماد څه
شي د پاره راغونښتي بې ما ورته
وييل چې عالم خان کاکا هرڅه
امرچې وي آماده يم. ده ماته
وييل چې کورنۍ کې مې نور خلک
هم شته چې زه بې سالم تـ

ولېم. سالم زما زوي د پور حيا
خښتن دي شايد که دا خبره زه
ورته ياده کم ماته به وشرمنځي او
حال پراته ونه وايي. ما عالم خان
کاکا ته وييل چې په کيسه مې لنډ
پوه کړه چې کيسه څه ده. عالم
خان کاکا د سالم بلا راته وييل
چې کم وخت چې د سالم مسود
ژوندي وه ما ورته وييل خداي دي
بڅښي چې سالم بموان دي، په
خپلو خپلوانو، دوستانو او شيايانو
کروکې سترگې وگوزوه او يا که چېرې
په سالم پوهنې چې دده کوم
کورته د خېښې د پاره ميل دي او
د چاکوښې خوښې دي چې ورته
خېښې وکړم. خو په همدې ارمان
کې لاړه او د ارمان بې ترسره
نشو. نو کاله بچيه ته مې راوغوښت
ښتي چې په سالم بموان پوه کړه
او د دې خبرې خواب تري واخله
زه به په انتظارم. ما عالم خان
کاکا ته وييل چې کاکا (پلرونه
چې زامنو ته وده کوي نو زامن
پوښتي، زمونږ په کلې کورکې خو

دا رواج نشته څه چې کوي خپله
اراده عملي کړه او د اکا رسالسم
پورې څه اړه لري. عالم خان -
کاکا راته وييل ته ښه وايي خو د
هرچا نظر بيل دي زه کولی شم
د اکا وکړم او سالم ته د دې درصا
نه پرته د چالو وکارم او په دې
يقين لرم چې هغه پوهه چې سالم
ته خداي ورکړه ده دې به په کې
هيڅ ونه وايي او زما ارادي -
احترام به وکړي دې حق شناس
زلمي دي خزړه د اکا نه کم زه
حتا د ده رضامعلوم او بيا د اکا
کوم. ته به ورته په دېره ښه وجه
دا خبره ياد وي، وگوم کاله
چې څه کمال لري که نه، نسوم
خو دې بچيه کمال دي او ماته
د سالم په شان گران بې ده.
خبره تمامه کړه او د پوره کې ورسره
ناستېم. زما او دده خبرې
نر پور وخته پورې روانې وي.
مونږ د وار و خبرې پداسې حال
کې وکړې چې هيڅوک نه و و او
يوازي د مجلس ياي ته ورسيد.
وخت پوره شو ما ورته رخصت و او -
خيست او لاړم. په ليارکې په چرتو
سرشوم او په پورې فکر لاهوشوم
په لوي سندر وگرځم شو چې دغا -
پري بته بې نه راته محلويد. ما
ته په کله دې چرت کې د سالم بڼه
خوي مخې ته ودرېده چې دده
د خوي او اخلاقو سره سم د چالو
ورته وکارو، او دې راضي وي.
ايا هغه جلی چې مونږ بې ورته
نور او پوه ده بې قبوله کړ وده
د ارزوسره سم په همدې رضامند
حاصل کړې شي؟ دده د مسود
په شان به دخلکو قدر دانه وي
که نه؟ نه چې داسې محاي مسو
بڼه ونه ښوښي چې د گلاب د
زوي کانه ونه شي چې خبره
خو مره رسوا بې ته ورته اورنډي
وچې خبره... بيا به مې فکر
بلی خواته لاړ چې دا خبره غټ
مسئوليت لري که ښه شوه څو
ښه او که نه پوه ورځ به د سالم د
لوي گيلې سره مخامخ شم او راته
په ويايې چې دا خېښې خواته راته
کړي وه، زه په بيا د گيلې بمقابل
کې څه وایم. ايا د خبر سرسري وگوم
نه داسې نه ده بلکه دې خبرې
ته په اهميت کتل به کار دي بيا
په مې وييل چې څه چې وي وي
په (مخه قسمت ته به بې حواله
کړو. خو دې خبرې به اجا زه

راکړه او بمان به راته بد ښکاره
شو. او بمان سره به مې وييل چې
سالم درباندي د بمان نه د پسر
گران دي د دوست سره غداري نه
ده بنگار. د ژوند خبره ده کمېښ
نه دي چې زلمی شي او وي غوږوي
د پلار خبرې به بې راد مخه شوي
پښه نيولي به شم، چې څه وکړم!
په چرتو، چرتوکې خپل کورته
ورسېدم او د دې خبرې د پاره مې
گود رلته و. چې کم وخت چې زه
سالم وروڼم نو خبره ورته د کيسه
معايه شروع کړم ته چې راته څه
نشي. بيا به مې وييل د زلمو
همد ارزوي، او سالم د همدو
زلمونه وچې په دې خبره خو -
شحال شوي واي. زه هم د پوهه
جاله کې ناستېم چې د وتلو
امکا به بې به آسانه غاري تـ

ممکنه نه بريښېده. د هرچا په
کورې نظر واچوو او د خپل فکر
نيولې مې وغلخو چې بې مې را -
ونيو. او د خيال د نياکې به هيڅ
لاست نه راغله. بمان سره مې
فېصله وکړه چې مشوره ښه شې
دي په دې کې به د نورو دوستانو
نه هم سلا واخلم. او غوښتو چې
پوهاي شي نو پوهه ترې جوړ شي
د ا به مې زړه کې وگوزېده چې
د دې خبرې سلا مشوره د کلي
سپين ز يو سره ښه ده. د دوي
فکرونه باخه دي تجربه لري او د
هرچا کورونه ورته معلوم دي. کله
به مې بمان سره وييل چې د کلي
سپين سرې ښې وگوم دي -
پورې به دې خبرو کې بلدي دي
زياتره خېښې د دوي په وسيله
کوي. چرتونه نه وه دلې، دلې
راته پرتول. عالم کاکا په پوهالم
چرتو اخته کړم. ليار راته ورکړه
شو. د اکا بې د اوسد پاره -

په ښود او بمان سره مې فېصله
وکړه چې په دې سلا سماعت او پوي
ورځي خبره نه ده. عالم خان سم
خواب غواړي په دې کې به
پوره غوږوم او غوږونې به
چرت ووهم. شپه شوه د شپې
مې بمان سره سوچ وکړ چې اوس
د هرې خواته خاطر جمع يم. او په
هرڅه د فکر نيولې زغلولې شم نو
اوس به د فکر نيولې ته څنگه لښته
ورکړم چې کورته ننوت او پوي خور
ته مې وييل چې ناري راکړي زه
نن ستومانه يم او بده کړم. ما
ناري وکړ او لاړم خپل کت کې
خپلا شتم. د ختوسره فکر راغی
چې د دې خبرې چرت ته وهه
دا خبرې تولې آسانه دي. پور وار
خو په سالم يوازي بمان پوه کړم.
ما د دې خبرې د پاره مناسب
وخت لټوو. چې په کم محاي کې
سالم وگوم مخکې دا خبره د راز -
خبره ده او بايد په راز کې مې
سالم ته رسولې واي. ماته به
همدې چرتوکې خوب راغی او -
ويده شم (خوب مې وليده چې
ماسره گټ شمير ملگري دي او -
اراده موکړه چې د نورگل د پور
ته روان شو. تول غز نري، او
خالدي لاسونه غوږوي، اخږد -
نورگل د پورې ته ورسېد و نورگل
کورکې نه وو. مونږ پوښتنه وکړه
چې څه شو؟ نورگل د پورې بيا
يسته باغچه لري په باغچه کس
جمعوي گلان کړلي دي او لسور
رنگارنگ گلان هم شته نورگل د -
گلانو بوټي او په کول دلته مسو
دي بيا کړ. مونږ سلام واچوو
نورگل سراجگه کړ. نورگل د -
تياکو د جلم مېلې د پورې تياکو د
استعمال په وجه بې آواز سرگه
شوې دي. سترې مې موسره

ميراث

وکړه او کښېناستو پوښ ته موکتل
آخر خبره ما ياده کړه. چې نور -
گل مونږ راغلي يو ستا لسور د
عالم خان کاکا زوي سالم ته غواړي
ده په برگه آواز وييل کومه لور!
زه خو غولونې لرم مشره بې (بدي
ده د دې خبرې سره بې وييل
چې (بدي) مې ورکړه. آواز بې
برگه ووزله په دې آسانه خېښې
حيران شو ناڅاپه مې تېکان وخور
گوښ چې ويده مې او راوښ شو.
ما شکر ووست او بمان سره مې
وييل چې خدايه شکر! چې خوب
وو او د الاغوره په خوب کې به
نورگل واوځم. شپه سبا شوه
سبا ناري وکړ او د سالم ليد وته
مې ليار لټوله او خبرو ته مې بمان
برابرو. ښه شپه چرت کې ناست
مې چې گوښ له ورايه سالم يوازي
راوړان دي د پور خوشحال شو او
زړه کې مې وگوزېده چې محجب
تصادف چې غواړي نوري واورې
سالم راژنډي شوزه مخې ته ورو -
جگه شو. روضېر مو سره وکړ او -
کښېناستو. زه باخېدم چې چاي
تيا کړم ما کورکې د سالم درا تگ
وييل زه او دې دوه خوازه -
دوستان سره کښېناستومان سالم
سترگو ته کتل او ورته به خبرو شوم
سالم به ماته حيران وکتل سالم
پوه سرې وو د سرې د خبرې نه
بې هرڅه معلومول. ماته بې وييل
کمال روکيه (څه د زړه کې گوزي
ما ورته وييل هيڅ! سالم ووييل
نن بل شان ماته گوري ما بهانه
وکړه ده راته وييل خبره به پتوه
څه دي اوږدې دي، زموږ -
شحال شو، چې حاجت پاتې
نشو. چې زه د خبرو مقدمه
کښېنېدم. په دې کې چاي راغی
ما چاي پيالې کې واچوو او جرگه
شو او دده مخې ته مې کښېنېد

تجربې خاوند دي د زماني تودې
سرې بې ليدلې دي په هرڅه
پوهنې. هرڅومره سخته خبره
چې وي او سخته غوږه وي دې بې
برانښي ماته فضل هم معلوم وو.
دې هم ښه ملگري دي. په -
لار کې مې فضل هم بيا کړ او -
بمان سره مې پوهاي روان کړ
او نيخ د شريف ماما پري تـ
ورسېد و. شريف ماما به کورکې وو -
خواب مو وروښه راووت. شريف
خان ماما د قېم اوولس سپينې پري
دي، ښه منلې سرې دي. مونږ
سره بې جوړ په خپروکې لا وکورته
ننوت او ناري بې راوړ. زه او -
فضل کښېناستومان فضل په توله
کيسه پوه کړې وو. ناري مو وکړ
شريف ماما، ماته وکتل اوراته
وي ويل چې کاله ليار دي غلطه
کړې ده څنگه راغلي، ايله، بيله
ما ورته وييل څه وکونا چاري ده -
کارونه پورې دي زه د خپلو مشرانو
په قد پوهنېم خو... شريف ماما
مخ راواړاوه چې کاله فضل دي
څنگه راووستلې پوي خوله سره -
بنگاري نه، فضل وييل بنگاره شو،
ماما سترې به دي کړ و زمونږ شا
سره او د دې خبرې دي. او -
او دې، او دې کيسې لرو. -
شريف ماما ويل هرکله راشي هره
کيسه چې وي خداي به بې آسانه
کړي. مونږ مجلس برابر کړ او -
دري په درې ناست وو. بسل
هيڅوک نه وو ما ورته وييل چې
شريف ماما عالم خان کاکا خوښي
دي غواړي سالم د پاره چې ته
بې پيژني په همدې شاوخوا کې
خېښې وکړي. تاته به سالم نه
وي معلوم شريف ماما راته وييل چې
زه سالم ښه پيژنم. د سالم صفونه
د هرچا په خولو کې دي. سالم
خو مره چې نوم بې سالم دي -
هغو مره بې د ماغ سالم دي به
همغه انداز بې وجود سالم دي
عقل بې سالم دي ناسته ولاړه بې
راته معلومه ده به کورکې کې به
ښه بمان مشهور دي. لنډه دا
چې د خو ويلو پوهاي به کې نشته.
ما ورته وييل ښه نوچې داسې ده
په دې برخه کې فکر وکړه عالم خان
ما ته خواب غوښتي دي شريف ماما
د پنځ فکر خاوند دي هرکله بې
تد بېر کاوه په هرڅه پوهيده به
خبرو پوهيده، په جرگو پوهيده ي
مسائل فېصله کوي د پورې سختو

خبرو لاجو غوښتي پرانيستي شي.
شريف خان لږ شپه فکر وکړه
او وي ويل چې کمال بچيه هرکله
کې چالاکي نه ده په کاکا موسس
مسائله ده دې کې غوږ به کړ
دي. خبره چې دې ماته را وړه
نواوس معلول وکه چې زه به دې
خبره کې پوره غوږوم او شاوخوا
بې سترگې وگوزنم. بې بې پري
دي خو... په کار کې تڼي -
پري دي خو خبره ترمن پوري ده
بايد کله قد مونه واخلوته چې
پښه مو وښوښي. مای خبره
ور بېرکړه او د تڼي شپه د خوب
کيسه مې ده ته هم وکړه ده پور
وخندل نوراته وي ويل چې د
داسې خوږونه خوابيد هېرته -
واخلو اگر چې تاد دوستي به
لحاظ زيات چرت او سودا، وهلي
ده. بيا هم پښتانه واي چې غوا
خو نه ده چې خرڅه بې کړ و زه
په بمان سره ښه فکر وکړم او تاته
په خواب برابر کړم او بيا به د وار
عالم خان ته ورشي خوښه ديده
زه او فضل بې قانع کړ و مونږ نه بې
پوره درې ورځې مهلت وغوښت
چې په درې په ورځ به د شرف
ما ما احوال اخلاو دده سره
په پوهاي عالم خان ته ورغوچي
د عالم خان خواب ووايو.
ما او فضل د درې بې ورځې
انتظار وسته چې درې ورځ به
کله رارسېږي او داني پورې به کله
اوو. مونږ د وار د سالم په
خېښې خوشحاليد و. چې د پوه
زړه پورې دوست کومو ودان شي
او د انتظار په مونږ د وار د پسر
اوږد شو. بالاخره درې ورځ را
ورسېده او د همدې سره سم زه
او فضل د وار د شريف ماما کورته
وخوږيد و ما بې ليارکې فضل ته
وييل چې فضل خداي دي خبر
کړي، سودا مې زياته ده چې
شريف ماما مونږ د چا په کور کې وي
فضل وييل: خبر دي وي د زور کار
خو نه دي مونږ يوازي خواب -
اخلو سالم روکې او يلاړې خبروو.
زه او فضل به خبرو خبرو د شريف
ماما کورته ورسېد و شريف ماما -
همدې سره سم زمونږ انتظار وسته
شريف ماما خپله د پورې کې ناسته
وو. سترې مې سره وکړه -
مونږ کښېناستو. زړه مې بې
واره درې، درې کاوه او شريف
پاتې به (۱۲) مخ کې

میراث

خان ته موکل جی شریف ماما به اوسعه وای د خبرد پاره مو بهانه لئوله . مطلب معلوم و . په دې وخت کی شریف خان غز کسر د مجلس سکوت یی مات کړ، وې ویل : کمال بچیه ! مادري وړمې مهلتد دې د پاره وغوښت چې په نژدې کلی اوباندوکی اوهغو لویو کلاکوکی سترگی وگرځم اوبیا لږ لیرې نظرواچوم زه په دې نژدې باندوکی موفق نشوم . لږ شپه چوپ باتی شو ، زما خيال راځی چی خبره تمامه شوه . البته همد ا جواب وو . بیایي محان - خبرو ته جوړ کړ اوبخ یی راځو اوه چی د سین هغه غاړه په هغه لویه کلاکی چی دمطاحان کلسی ورته وای پخپله دمطاحان په کور کی می درک کړي دي .

عطاحان درې زامن اویوه لور لري . مطاحان خپله د پوره اعتبار خاوند دي په کام کی هم اعتبار لري او زامن یی لا پوره روزلی دي . د دې خبرې په اوريدو لږ د واره پرخوشحال شو . زما خپل فکر د دې بیا پوښه کړولو باندو غه پل خوا حرکت نه کاوه . په دې نژدې بیا پوښی ماته داسی کور معلوم نه و . دمطاحان کور د دې خپلوي خپینی د پاره پوښاسب راته ښکاره شوا . په زړه کی مې د شریف خان ماما په پوهه آفرین ووايه او شریف خان نه مو زیات تشکر وکړ . خبره مو غوښت کړه زه اوفضل د واره په باخیدو .

۱- ازه مو واخیسته چی سالم ته خبر یوسو او بیایي پلار خبر کړو . زه اوفضل په پوره جالاکي لار د سالم مېد اکر ، اود شریف ماما کپه مو ورته وکړه . ده هېڅ ونه ویل مونږ پوه شو چی چوپ والی په رضا دلالت کوي . بیایي پلار ته ورفلو . عالم خان لکه د زخمی مارغه پشان پیدا ناست وو . او زما انتظار یی وسته د واره بهی مونږ ولید وراپاخیده راته وې . ویل چی کاله زمانه پدې وې سترگی غلور کړي وې . ما ورته ویل چی عالم خان کاکاد اخوڅه آسانه خبره نه ده . ما ورته اول د سالم بهی د شریف ماما اوفضل اود خپلو چرتونواوهغه د خوب کپه توله پیلان کړه . ناڅایه یی سر را پورته

شول ، هرڅه خلاص شول . مونږ د جرگی د مشر خبرد اعلان - انتظار کاوه ، او ټولو ورته کتل . په دې وخت کی نواب چی د جرگی مشر و دمطاحان ته وویل : عطاحانسه پوره معافی غواړم د کوم مطلب د پاره چی راځی یو پرته هغی می پخوا تر دې خبر کړي یی ته پوه سړي پیسی چی غور ، لور کور کی ورسیني نوبیایي خلک غواړي ، غول کی کور کی نه ساتی . مونږ راځی پوچی ستا لور عالم خان زوی سالم ته غواړ وستانه رضا ده که نه ؟ دې چوپ شو . نواب د جرگی مشر ورته غز کړ :- چی عطاحانسه څه وای مونږ جواب غواړ وجرگی په گډه غز کړ ، هومونږ جواب غواړ و باید چوپ باتی نشی پوخه غوږ وایه ... لیسار هم لیري د مرځکی سین دي باید جواب درنه واخلو . کور کی دي سلا کړي ده که نه ؟ دمطاحان وویل ، چی تاسو درانده خلک یی د کام مدران یی ، ماته مو د داسی سړي په برخه کی پیشنهاد کړي دي چی زه یی ردولی نشم . زه څه ووايم زه په کور کی پوه لور لم ما خپل لور چی ((ازی)) نوم یی د عالم خان زوی سالم ته ورکړه ، د جرگی د خوشحالی په رسم پوځو د زوی وکړي . عطاحان ((هوکه)) را کړه او مونږ رخصت شو . مونږ په لیسارونه پوهید و پخوانو هرڅه ویل عالم خان ته مو ((هوکه)) وروپه په کور کی آواز خیر مشوه .

هر کور کی د دې خپلوي خوشحالی وه . په لږه موده کی د ستال واخیستل شوا و د واده ترتیبات و نیول شول خپل خپلوان آشنايان د وستان راخوښتل شول اود واده مراسم و نیول شول . د ولس دود سره سم دمطاحان د لور واده خلاص شوا و ناوې د عالم خان کورته راغله . سالم خوشحال معلومیده په دې چی خپینی یی پنه لاسی کی شوي و .

زمانو ل جریان تر پاملرنی لاندې وه . صد و مونږ جرگی ته راخوښترانځی . واده ته مو راخوښت معلوم نشو . خپله سالم وړی چی زما واده ته راشه ورسره قبوله یی نکړه . د خفگان موجب هم معلومه نه وه صد و د پسر متعصب انسان دي اود پخوانی سالم سره جوړه نه وه . صد و د انا د تونږه خاوند دي د رنگه هم تود دي همداسی یی زړه تور دي په محان د پوځوکی وهی خپل پېشن برابروي خو . . . چی بیا - یسته شمخود د هغ چی خلک ویني خوي یی ویني د پوځ سړي دي په کلی کور کی ښه گذاره اود خلکو سره ښه چلند نه لري . ماته فضل ویل ، چی کاله صد و په دې خپلوي د پرخفه دي اولکه مارتا وځي اود سالم په پخوانی اعتبار اوبه کام کی په زیات محبوبیت هم راضی نه و چی په کور کی کی دي د پوره محبوبیت ولري . په همدې وړمکی د خدای کاروه د سالم پلار ناروغ شو پراختیایي زیاننده جابه ویل واده کی ستو - مانه شول په ویل له نظره شو کارونه ټول د خدای په اراده تر سره کړي وځ په وځ خرابیده د سالم د واده د وې میا شستو تیري نه وې چی عالم خان ممر شو . د عالم خان مري ته هم صد و رانځی دعایی ونکړه . په ولس کی خوله په خوله خبري گوزیدي اوماته هم هرڅه رسیدل وای ویدل چی د صد و قهر وځ په وځ زیانځي اود سالم د وستانوته هم گواښ کوي . ما پوه وځ فضل ته وویل چی صد و تیر د پوځي پده خوځی کله ((ازی)) نه وه غوښتی صد و خولن کاله پخوا واده کړي دي . د ابده رد ویل دایه څه به فغه دي خبر معلومه ده که نه ؟ فضل راته وویل د هغه عادت دي بد انسان دي یی شرمه دي په هېڅ نه شرمی یی بیایي دي ، لږه بیایي د اچی د دې ټولو سره سړی غلند دي هېڅوک ورته ښه نه وای ناسته ولاړه یی د پوځو تنو . . . سره ده چی ته یی پیژنی د صد و نورو پیژندنی د پاره حاجت نشته صد و اوسالم د تره زامن دي او -

هميش يې موجه سالم ته گواښېږي
سالم د صدود سترگوازي دي .
په ولس کې دده په محبوبيت هم
خوښه وه . شپې ورځې تيريدې
يوه ورځ فضل راته وويل چې کماله
عجبه خبره مې اوږدلی ده او -
چرت وري مې ته به هم لږ پيسر
خبرې که نه ؟ ما ورته وويل خبره
دي وي په راته وويل خبره خوښه
دي پد ايد بخت صد وواي اوږه دا
خبره د هرچانه اوږه په اول کې مې
اعتبار نه راته . چې هرڅوک دده
ست د نېمن لري چې خبرې زياتې
شوي زړه مې تنگ شو . صد وواي
چې د پيسر ارزوي ترسره شوه چې
عالمې خوښ شواوږي يې سالم
پوږني دي ؟ پرې به يې نغږ دم .
بې مرغه به رانه خلاص نشي
اوس مې واردي بنده به يې راته
پاتې شي اوتول مال اوجايد به
بې راته په ميراث پاتې شي ما ورته
په تعجب وکتل اوږته مې ناخبره
وويل ((ميراث ، ميراث)) ده وويل
هو ! ميراث مهات د سالمې کسې
مخې ته ورديده اوږه دي ويره کې
ولويدم ، چې که چيرې رشتيا دا
کار صد ورکړي د سالم بل هيڅوک
نشته ! صدود پوره هستي خاوند
دي خو پدې تنگ نظري انسان -
دي ديد وپاي په کې نور نشته اړه
د دغې خبرې به اوږد لود پرځفه
شم او چرت ، چرت کې مې عطا -
خان ، زامن يې قوم يې رادمخه
شو چې صدود د اجراء تونکي کي
کله به مې فکر د صدود بې رحمې
خوا ته لار ، چې رشتيا خونخوړ
انسان دي . دا اوزي ورځ پورې
په ولس کې زياتيدې . صد وپسې
معايه به محان مغرورانسان دي -
دا خبره يې د هيچانه نه پتوله
برالا لگياؤ ، چې زه سالم يې مرغه
نه پرېږدم . د صدود شاوخوا خلکو
چې له ده سره يې ناسته ولاړه
ده دا ورځ له خدايه غوښته اوهر
کارت يې لاسونه ټکل . ولوکه د
په مظلوم ((سالم)) انسان وينه
بې گناه توبه شي . دا خبره صد و
اودده ملگروته يې تفاوت وه چې
د صد و لاسونه دي د پوښ گناه
انسان په وينوسره شي . صدود
هيڅ شې پروانه کوله . دا يې هم
زړه کې نه گزندل چې د زمانې
سيره د انتقام په هر رنگه چې وي
واخلي . خوښه مخکې اويا لاس

وروسته ولى هغه سات چدونه
ليده دا ورځ او داساعت ورته
غښتېنگاريد . دا وري ورځې
شپې وي اود سالم د واده اوږه -
ميا شتي پوره تيري شوي وي . چې
سالم يوه ورځ د خپل خسر عطا -
خان تېوس ته لار . د سالم د کور
له په لږه مسافه کې وسين غاړي ته
ژوندي په جبه زاره زمکه کې د لوڅو
پدې لوي ټنگل . په ليارکسې
واقع . دو . اوږه منځ کسې
لري لاره چې د ولس د خلکو د
تنگ راتگ سره جوړه شوې ولىد ل
کيده . سالم د يوحق شناس انسان
په خپل د خسر پوښتنه وکړه اويا -
سپين مهال د کور په لور راوخو -
زېد . کم وخت چې د سين نه
راپورې و ت اود لوڅو ټنگل ته را -
ورسيد اوږه لري ليار د خپلو ملگرو
سره روانو چې ناخايه د ټنگله
د منځ ته د خوتوله خوا پزي -
وشي او سالم وپشتل شو . دده
د وپشتلواوږه په لږ وخت کې زمونږ
کلي ، باندو او کلاگانو کې تپته شوه
اوهرڅوک د سالم د مرگه اووړلو
نه خبر شول . د هري خوانه دود
ستان خپلوان راوتول زه هم راقلم
فضل هم راوړسيد د پوڅوتوسره
منځ په ټنگله روان شواوږه د
بې گناه مري د پاره مويوکتد -
محان سره و احيستونم و چې
د پېښې معاي ته ورسيد ونور خلک
هم رسيدلي وو . د هرچا سره
کونه ليدل کيدل پهکده د پد هر
جاد وست وه . زه او فضل چې وړ -
سيد و د ولس خلکو مونږ د واپرته
په پوره حيرانتيا کتل . مونږ د واپر
ته يې ليار خلاصه کړه سالم پروتو -
د خولې د مخې قاښونه يې د خدا
په رسم سپين خوله کې پرېښودل او
بې لاس يې په سپنه پام يېښ
وه ما او فضل ژر لېحان مې ټينگ کړ
حاضرېنه مې وويل چې وگوري !
خرنگه چې سالم په ژوند خلکو ته
په خندا لاس په سپنه مخامخ کيده
دده بې گناه مري هم مونږ ته په
هغه احترام ، خندان لاس په
سپنه ايښې پروت دي . خواصو
چې د جگړه وامورته نشته زما په
خبره د ولس ټولو خلکو ژر ل اوشملر
بې خپلو سترگوته ونيولې . په شپه
چوپ پاتې شول دده مري مورا -
واخيست اوکوره موراوړ . په انگړ
کې دننه د خوميا شوناوي ((اوزي))

خپل خښتېنه مې پنه زار زار -
ژوندي او پښتې حيا يې د چيخو
مانع گزیده . عطاخان ته عواپ
ورځې عطاخان د زامنوسره راوړسيد
اود خپل ولس گڼ شمير سپين -
پري ، محوانان ورسره د سالم
بې گناه مري د ولس د دود ، -
د ستور سره سم خا وروته وسپارل
شوتول ولس پري خفه وو . د مري
د رپه ورځ وه عطاخان تول ولس
راغونښت وه . سپين زېري -
محوانان تول ناست وو . عطاخان
د حاضر مجلس نه اجازه وغوښته
اوپاڅيده او ناست مجلس ته پسې
داسې ويناو کړه
گزانوړو نواو هنريانو په دي -
تول پوهنې چې د سالم په بې گناه
وينو د جلا سونه سره دي ، قاتل
معلم دي تاسې يې هم پيسه
پېژنئ ، زه صرف د ويره واپم چې زه
خپله لور ((اوزي)) چې د ناوي -
توب جامې يې تراوسه خپلې
شوي نه دي خپل کورته بيا م اود
سالم زمکه ، جايد اده اجارې ورکړم
هرهغه څوک چې د سالم زمکې ته
وړاندي شول د قاتل پيسه
صفت به ونيول شي اود حق او -
عدالت پښتو ته وسپارل شي .
حاضرېنه پياوړا وويل ، پدې معلومول
خبره اړينه فيصله ده مونږ ته
منظوره ده زمونږ ټولو خوښه ده -
مجلس خلاص شو . عطاخان خپله
لور ((اوزي)) خپل کورته بوتله
اود ناوي توب په جامه کې پسې
کونډتون شروع کړ . په دې مجلس
کې چې عطاخان اعلان وکړ د صدور
پاران ناست وو د عطاخان خبرې
صد و ته ورسيدې او صد و ته د
عطاخان په کام کې اعتبار وسره
معلوم وه .
عطاخان اوزامونږ د ((اوزي))
سره پوښتې خپل کورته د تللو
تيا ري ونيوه گڼ شمير سپين پري
محوانان ، سپين سري ، تور سري
د کلي کورنودستان د دوي د -
مخې بې د پاره راټول شوي وو .
کم وخت چې عطاخان د خپلو
زامواو ((اوزي)) سره منځ په
کور حرکت کاوه ، حاضرېنه پخپلو
کې له ورايه د خفگان ښېنگار -
پدي . او پښود دغې صحنه
په ليدلواوښکې تنوولي . د سالم
د کور د روزه تړونامعلم وخت
پورې وتړل شوه . د چم گاونډي

خلکو دي ټولوسره تړوه حده
پوري د خداي په امانې په دود ،
وي ورکوي کاروان سره ملگرتياو کړه
عطاخان د خداي په امانې په
بخت کې ټولو ته منځ راواړاود
دوي د همدري نه يې منځ -
وکړه اولار . عطاخان خپله
لور اوزي خپل کورته بوتله اوپه
اوزي زياته پاملرنه کوله . اوزي
په سالم هم پدې زړه گرانه وه سالم
د انسانانو په قدر پوهيده د هرچا
قدر ورسره وه . د اوزي وروپوهم د
خپل خوږ زيات خيال ساته . اوزي
ددي کورته پدې تازه وتلې وه -
داسې نه معلوميده چې اوزي به
د مېر په پوکړې خوشې تيري
کړي وي . د اوزي زړه په دې -
کور کې پدې پښه ساتل کيده ، وروپوه
بې کوشنې کاوه چې اوزي خفه ونه
وښي . صد و مجبور شوي دي چې د
محان ساتلود پاره پوڅوتو پيسه
محان راټول کړي اوخپلې شومې
نقشې عملې کړي سبا ، بېگناه
په د پوره کې خلک راټول وي . -
جايدونه ، د واپي اوصارف روان
دي په لږه موده کې د جد و پيسا
زمکه دگروي د اراڼي پسې ننوتې
زمکې يې گروشي ، او صد و هماغه
غسې خرڅونه کوي چې ژوند پسې
وساتل شي . داسې پري مجنبي
جوړول خواصاخرڅونه غواړي
په دي تول جريان کې صد و -
قرضدارانود ورځ په ورځ د قرض
داري د ژوند پېښې لاندې کيده
ود د اوزي يې د رڼه ولس . اوزي به
اولاد اميد واړه وه او تېر لوند ما کوله
چې خداي اوزي ته زوي ورکړي
دوي مياشتې وروسته د عطاخان
په کور کې خداي ((اوزي)) ته زوي
ورکړ . تول دستان خپلوان -
دي نوي ميله په راگه خوشحال
شول . خود افسوس معاي وه چې
سالم ژوندي نه وه د اوزي په زوي
بې اکبرخان نوم کېښود . په کور
کې ، ماماگانو ، نيکه پدې گرانو -
اکبرخان د عطاخان کور کې لوښه
د زمانې شپې ورځې په جټکې سره
تيريدې هفتې په مياشتواو مياشتې
په کلونواوښتې د اوو کلونوشو
مېتې ته يې کېښاوه د پنه استعداده
خاوند شو عطاخان د محان نه نه
ليري کاوه چې د جاله خواښان
ورته ونه رسنې . د سالم د زمکو

زنی عجیب...

بقیه از صفحه (۳۲)

بود (۴۰) روز قبل به دنیا آمد.
سوال: این مادر چند ساله است، چه وقت عروسی کرده و فعلاً چند اولاد دارد؟
جواب: این خانم که به یک مایل بسیار محترم وابسته است فعلاً (۵۰) سال دارد، ۴۰ سال قبل یعنی در سن (۱۰) ساله عروسی کرده اکنون دارای (۱۲) فرزند می باشد.
سوال: آیا تمام اولاد هایش سه سال را در وطن مادر سپری کرده اند.
جواب: نه، فقط آن فرزندان که بعد از سن (۴۰) سالگی آن تولد شده اند که به (دو) میرسد و ردوی آن دختر است چنین بوده اند.
سوال: وضع صحنی این مادر چگونه است؟
جواب: بسیار خوب است، حتی همین حالا که ۵۰ سال دارد بسیار محتشم می باشد.
سوال: آیا ولادت های آخرش نورمال بوده است؟
جواب: کاملاً نورمال، منتهی با این تفاوت که درد های ولادی نزد این مادر به جای یک روز و دو روز بیشتر از دو هفته دوام می گیرد و بعد طفلش تولد می شده.
سوال: این کودک آخرش که بعد از سه سال تولد شده اند دارای چه خصوصیتی بوده اند؟
جواب: بله، این کودک کانش در روز اول تولد (۲۰) دندان داشته اند، موهای سرشان به طول ۱۰-۲۰ سانتی متر دراز بوده است.
در بعلوی اینها، کودک در دو ماهگی می تواند بنشیند، در چهار ماهگی چارغوک می کند، در هفت ماهگی می ایستد و در (۶) ماهگی به راه می افتد و هم می زند.
سوال: آن کودک اولش فعلاً چند ساله است؟
جواب: پنج ساله.

سوال: و این دومی؟
جواب: بیشتر گفتم (۴۰) روزه
سوال: وضع صحنی کودکان؟
جواب: این کودکان بسیار محتشم، بنشین و بنشاند و در بعلوی آن بسیار هوشیار و کجکاو است، ثانی استاد عبدالغفار بوده، وال، از محابه، شمشکر، از شمامه شکر که به ولایت ما شریف آورده و همچنان مانند خواننده عزیز!
این واقعه جالب و حتمی باور نکردنی، برای باور نکردنی نبود، تنها جالب بود و استثنای باور نکردنی به خاطری نبود که منطق طبابت می تواند به چنین مسایلی پاسخ بدهد.
به صورت نورمال، فعالیت های تولد و تناسل خانم ها عموماً بعد از سن ۴۰-۴۵ ساله می به پایان میرسد، یعنی مرحله انقطاع طمث یا (Menopause) فرامی رسد و این از بابت تغییرات هورمونی های جنسی و تغییرات مراکز تولد و تناسل مصوب است.
ولی این خانم که توانسته سن ۴۵ سالگی را عبور کند و تولدش را ادامه دهد، آن تغییرات هورمونی که باید باعث ختم کامل زنده گی تناسلی می شده به صورت نیمه تغییر کرده و حالا نه ختم کامل را سبب شده نه تولد نورمال را که در نتیجه باعث ولادت های بعد سه سال شده است.
ولی این که می گانیم این تغییرات چیست، خود این تغییرات چیست و سخن دیگر این که کودکان چگونه توانسته اند از حد نورمال دو سال و سه ماه را بیشتر در وطن مادر سپری کنند و زنده بمانند، مسایلی است که من آنرا نمی دانم اما برای دو کشور محترم ولادی سنایی جای بحث و پژوهش را می تواند ایجاد کند.

مصاحبه فایده

بقیه از صفحه (۳۱)

آن محاکمه شد، او که مرابطه محاکمه روز نیرگی می اندازد، چهره های از او جو می شدم.
۱۶ و ۱۷ لنین و مارکس به من نام لنین را هم در فهرست آورده ام، اما چه محاسبه گری به ملاقات لنین می رود بدون آنکه قلاً با کارل مارکس محاسبه کرده باشد؟
من خواهم از مارکس چند سوال درباره غرض رفتارش نسبت به همسرش ببرم، اینکه نظریه ارزش افزوده درباره زنش چگونه بود؟
این مرد همانطور که یک ارباب ارمیت و با فرمون بایرود اثر -

رفتار من کرد، باز خود سلوک من نبود.
اما نوتل کانت هم چیزهای درباره عدم تاثیر ابراز کرد.
۱۸ مرد بلژی از سها را می دیگر (یک داینامو) من از داد، مکیاولی، مارکو-بولو، هلم تروی، دانت، زکس-ارتر و ریمو، یاد نکردم، فلسف از اینکه از وی تا جایی به انسان بی توجه نشان داده ام چه حبه داشته است، بالین وجود از صمیم قلب ترجیح می دهم، محاسبه ام را با یک مرد یازن از سپاره ای دیگر خاتمه دهم، شاید این محاسبه با گذشتن هیچ ارتباطی نداشته باشد، اما من چندان هم مطمئن نیستم، در طول زمان، هوشیاری انسان به تنها بهتر نشده که خرابتر هم گردیده است، شاید آن من گویم انسانها در آن دایناموها چنان با هوش بودند که می توانستند بدون ناما به دیگر سهارات مسافرت کنند!

دخوبونو کیسی

د (۲۹) مع بانی

من گاه و بی گاه می گویم لا اوس هم دینش می سهاردی، که چی نکل بای ته ورسید نوکرم داد راته وویل: لا اوس و بوهیدی چی مامورین ولی دیر جای خنسی؟
به خیرانی می ورده وویل: مادر یعنی دجای بوشتنه وکره اوت راته د خوبونو کیسی کوی.
گرم داد یوه مانالرونکی خندا وکره اوی ویل:
نه به دی وی اوردی چیس وایی: جای دسری خوب تستوی، اوس نوک جیوی مامورین به دفترونوکی جای ونه خنسی، نو به ریمو، ریمو به د میزونولاسا یاسه ویده براته وی، مامی به رسی دفتری کوچ ته نکه وهلی وه، د سترگوله یاسه می د خوب دوند والی حمر کر، زری بیاله رابورته کره اود جای به غریب می خوب له سترگو والو، زاوه.

قصه های خصوصی من

بقیه از صفحه (۶۵)

روزی از شهنشاه پرسیدم :

— طبیب معالیم داکتر عبادی چی شد ؟

محمد رضا شانه های را بالا انداخته گفت :

— ((منم)) که از خدمات داکتر عبادی بایستی چشم بپوشیم !!

من افزودم :

— داکتر عبادی از خاندان بهایست . مادرش همکار سابق این قبیله

بود . نظریه اعتماد کامل و مهارتش در مسلک طبابت بهتراست که در

دربار بماند .

در واقعیت ، ملاکاشانی ، روحانی بزرگ ایران مستقیماً شورش راعلیه

فرقه مذہبی بهایی ها راه انداخته بود . صد ها بهایی به قتل رسیدند

و منازل شان به آتش کشیده شد . از جمله داکتر عبادی طبیب حاذق

فرقه مذہبی بهایی ها در سال ۱۸۶۳ توسط میرزا حسین علی بنیاد

نهاده شد . از کتاب های میرزا حسن علی حمایت به عمل آمد و در میان

تمام مذاهب بزرگ ، ارجحیت بلندی داشت . کنشیشان ارتودوکس در

ایران منحیت ((رافعی)) های خالص درین میان درخشیدند .

آنان میترسیدند نفوذ و تاثیر شان را از دست بدهند . از این رو مردم را

وقت به وقت علیه فرقه بهایی تحریک میکردند تا آن که حالت خونینگی

پیش آمد ، شهنشاه میگفت :

((در سوال مذہب مانیروند استیم . بایست منتظر بنشینیم تا توفان

بگذرد))

من بدون داکتر عبادی ، زنده نمی در دربار را چندان موافق به

صحت نمی یافتم . گرچه داکتران زیادی در خدمت بودند ، اما من او را

انسان دیگر نمی یافتم .

همه این ها وضع صحیح را منقلب تر می ساختند . در ماه اگست شهنشاه

بیمار و عطیات شد . من شب و روز بر بالینش نشسته بودم . و قش

وضعش بهتر شد ، بنابه توصیه داکتری ، بایست برای استراحت به

سوئیس میرفتم .

خواستم همراه شهنشاه که میخواست دوباره به لیلیه آتش به سوئیس برگردد ،

روانه سوئیس شوم . به تاریخ ۲۷ سپتمبر با شهنشاه یک جا به سوئیس

زنی پرواز و از آن جا به سواری واگون به سوی ((گشتاد)) در حرکت

افتادیم . چند روز به سوئیس ماندم . کشوریک مادر در آن انتظار مرا می کشید .

خودم را به افشور مادرم رها کردم و اشکهایم سرازیر گشت . مادرم با اندوه

واضطراب پرسید :

— چرا گریه میکنی دخترم ؟ چرا تا این حد رنگ بریده و لاغر

باریک شده ای ؟

مادر من حق داشت . پس از عروسی مرانیده بود . فقط گاهگاهی

نامه های کوتاهی عنوانی شان می نوشتم . آن وقت از همه دشواریها و

سختیها به او قصه ها گفتم و مادرم با تعجب به سخنان من گوش فراداد

او از زنده گنی یک شهبانو در ایران تصورات دیگری داشت . من طی

سه هفته اقامت در سوئیس نیروی تازه می گرفتم .

خوشبختانه من احساس نکردم چیزی که تا اندم مشاهده کرده بودم .

فقط بخشی از آن قصه ها بود که سنگین ترین و دشوارترین آن ها به

استقبال منگشته بودند .

ادامه دارد

۳۰۷مین

بقیه از صفحه (۹۲)

— هموطنان میتوانند به ورکشاپ

من — برادران ورکشاپ — واقع

در روزه لاهوری عقب بالا حصا ر

مراجعه نموده بایرداخت پول —

بیشکی فرمایید هندی .

— قیمت آن .

— هر چند آرزو داشتم به قیمت

بسیار ارزان آنرا عرضه بدارم اما از

اینجاکه مواد ساختنی آن مثل —

آهن جادر ، پخته ، شیشه و آینه

قیمت است . فعلا هر کدام آن برای

نزدیک به ده هزار افغانی تمام

می شود .

— و چند آنرا می فروشید ؟

— ده هزار افغانی .

— با خود گفتم : به مقایسه نرخ روز

خصوصاً نسبت استفاده بزرگ و

عطیسی که از این دیگدان ملاحظه

دارد باز هم نرخ آن ارزان است .

— به امید آنروزی که در خانه هر

همشهری و هموطن میهن

آفتابی ما از این دیگدان وجود

داشته باشد با اختراع بزرگوار کشور

خدا حافظی کردم .

طیب مجله

بقیه از صفحه (۸۵)

خود را با وقت و محیط و ماحول

از دست میدهد ، حوادث و جری

یانات را در حافظه تثبیت کند و

در نتیجه شخص این خلاقی حافظ

را با جعل و از خود سازی جریانات

و افسانه ها پرمیکند که به نام

(Confabulation) افسانه

سازی یاد میگردد . یک سلسله

علام جسمی و بعضی نیز با این

بیماری یکجایی باشد .

— Alcoholic dementia

از اترا الکولیم مزمن در بعضی

واقعات یک اختلال پیشرونده

در وظائف عالی دماغی شخصی به

وجود می آید ، وظائف عالیه

دماغی در تمام جهات به تناقص

تنزل دچار میگردد که علام آنها

شکل ضعف و تناقص در حافظه

تناقص ظرفیت ذکاوی ، عدم ثبات

حالت مزاجی و احساسات ، عدم

توجه به سرووضع ظاهری و ناتوانی

در تنظیم مناسبات و روابط با

دیگران نظا هر میکند .

قرطاسیه فروش ناصر سیرتی مجلات و سایر جراید کنسور را

بدسترس شما قرار میدهد . همچنان هر نوع قرطاسیه مورد ضرورت

در وایر و طباب معارف را به قیمت نازل تقدیم میدارد .

قرطاسیه فروش ناصر سیرتی توسط ماشین پمپ اسناد و کارت

بدست داشته شمارا پوین میکند .

نایندگی

قرطاسیه فروش ناصر سیرتی

چوک میر و سیرت

نایندگی

قرطاسیه فروش ناصر سیرتی

چوک میر و سیرت

نایندگی

قرطاسیه فروش ناصر سیرتی

چوک میر و سیرت

نایندگی

قرطاسیه فروش ناصر سیرتی

چوک میر و سیرت

نایندگی

شهر جامع در دکان بود

بی گمان نقش بر زمین میشدیم
نمیدانم چو گونه خود را به خانه
رسانیدم.

آنشب در بستر چندین بار
ازین بهلوی به آن بهلوی غلطیدم
ولی خوابم نبود برخاستم
تا بازم طبق معمول از توفان
آن شب باران، از نسیم خوس
شگوار بهاری سخن بگویم ولی
قلم رنج کشیده ام دیگر به فرمان
آن احساس خشکم در جاده
سپید ورق ها پیش نمیروست
باد مانده گر به نوبت قلم خیره
شدم دو قطره اشک به چشمانم
نخیزد و من از پس پرده نازک
اشک هادی دم که قلم قد کشیده
بزرگ شده، جان گرفت و زبانم
به حرکت درآمد گویا شد و فریاد
کشید:

ای سبک مغز گریزان از حقیقت
من دیگر به کلام هوس های پوچ
تو نمی چرخم، دیگر باگذاشته
های بی و میان خالی ات و داغ
کن، زنده گو خیالی را فراموش
کن.

بعد قلم از دست افتاد در -
جایش غلطی زده با خاست پس
پس رفت به دیوار تکبیر آهسته
آهسته قد کشید و در کالیبد
انسانی فرو رفت، در کالیبد زنی،
زنی که در آن خانه بد نام مرده بود.
نمیدانم خواب بود یا بیداری ولی
قد مسلم این که لبخند شیرین
لبان او را از هم گشود و به آواز -
ملکوتی که هنوز هم در گوش هایم
طنین اندازاست گفت:
آن ورق پاره های دیواری را باره
کن. چیزی در دزد بخوری نیست.
مردم تشنه آب سر چشمه حقیقت
اند برای پس دادن کفاره گناه
هانت از حقایق زنده گر من
وامثال بوده او هم را بدر، شرح
در دزدی و شب زنده داری هسای
مراد آن خانه بد نام بنویس.
آری آن زن همان خانم طلاق
شده من بود.

خشکی به روی مبارز شد، همین
که قدم به درون حویلی گذاشتم
مرد در رابست، بچه ای که در
را به روی ما گشوده بود، در حالیکه
اشک هایم را بایست آستین -
پاک مینمود آن گاه زیر چشمم
به سوی من نموده با آواز بغض
آلودی به آن مرد گفت: چرا
او را آوردی از وقتی که تو بهرون
رفتی مریم خوابیده، هر قدر رنکا -
نشد اندام بیدار نشد، مسرد
باشیدن این حرف باد ستیا -
چگی و ترس اشک را به طرفم
نگریسته گفت: آفتاب خشک شد
مثلی که خانم مریم است -
بر روی آتش هوس که تا چند لحظه
قبل در وجودم شعله ور بود
آب سردی ریخته شد، با صبا -
نیت گفتم: خوب در رابار زن من
میرم زهر خندی زده گفت شما
یک لحظه صبر کنید من هم باشم
می آیم بهرون شدن تان به تنهایی
از این خانه خوب نیست فقط
یک دقیقه صبر کنید من باشم
می آیم و به شتاب به طرف دروازه
اتاقی قطع برداشتم بدون آن
که مرا به آمدن دعوت نموده
باشد و نبالش رفتن خانه می
کنفی بود سوی رطوبت دزد رو
د یواران به مشام می رسید اتاقی

بود که جز یک پنجره کوچک روزنا
دیگری نداشته، در وسط اتاق
زنی بر حرکت به پشت روی کتب
اتاق افتاده بود. مرد به رویش
خم شده صدایش میکرد ولی
آوازی از آن زن بر نمیخاست
از چراغ سپاه تیلی دود غلیظی
به سقف می نشست و نور کم رنگی
نثار اتاق میکرد، چهره زن را
سایه مرد پوشانیده بود و من
نمیتوانستم قیافه اش را ببینم
وضع نکیت باران خانه دل را
به رقت آورد، آن صحنه فلاکت
بار سخت تکام داد به صفت
یک انسان خیر اندیش باید کمک
شان میکردم، آهسته صد اکسردم
فکر سبک ضعف کرده باشم. د اکثر
راخیزم؟ مرد که گویی از وجود
من در آن اتاق بی خبر بود سرش
را سوی دورداده به آواز گریه
آلودی گفت نه لازم نیست اول
بود و... آقا او مرده است هیچ
نفس نمیکشد، همینکه مرد از جا -
پیش برخاست در روشنایی ضعیف
چراغ چهره رنگ پریده زن آشکار
شد، چشمانم از حدقه برآمدند
باهام آن چنان می لرزیدند
که اگر به دیوار تکیه نمیدادم

چرا بدون دروغ...

بقیه از صفحه ۲۲

نتیجه اند که ((در واقع جل در صد
انسانها، حتی اگر نفعت شخصی
شان نیز در میان نباشد، دروغ
میگویند)) پس هر دو جنبه نفس را
در دروغ گوشت.
امکان دارد.

لحظه بی صادق باشیم و از
خود بهر رسم که آیام به کدام
پیمانه در پس بهانه می استیم.
چی قدر به حقیقتی خود مان نیز
اند کی انزود مینماییم و سرانجام
انواع و اقسام گونه گونه بی دروغ -
وجود دارد که هر کدام در جای
خود، مقصد و غرض را بر آورده -
می سازد.

نظر داشت این که خود دروغ گفته
و یاد گرفته های شخص دیگری
دروغ را کشف نمود، و وجدان
و اخلاق ضروری پیدا شده میشود.
متنا: اخلاق و وجدان از کجاست
شروع میشوند؟ کی به خود
جراست کشیدن خط مرزی را
میدهد.

آیا این دروغ است که از انتظار
نیم ساعته، انتظار یک ساعته پس
درست مینماییم، هر چند میز
شخص مدعیست که: من دروغگو
نمیستم.
بروهشگران یونیورسیتی بستین
نور امیکامدعی دریافت ایمن

به زبان می آورند، قلم خیالی می
که در مغز کودکانه خطور کرده، می
تواند واقعیتی را نیز نشان دهد.
آنانی که به سن بلوغ رسیده اند
طبیعتاً میان قصه های خود ساخت
و خود بافته و حقیقت میتوانند فرق
قابل شوند، اما این تفاوت را نمی
شود به کودکان درست تفهیم کرد
با وجودیکه کودکان می آموزند که
وجدان و اخلاق چی استند.
چه برای شناخت دروغی مبدون

میرود، دروغگو دستگیر میشود
جزای میبند و مورد اهانیت و تحقیر
عام و خاص قرار میگیرد.
گفته معروف مردم می حکم مینماید که
هر که دروغ گفت مرتکب سرقت
نیز میشود، و هر که یکبار دروغ
گفت، دیگر کسی به وی باور نمید
اشته باشد.
کودکان هنوز قادر به تفکیک
واقعیت از خیال بردازی نیستند
زیرا آنها هر چه را در فکر دارند

بقیه از صفحه ۱۱۳

صدایی که در خون



و از بنگه چند روزی از نوازش این نگاه های معربان بد و میمانند چیزی مانند درد در چهره اش نقش می بست و ولی بعد می خندید و لبخند زن را با لبخند باغ سخ می گفت، زن خوش بود نزد مادر به مهمانی میرفت، او یگانه فرزند مادر بود، تازه به نزدیکی های میدان هوایی رسیده بودند که مرگ از کیننگاشی بیرون شد، انفجاری رخ داد و فرساده های به هوا برخاست، لبخند بروی لبان همایون خشکید و قفسی بطرف زن و فرزند دید، هر دو وجوه در رخت های قطع شده از ریشه در ریلویش بخون غلطیدند و خیلی تلاش کرد تا فرزند را در آغوش بکشد انگشتانش با انگشتان او قفل شده بود ولی نتوانست خواست به نجات زن بشتاید ولی چیزی به سوزندگی جرقه آتش در قلبش فرو شد خواست

فریاد بزند ولی مثل آن بود که صدایش در زلفای یک جام خشکیده گیر کرده بود، دستهایش چسبون شاخه های خشکیده درخت به دورتش پیچیدند یاره های آهن همچون چنگک آهنین در قلب آرزو مند او فرو شدند زهر مرگ سرا سر وجودش را بر کرد و سوسو فریاد در دناک او برای آخرین بار تا گوش آنانی که دور تر از او با مرگ وزند می پیچیدند می افتاد راه باز کرد، او سپس تا آسمان برخاست و در یوار سکوت را شکست، مادر - کرد که او که یک لحظه قبل گرمی

حرارت زنده می قلبش را بر کرده بود و باروشن جشمش چسبون چلچراغ شب نور قلب شوهر را گرم می بخشید سرد و خاموشی بسا کرد که خویش در ریلویش شوهر سر بهای مرگ گذاشت و گیسوان طلائی رنگ او که چون آشنایی از طلا تا نشانه هایش می رسید چنان در خون تن او رنگ خورد که گویی خورشید را در آفاق سر بریده اند، تن ظریف و شکننده کرد که آنان چون شعله آتش با هیجان بود در طاقتم فرساکج رواست شد و بعد در کار آمد و غلطید و نهال کوچک

وجود او اینگونه ظالمانه شکست محترم اصلی رئیس اداری اتحادیه ژورنالستان ج ۱۰ - برادرش در مورد همایون رازبان میگوید: «مرگ همایون رازبان، خاننش و کودکش داغ همیشگی بر قلب همه نشسته است» همایون هر جا که قدم می گذاشت آنجا را سرور و خوشی رنگ میزد به همین خاطر دوستان زیادی داشت، وی علاوه بر موسیقی به سپورت نیز علاقه داشت مدت هفت سال بوکس رشته (زیبایی اندام) زیاده سرور علاقه او بود تازه کی ها در لیسه موزیک به صفت استاد مقرر شده بود که آن حادثه روانسوز اتفاق افتاد و دوستان او را در سوگ ابدی نشانید (۱۰)

بقیه از صفحه ۱۲

۷-۳ مین اختراع

اهم آزاراتی برآمده به صحن و کباب رفتیم. آنجا صندوق فلزی که روی آن شیشه بزرگ نصب و ریالاتی آن یک آئینه قد نما ایستاده بود توجه ام را به خود جلب کرد. مخترع با استفاده از نور صند به شاگردش پول داد تا نیم کیلو گوشت و کمی کچالو بیاورد. شاگرد رفت و مخترع به توضیحات آغاز نمود و گفت: تا وقتی که شاگرد گوشت را بیاورد، تا فعلاً بختن آنرا ببینید، خوب است درباره ساختن آن صحبت کنیم. این صندوق فلزی دو دیگدان دارد و از دو طبقه آهن جادو که توسط پنبه از هم جدا گردیده ساخته شده است. طوری که می بینید قسمت بالایی آنرا یک تخته شیشه تشکیل داده و در ضلع عرضانی اول آن یک آئینه که توسط دست می توانست تغییر موقعیت داده شود و در ختم کار روی صندوق قرار داده بسته شود وجود دارد.

طریقه فعالیت آن به شکلی است که این دیگدان آفتابی در مقابل تابش شعاع آفتاب قرار داده میشود طوری که شعاع کاملاً به روی شیشه بتابد و توسط آئینه تقویه شود (این وضعیت توسط انکسار سات آئینه به آسانی تثبیت میشود) بعد اموا دی که برای غذای جاشته یا شب در نظر گرفته شده (هر چه که باشد) در دیگ های پختن وطنی یا المونیمی همراه با روغن پیاز و مصله دیگ انداخته شده و بالای دیگدان ها قرار داده می شود که در مدت زمان کمتر از آشوب یا منتقل برقی و جویس بدون آن که کوچکترین معرزی شده باشند و یا بدون آن که دو و سیاهی دیگدان بزند و راندیت کند، مواد پخته می شود. بلی خواننده عزیز: شاگرد گوشت و کچالو را آورد و مخترع در مقابل جشمش آنها را توت کرد و همراه با روغن پیاز و نمک در بین دیگ (روسی) وطنی

انداخته داخل دیگدان آفتابی گذاشت و شعاع تابش آفتاب را به آن عیار کرد. ساعت را قید کردم، ۱۰:۳۰ قبل از ظهر بود. آنچه برایم جالب واقع شد این بود که مخترع، گوشت و کچالو را یکجا در بین دیگ انداخته و وقتی علت را پرسیدم گفت: بلی، اگر بالای دیگدان های آتش، برقی و آتش بود بهر را بگذارم و کچالو را با گوشت یکجا بیندازم، کچالو آب می شود و در حالی که گوشت هنوز خام می باشد و به همین خاطر است که اول گوشت را می اندازند و وقتی کمی نرم شد باز کچالو را با آن مخلوط می کنند. ولی خب این دیگدان آفتابی اینست که همه چیز را همزمان پخته میکند، نه می سوزاند و نه آنرا خراب میکند. بلی خواننده عزیز! گراند رسا وون مواد که ساعت ۱۰:۳۰ در

بین دیگ انداخته شده بود ساعت ۱۲ جاشت توسط شعاع آفتاب پخته شد، و من آنروز هم آن مخترع شدم، غذای (آفتاب) را یکجا با مخترع صرف کردم، واقعاً بسیار مزه دار و لذت بخش بود. در حالی که به فکر فرو رفته بودم و در این شرایطی برقی می تبلی و بی جویس به این می اندیشیدم که هر هموطن و همشهری ما فراوان - فراوان به این دیگدان ضرورت دارند، از مخترع پرسیدم: چرا این اختراع تا نرا در معرض فروش استفاده، هموطنان قرار نمیدهند؟ برادر، این دیگدان را برای من ساخته ام که در خانه هر هموطن ما - به خصوص در کشور ما که چار زمین کشور آفتابی جهان است وجود داشته باشد و هموطنان بتوانند نه تنها، دیگ خود را با آن پخته کنند بل که خمیر خود را نیز تهیه بدارند. علاقه مندان چطور میتوانند آنرا به دست آورند؟

بقیه در صفحه (۹۵)

مرد سی ساله...

بقیه از صفحه (۵۱)

سال دیگر را درست زنده انسی شدن هم افزودند.

چی جنایتی؟

مگر شرط است جنایت یکس که بندی شوی؟ من که جنایتی نکرده بودم، صرف یک مراده موثر سایکل را که خوش آمده بود از شهر گفتم دزدیدم، این بار سه سال را دزدانان ماندگار شدم.

یک روز بازم آزاد شدم، پس از این گزارده پروگرامهای بهیسی داشتم از کپسه بری و دزدی و میشو و شوش و قمار و... اما تقدیر را تقدیر بکنج ماه مرا مجال بودن در آن سویی ند یوارها، در جاده های آزادی داد و بدست در ماه پنج بود که محکمه ملنی، برای یازده سال زندان را محکمه و اعلان کرد.

شما زهم جنایت کرده بودید؟

نخبر با ل چی جنایتی! تنها ۲۸۰۰۰ انفانی پرسول گوسفند فروش را دزدیدم و زندانی شدم و اتفاق خوبی پیش آمد که پس از پنج سال حبس مرا بخشیدند.

بخشیدن آن چه که من نمیتوانم بر خود بقولانم من نمیتوانم تقدیر را بخش نمیتوانم مادر را بخش نمیتوانم پدرهایم را بخش و نمیتوانم چشمهای را که بر من چون بیگانه می بینند، بخش من نمیتوانم چشکهای قاضی را بخش که هرگز انانی را که مرا به ضایعت گذارند زنده می دزد ها دهره کردند و مجازات نکرد، نمیتوانم قانونی را بخش که در آن استثنای تربیتی برای محکومی موجود نیست و یا اگر است، دور از عمل است، نمیتوانم بخش همه مجازات کننده- گان را که تاحال نخواسته اند که از کم مرا از اعتیاد برهانند... آری بار پس از آزادی دوباره سر سازم ساختند انسان تازه آزاد شده و بهر با حالتی که هنوز نفسی به راحتی نکشیده، تحت الحفظ در میاد.

هوایی و از آن جابه شهر مند ها را لبا می سر بازی پوشاندند و دوسا اول سرانیم را سوری نکردم بودم که زخمی شدم و از وظیفه فرار کردم و به کابل- شهر که در آن جاتها زندانی شدن را آموخته بودم- شهر ماجراهایم، شهر که جاده های راکتاز د یوارها وسیله های زندانش دیده بودم...

این بار چند ماهی راهی حیت سرباز فراری به زنده می پرماجرادامه دادم تا این که باز زندانی شدم...

جنایتان چه بود؟

منکه جنایتی نکرده بودم، صرف هشت هزار انفانی را دزدیده بودم و دستگیر کردند و محکوم شدم به هفت سال حبس و تاحالو ز بهی از دوسالش را سبزی نکردم.

پس شما که هیچ جنایتی نکرده اید، باید پنج سال دیگر هم دزدان بمانید؟

نخبر ده سال دیگر.

چرا مگر شما جنایتی دزدان کرده اید؟

نخبر جنایت نکردم، منتعیه جلدی بهی به چرم قاچاقی هیروین دزدان، محکمه برایم پنج سال حبس و دیگر را افزود.

فکر میکند من باشند ملجری- آخرین باز زندانی شدنش، پسند میکم... او دست به جیب و سکت گرانیهایش برده، قوطی سگرت سخر را که میدانم یکی از شمار قیمتی ترین سگرت های شهر است به (دست گرفته) برای تعارف میکند، همزمان با آن که رد میکم، میهرسم که:

کسی به زندان نزدت می آید یا خیر؟

میگوید: نه، هیچکس!

معارف را کی میبرد از؟

دوستان و یاران زندانم!

سپهیم هر چند درباره زندگیمش می پرواست، اما رانش تبارضیت

که گوی از هنگام زاد روزش تا اکنون با اوست، برای من، نگاه هایش آرام و بی معناست و چشمهایش قه گوی نشانه تر است، یکبار دیگر نگاه به چین و چروک گردنش میافتد، کسی نگاه را میقتربم، سکوت و گاه، مانکنکاو نگاههای ما را افزونتر میازد، از خیره ماندن نگاه به زخم التیام یافته گردنش، در میاید که چی میهرسم، میگوید:

پنج بار، پلی پنج بارشما خود کنی را د خود یافت، بسیاری با تیغ ریش تراشی، این رگم را بریم (رگ بلند دستش را نشان میدهد)

زمانی باهام را د یار کف دست هام که هنوز زده های جرح با- قیمت زمانی هم خودم را حلال کردم که گردنم هنوز تصویر آن را د خود دارد، این پنج بار خود کنی- توان مقابله با زنده ماندن را- نداشته، در هر بار نجاتم دادند.

نجات از مرگ با زنده می یا از تصمم؟

من میخواستم از این زنده گم نجات پیدا کنم... اما زنده انانام میخوانند مرا امانت فردا نگه دارند، اینان توان نجات دادن را از مرگ دارند، اما هرگز نمیتوانند از تصمم نجات دهند...

او در حالیکه به یوار تکیه میزند و با جوب گوگرد به روی خاله رسمعی دایره می میکشد، می خواهد بی بیان قصه مندا نه گذشته اش را تصویر نماید...

فدشته می که برای پرماجرایون، برای سرور جوچه شدن و همیشه زندانی بودن او نقش داشته است... او د یوارها را چون خود میباید، او باد یوارها بزرگ شده و امارد رشکد های- زنده مییش این د یوارها چیزی نکرده اند که تخمیر یابد، او آسمان را از بلند ی این د یوارها میبیند، از- آفتاب در یای این د یوارها سحش را میخواند، از یواها و شیالهای جوانی در این جا سحش را می خواهد و سوز از پنج بار خود کنی- ناگام حالا سخم زنده می میخواند سخم نان و آب و هوا میخواند و هرگز دست ندارد تسلیم خنقی شود، در است لالهایش به خود حق نمیدهم منکوره اش را پنج تلقی کم، او در میان د یوارها نشاند (بیدان)) خود را ((داد)) افاده میکند ((داد)) او همین است که تاحال زیسته و بیدادش خاموشی

و جزش است.

اوسلولهای بیشتر زندان ها را دیده، تحقیق داده، غذا خورده، کارشاقه کرده و آزاد شده... او به خاطری به (جوچه) مشهور شد، که در کودکی و نوجوانی از قانون روگردانده و درفش آینه اش را بر سکو می مد رسه، دزدی و غارت بر سر افراشت و در طفولیت آن درفش را با خود به زندانها برد، هرگز دست ندارد خود را جنایتکار معرفی کند.

او هیچ عملش را جنایت نمیگوید، گفته بود که راه خاطرمی آریم، جانی تا وقتی جانی نیست که گرفتار نشود.

اما او به این گرفتار شدن ها و دستگیری ها باور ندارد و شاید هم حساب نکند.

((جوچه)) پس از اولین بار زندانی شدن در طفولیت تاحال طولانی ترین دوره آزادی را بیشتر از نه ماه سپری نکرده، و به گفته خود ش در این آخرین باز زندانی شدن و افزونی پنج سال دیگر توقیف هیچ آماده نمی نداشته و زیاد دق آورده است.

* فرار از زندان برای مشکل است؟

- تجربه کافی دارم و میتوانم فرار کنم...

* پس چرا...؟

- میخواهی بهر سی چرا هنوز هم در عقب د یوارهای بلاک؟

- بلجری انتظار آزادی را می کشم؟ راستش دهره همیشه می از تعقیب شدن رادان، آن قدر که تشویشی نزدیکترین پروگرام سرقت راندان...

درین گفتارش صداقت قرار- بازارنه را میبایم، وقتی به رسمعی که بر زمین نقش میکند، دقت میکم و تلاطم دونهش را از لوز لبهایش در میبایم، رسمعابه سرگردانسی یک روان انسانی میباند که تقدیر شان اندوه نملی را با او قصه کرده باشد، رسمعاتصم ندانده رسمعات ستخوش هر لحظه معاوضه میشوند و آن که پاک میشود، با آن نه دوباره نقش میشود، یکمسه.

زخمهای باها و کفهای دود ست سرور جوچه به باره های رسمعی زمیش میبازند به اند و درخت پاییز خورده می که بر سرش سقیست و- بهیسته راه بالا، راه سفرا پیش گرفته و میچنگد، حرکات دشتش را تعقیب میکم، لوزش مردانه میسی

ديارکون

د (۸۲) مخ پاتې

خپه ۵۵ په ۵۵ نوي خالکي او -
 بيا خونه کوي . زه چې کله په -
 گچيو غنوکي کې گل وټوم ، لږ
 هغه هم د کوڅو د هلکانو نه دي
 را باندې پېژند او د گل په مساوي
 پس ځني ورسره راشکوي ، د امريکه
 چې زه د ټول خلکو نه يم مخود
 شخصي کور شخصي ونه له دي -
 ټول پېښو څخه په امن ده .
 که زه درته د خپلو سترگوليدلي
 حال کيسې وکړم ، ټوله حيرانۍ
 به راته گوته په غاښ پاتې شي .
 زما د خا تګو تر سپړي لاندې -
 چرسيانو ساتي خانه جوړ کړي
 ده او د تفصيله پاره د تازه هوا
 په اريان يم . وخت ناوخت مې
 شاوخوا د قار وهلو خا د رهم او -
 رڼې اوږد دي په خټکه کې کله
 کله د مېلې د خوږ وړکو شاد هم .
 خود پخپلو د غولونو ((مجنونانو))
 له لاسه په زړه سوري ، سوري م .
 امريکه چې کله وخت دغه بېرسي
 مجنونان زما تر خا تګو لاندې لږه
 خپلويلا کانسره لېد نه کتنو کړي .
 نو بيا په جاکو پامځ باندې دغه
 د ملاقات ورځ زما په تنه کې حاکم
 کوي ، او يادگارونه ليکي . پوښم
 ظالم بېد اکړي چې د سپيلو له
 پاره مې په تېرې پاره باندې -
 پېښې اولادونه خوشوي او پام مې
 په جاکو او لوړ باندې پوښتګۍ
 اړوي . که کومه ميوه دانه مې په
 خپلو خالکو کې راښکاره شوه ، لږو
 بهامې په ټانګونو وهي او په تيګو
 مې ولي ، ته به وايي چې زېږدي
 په وړاندې گناه کاره يم . زه نه
 پوهېږم چې انسانان گناه څه ته
 وايي . که د خدايي (ج) بله -
 گانوته خدمت کول گناه وي ، نو زه
 په رښتيا هم چې گناه کاره يم ، کلونه
 کلونه تېر شول چې په همدې خبره
 باندې جرت وهم . خو تيره ورځ
 دغه پېر راز راته څرگند شواو هغه
 دا چې پوښ مې په تېرکې باندې
 خا تګه غوښتله ، خو کوم بانصافه
 لاروي ورته وويل :

- انوسوس چې د اېچاره ونښه د
 خلکو مال او شتمنۍ ده .

حريش خا ک جاده رابلند ميکنده و
 شايد حالامهماني زندانيان په
 پاين رسیده ، شايد بندي داران
 د عاميکنده د د پگروظيفه ياوازي
 شان ختم شوه وشايد
 بلند شونځ خا وگرځد زمين باآندن
 موتر سړي د پگرافکام رازهم
 مياشده

د اخل سړي مې جا ميگرم هغه
 ما پېر مانه د فرزند ان زندانيان
 شان خسته بونديان زه په اي -
 د پوارها بدرآمده بونديان د ستن
 هم مانه من مهروامضا ونميره
 اخورده بود . په دستم نگاه کړدم
 رنگ مهروامضا ، پاک شده په چشم
 ميخوړد ، په ياد دستي افتادم که
 دران همه يي باهمه تقدسي خالکوي
 شده بود و د پاره آن کله را ، -
 همان دستها که نوشته بودند ،
 پاک کرده نتوانسته بودند . کله
 خالکوب شده ((مادر)) به
 دست مجرم پسر بود ، پسرې که په
 مهر زنداني بود و آن نام اسار عرا
 به او زنده گي ميگفت .
 وشايد در تقد پره مان دست ،
 جنايت کردن و جهاول نمود
 نوشته شده بود و د زير نام ما در
 تقد پري براي مادر ((سرور))
 آنگاه از هوس تشبیه شده بود
 چې تقد پرها !

چې تقد پرها !
 چې تقد پرها !
 چې ادمها !
 چې ادمها !

ميراث

د (۴۱) مخ پاتې

د تېر حان پوره نوي نوي دي زړي
 دي ، عطا خان هم د پښتو د -
 دود سره سم ټول دولتي خلک را
 ټول کړل او د پوځي مجلس په
 ترڅ کې يې د سالم پکړي د اکبر
 خان په سرونه له اکبر خان و -
 رزي وزي مور سره د سالم کور ته
 ننوتل او د پورود مور سره دغه ترلي
 د روزه د دوي پرمخ خلاصه شو
 او د مور او زوي شپې ورځې په
 دغه انځر يې يې سپړي د سالم
 خالسي لځاي په اکبر خان د ک شو
 خود د واريان نرسره نشو .

ادش ، پوليس مېرود اما
 زود معتقد ميشم که در آن صورت
 کدام سرور چوچه د پگرو بايسته
 د سترگي ميکړد .

صدایي هم مانند زندانيان هير
 د وېرنا متوجه آن ميسازد که بايد
 آخرين حرفهارا تبادله کتم چي
 خدا حافظي شماره يي از يك
 تلفون را بر ابرام ميدهد و ميگويد
 ميتواني نزد مادر مراجعه کسي
 بقيه هر بخش حيات مانرا از او -
 پرس

د رحالیکه از او سپاسگزارې ميکړم
 ، او به گونه شوخي ميگويم :
 * اگر واقعا کيسه بر ما هراستي
 بر ابرام بگو که به کدام جمع پسر
 است
 ميگويد :

- چند دقيقه بيا بيايد ، پسر . . .
 نااويه راه ميافته ، ناگهان د . .
 بر ابرام ميايستد و ميگويد :
 - در حبيب پيوهنتان کافندي
 هاست ، در حبيب راست بگو هنتان
 فلزات است و در حبيب چپ شما
 بول به درد به خوراست .

از تعجب به سوي او خيره ميشوم
 به خاطر تمدني اين شناختي
 محتويات حبيب پيوهنتان را که استاد
 هونتم است ، حبيب راستم را که
 کلید هاست و حبيب چپم را که پول
 معا شتم است ، به او نشان ميدهم
 با يي تفاوتی و سپاسگاري ميگويم
 اين که حرف همي نپست
 خنده و تعارف خدا حافظي ميکړم .
 آفتاب تموز ، عودي شده ، تف
 تا بستاني جاده د اخل زندان -
 انسان را يي آزاد ، زندانيان
 کارگر ، د پگرو زمين رانمېرند ، په
 زير ساپه هاي عمارت پناه پورده
 دانه هاي عرق خود راميجيښند :
 آمد آمد کراچي طعام جاشت -
 است سئل هاي چرک زندانيان
 د اخل د پگهاي سپاه که پراستند
 از ماش جوشي خورده ، ميشوند و
 همان طور آب چکان د پښم گروپ
 هاي زندانيان نايد پد ميشوند
 شماري از سربازان ، پهره هاي
 شان را معاوضه ميکنند ، شماري
 بيلهارا وسايل کار را جمع ميکنند .
 حين خارج شدن از دروازه هاي
 زندان ، نشاني هاي دستم و سزه
 ميشوند ، سړي يي انتقال پاي وازان
 زندانيان به شهرآمده ، حرکت
 است قبل از رسيدن به موتر ، جاي
 باقي نمانده ، پسر تکران اجازه
 بالا شيدن نمدهد ، موتر -

دارد که بيانش را در ترسيمهايش -
 جستجو ميتوان کرد ، ميخواهم از
 رسمش ديده بدم و نگاهم را به
 نگاهش بدم و نگاهش را بيشتر
 تخريل کتم که يك بار ميپنم در بند
 دستش کلمه پاک شده ، مادر خالکوي
 شده و د پاره کوشش شده ، که پاک
 شود ، زبان نگاهم به نيسته خبره
 ميانده ، سرور که گوي تازه چيزي به
 خاطرش آمده باشد ، به پاسخ
 نگاهم ميگويد :

- اين جازماني از روي حماقت
 واحساس احقانه ، کلمه (مادر) را
 خالکوي کرده بودم
 * چرا اين قدر خيره است ، اصلا
 با مشکل ميتوان آن را خواند .

- بلي چون چند ين بار پسي
 از ندامت از نوشتن اين کلمه گهري
 همه مقد حياست و پاري من مغفور
 اين ساحه دستم را اندر رسوزنه
 کوبيدم که خون سرازير ميشد و
 ادا مدهدم که پاکش کړويد -
 بختانه هنوز هم اثرش باقيست -
 من نميتوانم زير تاثير اين حرفهايش
 بروم اما نميتوانم ردش کړم ، مادري
 که سرنوشت فرزندش را چنان به
 بازي گرفت ، پدري که وقفي
 نگاهت که پسرش ترپاکي شود يا
 نشود ، خانواده يي که شايد
 شب زفاف والد پشان ، آغاز مرد
 شان پيش از زاده شدن شان بود
 خانواده ، برپا درفته ، خانواده يي
 که هرکدام زنداني ديده و هرکدام
 هنوز به همد پگرو نميتوانند پرسند
 مينا کوي خواهر سرور ، يکي از سابقه
 دار ترين زندانيان محبين زنان
 ولايت کابل اکون عقب ميله هاي
 زندان نفس ميکند ، سرور زما د رڼ
 هيڅ خبري نهارد ، پدري د رڼ
 پستند پده ، او ته داد و ستاد
 زنداني و زندانيان را خوب
 ميشناسد ، او حال د پگرو معني
 (چوچه) نيست او کويست پراز
 با روت عقد و پښي او د پگرو
 در سيست از طلاق او موډليست از
 گل يي آب بت سازان عيش و هوس ،
 او سراپا مخالفت است او نميتواند
 به راه من و به رسم تو گام بردارد ،
 او راهي را گريده که برگشتن از آن
 را ناممکن ميندard

مادر انسان از دست جاده -
 زنده گي همچنان با بيانهاي
 بيگانه به همد پگرو ميخواهم خود را
 بيايم وهيتمانرا به همد پگرو تحويل
 بد هم .
 با خودم ميگويم اگر ايا اين استعداد

حضرت محمد...

د (۹) مخ بانی

اوله همدې سببه علم او عمل کې د ويره توپیر نشته اوله همدې کبله ویل شوي دي چه الاما ل بالنیات هر عمل د جسمانی فعل نه بخوایه د هنی عمل کې موجود وي نوله همدې کبله عمل تل د هن ترجمان بلل کیږي مونږ چه په زبه هرڅه ووا یولیکن برکوم اصولوچه په رشتیا یقین لرو هغه باندې عمل کوو په همدې سبب د اچه وایی علم نیکی او جهل پدې د د ابلکل صحیح د د د خکه عمل د انسان د منافعت پرده له مینه وړي ، که وختی له علم څخه تیر شو نو اسلامی عقاید هیکله په خپله اصلی څیړي او بڼې کې نشي پاتی کیدي اوسه ایمان د ایمان په شکل کې پاتی کیدي ش اود هغه نتیجه همیشه اخلاقی انحطاط په شکل کس میدان ته راوړي .

زمونږ عمل زمونږ د ایمان معیار دي او همدان شان زمونږ علم هم زمونږ د ایمان معیار گنل کیږي د رسول کریم (ص) د مبارک میلاد د یاد گار په موقع کې د پوهې کسانو لپاره یو پیغام دي او هغه د اچه که چیرې هغوي ژوند ون اوانسـ لئ ژوند کول نواري نوهغوي یواځی د ژوند ون لپاره ژوند نکوي بلکه د ژوندانه فلسفه او مذهب دې لځان ته غوره کړي او د فطرت پرده یې په دې پام تراړي ترڅو چه د هغوي په ژوند ون کې مقصد بیت پیدا شي اود مسلمانانو لپاره یو پیغام د ادې چه هغوي دې د آخرت نجات په نامه له ژوندانه څخه تیر شته نکوي بلکه د ژوندانه صابیل دې سره را تړل اود پري تړ وخته د دې مقابله ورسره وکړي هکله د اخروي نجات لپاره یواځی د رسول کریم (ص) د حسنه اخلاقو پیروي بلکل کافی ده او که چیرې دوي د خپل مذهب تبلیغ کوا نواري نوهغوي د دې خپله د دنیا را گو مخی ته د عمل د نمونې په څیره کې راوړي .

جوانه یی از...

بقیه از صفحه (۱۹)

را نعیذ انستم ، صرفاً تشو...
معلم رسم برلم مخ بود . کم کم به مرور زمان از رسم های دیگران لذت می بردم ، و در واقع گهگاه که گذشته های خویش را در آن می یافتم ، احساس عجیبی پیدا میکردم تا شای رسم های رودخانه جنگل تپه های سبز ، درخت کنار رودخانه دوشیزه با خلسه بی عاشقانه کنار آن نشسته و خیره و خیره می شد . مجذوب خویش میکرد ، بدینگونه کم کم با تاثیر پذیری از دیگران به رسمی برداختم و در کنار آن به خطاطی نیز .

از کدام سبک و کتب در نقاشی استفاده می کرد ؟
والله ، به هیچ سبک و کتبی آگاهی کامل ندارم ، نامهای این و آن را نمی شناسم ، اما امید اند که در این خانه کورسست و نه هم کتابخانه مجهزی ، و نه کسب از بود هگانی اند اندر به زمینه (فیروز پند گرد کوهی سنگانسی که حالا حومه اش را ندارد) ، و اگر رسیده اند هم حالا بسا د کاند اراند و پابه کارهای پرور آمد د یگر پرور اخته اند ، گویشی دیگر آنان را با آن یار د پرنس سر آشنایی نیست به بدین ملحوظ با تاثیر پذیری از رسم و آن رسم نگاره گری می کنم ، و گاه دل خوش را عرضه میدارم ، این که به کدام مکتب مربوط میشود ، خودم هم نمیدانم .

بازی یکچنین وضعیتی گهگاه خود ، موجبات پیدایی بدعت های تازه می را ، فراهم می آورد ، زیرا حالا در مسواری گوناگون آن قدر راه و روش و کتب

زیاد است که اگر قرار باشد ، همه آن را فرا بگیرم ، باید صبر و بر سران بگذارم ، مثالی می آورم از اوسن و لوز سنیاگر بر جسته هالوود ، او بر امون طریقه وچی گونه کی آفرینشها پیش د رد نیای سنیا ، میگوید (اوسن مدیون جهل خود هستم) یعنی مدیون عدم آگاهی از راه و روش دیگران ، امید دارم شما هم در راه چنین وضعیتی قرار بگیرید .

آمی کارهای روی دست دارید ؟
والله رسمی را که برای خودم برای دلم ، برای آرزوهای هوای التیاز از خاطر ، انجام میدهم .

زیاد را این شهر خریداری ندارد ، کسی به دنبال این کارها نیست مگر این که خدا مدد کند تا به قول حافظ : (که بزم گوهر خود را به خرد آر دگر .

اما بکار هم نیست خدا خیر دهد ، مناسبت های مختلف را به هر مناسبتی شعاری فرمایش داده میشود ، ومن مصرف خطاطو شعار هامیشم بیشتر هیچ حق الزحمه می و گاه با اندک کسی بستند میگویم ، همچنان گاهگاهی لوحه مینویسم . پوسترو و سکارها نیز تهیه میکنم .

به امید آن که سنگان بسا د دیگران شکوه پاره اش را در شکل و محتوای نوین و امروزی در پیاده و بر شمار فرهنگیان و هنرمندان همانند چند سال پیش ، اگر نه در کیفیت ، کم از کم بر کیفیتش بیفزاید .

عطریات

بقیه از صفحه (۲۰)

بوده است . اینکه از نباتات یا زنده جانها چه وقت و در کجا عطر یا سایر روغنیات خوشبو را می ساختند معلوم نیست اما به اساس گزارش نخستین اسناد تاریخی از جمله کتابهای چینی و هندی بیش از ۱۵۰۰ قبل از میلاد در قسریکی از قسرون ها باقی مانده های از روغنیات و عطریاتی را یافتند که هنوز خوشبویی داشتند .

در آن هنگام برای ساختن روغنیات و عطرها گل های رنگ رنگ از جمله گلآب ، نرگس و حتی آب انگور را که در آن گل های خوشبو را تر کرده استفاده بعمل می آوردند تحول و انقلاب در دست آوردن دن برنرم یا (عطریات) بسرای نخستین بار توسط فیلسوف ، بزشک و دانشمند بزرگ ابوعلی سینای بلخی صورت گرفت که تجزیه شخصیات را به واسطه ای عملیه تقطیر انجام داده و برای نخستین بار عصاره ای گلآب را به دست آورد ، بدین ترتیب آساز و انکشاف علمی برنرمی (عطریات) سبز شد و جان گرفت .

قانون جدید ترانسپورتی

درفلند درون تازه میساز قانون جدید ترانسپورت توری وضع کرد که بر اساس آن افرادان بلاناسله هند را اندوگان مکلف اند تا در تمام شاهراه ها و سوارک ها بدون روستاها با چراغ های روشن د حرکت باشند و تمام پیاده رویها در هنگام شب چراغ های دستی روشن کن را بپوشانند .

دوسیه های جنایی

بقیه از صفحه (۷۲)

از هر دو رجال خدا حافظی میسر میسر :
 - چرا این مسلک را انتخاب کردید و چرا دوستش دارید ؟
 روزی در یک کلام حاصل می شود بانه میگوید : ((از تن فروشی کرده خوب است))
 و این را به مثابه یک دفعه کیه بران میزدیم .
 وقتی از محضر راه برون را - پیش میگیریم نگاه به گرداب کسار جوی کیف می افتد و به ناگه بر سر به فکر گرداب زنده می آید می بینم از صف دوم مکتب بد پنجم نوسهایی بوده از کیه بری . مگر چه سنگدل و بی احساس والدینی که نمیتوانستند یا نمیخواستند از جیب کودک کوچکشان آلاه باشند با خود میگویم که در آنوقت - طفلک شاید برای یک دانه ساجق و یا خرید یک گدی برای بازی درز کوچک شد ! اما امروز در صورتیکه تنها مجاز است هر چند بار زد - یدن را در رشماه زندانی شدن برای میمید هند و در هر بار بندی شدن نه گانه و نه معلی برای منع پرورش او در عرصه کیه بری وقف خدمت میشوند . د یگر چه نیازی است که از مسلک رویگرداند در حالیکه موفقیت و تجربه لازم

را بدست آورده ، اگر این مسلک را ترک نماید چه کاری برای ادامه زنده می میتواند بکند ؟ چه کسی زن بدنامی چون او را به کارش - یغانه می خواهد گذاشت ؟ پاس می تواند از این مسلک کنار رود - و قتی که راه مسلک بد ترا پیش گیرد و در رخ که آنوقت او یک روسپی و لگرد شود .

نتیجه اخلاقی این خواهد بود که از مادران و پدران و همه افراد جامعه خواهان توجه و مسؤولیت به کودکان و نوجوانان شویم ، در روی و در ناد و زخم های التیام نیافته یک نسل است . به آئینیک کیه بری و حوری سن را فقط به چند سلی و توهینی مجازات نموده از سر و سها به جاده میاندازند باید بفهمانیم که بعد از سوس حاملشان سروس های دیگری برای ادامه برنامه جنایتکاران کوچک خواهند آمد . پس بیایید نه لت و کوب و توهین کنیم بل این اطفال را به این آینده سازان وطن رابه دست خازند وی د هم واکشرد رفاه ادرات خازند وی کانونهای پرورش این اطفال گسترده تر گردند تا نسل بعدی ما روگر و ناد و راد و میانشان نداشته باشند .

کوجنایان له کوجنیوالی ما د
 اخلی چی لاس و نیی ووهی . او سه موسی توگه تول وگري نیی لاس .
 آرا چوی . او غینی وخت به موسی : یونی کی لیدی وی چی غینی :
 اگر د ان کیپ لاس د نیی لاس بر
 بحای کاروی . ولی د وی کیپ دی
 به خود لایلو : لومری امکان لری
 صادف وی . د مثال به دول کیدی
 سی یو ماشم د نیی لاس بر بحای

کین لاسی خلی

در جایگاه ...

بقیه از صفحه (۳۶)

- بلی نعت خوانی ، طوریکه گفتم ، مقام های خود را دارد . هر مقام همراه ساز در نظر گرفته میشود ، اما د وسیک وجود دارد نعت با موسیقی و نعت بد و ن - سیقی . د نعت بد و ن موسیقی مقام ها در اد اد در نظر گرفته میشود ، من و برادر من ، به و ن موسیقی میخوانیم ، البته که این سبک مشکل تراست .

* ببخشید آیا نسبت به موسیقی متعصب هستید ؟

- نخیر ، چون نعت ، همراه موسیقی باید آهسته خوانده شود و من اذای بلند تر دارم ، لذا اشیه بد و ن موسیقی را انتخاب کرده ام .
 * سروده های نعتیه که ام

شاعران را میخوانید ؟
 - از بدیل ، حافظ ، شبیه سعد الدین انصاری ، مشقری میر صاحب ، سنایی ، ناصر خسرو عطار را .

* از کدام شاعران بیشتر میخوانید ؟
 - از سنایی را .
 * برای خواننده گان -
 د لیجسپ خواهد بود که در باره خانقاه های شهر آگاه می

بد هیست .
 - خانقاه در شهر قند یمنی کابل در عاشقان و هارغان مومنت دارد و به نام (خانقاه) بهلوان صاحب معروف است . سابق از طرف شب د این خانقاه اهل تصرف و هرفان گرد هم می آمدند ، اکنون پس از نماز صبح روزهای جمعه ناگرها و نعت خوان ها گرد می آیند و تر نماز جمعه به نعت خوانی ادامه میدهند .

د نعت خوانی های خانقاه ها چهار طریق وجود دارند :
 - قادیه ، نقشبندیه ، سهروریه و جشیه ، که هر یک رهنا های حد آگاهانه دارد ، د رخا قاهی که اکنون بهلوان صاحب دارد ، س طریق قادیه روح است ، خانقا جشیه با ساز و موسیقی همراه است و این سلسله د راصل هنری میباشند که شب های جمعه برگزار میشد و میشود و روانه استاد سرانگه ، د این طریق زیاده خدمت نموده است و اکنون محترم امیر محمد ، آن را ادامه میدهند .

* تاکنون چی تعداد نعت گفته شده دارد ؟

- حدود ده کست .
 * آیا صدای خوب شما و آقا صاحب میرفرخالدین را که کس نموده تا این همه موفق و معروف گردید ؟

- البته آواز خوب نقش زیاد دارد و نعت بالهجه و ادای خوب و برجسته و پر سوز خواننده میشود ، اما مراتب سر شوط اصلی موفقیت است .

* آیا در این بخش ، آموزش و تحصیلات هم صورت میگیرد ؟
 - تاکنون نی .

* پس به همین سبب شما به تیاتر رو آورده اید و تحصیل تان را در آن بخش ادامه میدهند ؟
 - بلی ، همینطور است .

* در تلویزیون و راد یو جای نعت خوانی چی گونه است ؟
 - طوری که بهنند گان و شنونده گان در جریانند ، چنین برنامه ها بنا بر تقاضای مردم وجود داشته و یقینا که وجود خواهد داشت .

به کیپ باندی حره ت پیل تری او
 به کرار کرار بی عادت کری وی .
 دوهم کیدای شی چی یلار او مور
 بی کیپ لاسی وی . اوله هفویسی
 اندازه کار واخلی .

بایسکل و سوار

در احسان سوار

بقیه از صفحه (۷۸)

ورزشکار می تواند هر نوع ورزش دیگر را نیز در کنار بایسکل سوارانی به بعضی مورد ولی در خورد یاد آوریم که ورزشکار باید دارای رژیم غذایی منظم باشد و به خاطر پایین آوردن فشار و داشتن انرژی ذخیره می باید همواره بادام و هسته صاف نماید تا در جریان تمرین و مسابقه فشار سریع داشته باشد.

تفاوت بایسکل سپورتس و رابا بایسکل های عادی چه گونه و انمود میسازد ؟

بایسکل عادی از لحاظ ساختمان خود دارای وزن - ثقل در حدود بیست کیلوگرام فربول می باشد، اما بایسکل سپورتی سبک و دارای وزن ۹ کیلوگرام بوده و اندک آن کج است که ورزشکار می تواند موازنه در مسابقات و مسابقات را یکسان ساخته و سرعت آنرا بین ۶۰-۷۰ کیلومتر بر ساعت بسازد.

لا محمد احسان نظر خود را در مورد ورزشکاران این رشته ابراز داشته گفت :

ورزشکاران باید در کلیت ویا گروهی که تنظیم هستند، تمرین نمایند و افتخارات شان مربوط به کلیت شان باشد، و طوریکه دیده میشود، بعضی از ورزشکاران خوبی که در مسابقات کلیت تنظیم هستند اما کلیت های دیگر آنان را در بدیل قبول خریداری میکنند.

وی در پایان از ریاست هیئت تقاضا نمود تا در صورت امکان از خارج کشور بایسکل های جابه جایی سپورتی وارد نمایند تا در وقت سرما ورزشکاران در اتاق های ورزش بتوانند به تمرین بپردازند.

دانشمند بزرگ گوته، فاست را در ۸۲ ساله می نوشت، متیلن، ن، برنارد شاو، لیونل استوی و بسیاری از مردان بزرگ زنده می طولانی و پرباری داشته اند.

قانون بیولوژی نیز همین است که گذشت عمر بر اعضای که بیشتر فعال اند و زیاد کار میکنند کمتر تاخیر داشته و هم چنان در پیر به سراغ آنها می آید.

روانشناسان میگویند که کاهش قابلیت های دفاعی خاصا - فقط بیشتر نتیجه عدم موجودیت محرک ذهنی بوده تا کبر سن، هرگاه دماغ بر ضد پروسه -

الکسندرو، عمل شد، باید کار شد و زیاد انجام دهد، این موضوع را طبیب جاپانی یاکوشیو میسوجاواکه مطالعه و بررسی ساروی صوتی دماغ افرادی را با عمر های متفاوت انجام داد،

مطالب فوق را با توصیه های زیر میتوان غنی ساخت :

۱- به خاطر داشته باشید که مطالعه کردن در حالت افتاده و دراز کشیده به حافظه زیان می رساند و آنرا کند تر میسازد. ۲- خوردن غذاهای سنگین و سفت شدن بافت ها را از قبیل پنیر، پنیر خانگی، مرغ، شام های باغلی، لوبیا و جگر را ترجیح دهید.

۳- گرفتن روزه ششم در دوران سالخوردگی نباید بیشتر از یک گرم در روز کیلو وزن بدن باشد و هر نوع روغن نباتی بهتر از بهترین مسکه است.

۴- هر سه یا چهار ماه مولتی ویتامین بپذیرید، بخاطر داشته باشید که در ظرف چند روز - مصرف ویتامین ها احساس نیرو -

مندی خواهید کرد و مزاج خوب و دماغ فعال خواهید داشت. انسان باید باور داشته باشد که طبیعت ویتامین ها را خاصا برای اشخاص پیر آفریده است ویتامین ها قلب و سیستم عصبی را تقویت می بخشد و مجاری دماغی را از سفت شدن می محافظت میکند.

خود وضع میکند مانند دوش نکی سریع قدم نزن، وزن زیاد بسر ندار (حتی اگر آنرا به آسانسور می تواند بردارد)، دروغا که این کار به عوض جلوگیری از سالخوردگی آنرا نزد یکتر میسازد، بدن انسان در نتیجه خیلی پیر و فرسوده میشود، هیچ استخوان تبلیس هم آنقدر زنده نماند تا سالخوردگی واقعی را ببینند. نکته قابل یاد آوری اینست که سالخوردگی پروسه مغلق و - پیچیده است، بدن انسان به ساده می (تزلزل) نمیکند بل که متداوم تطابق پیدا میکند و - احیا میشود. از همینجاست که کار نکردن به تزلزل و مرگ می انجامد، نقصان قوه نمونشیجیه - بیگانه می و تبلی است.

دانشمند روسی، مارنیلیوس، سیلسوس که در قرن اول بعد از میلاد زنده می میکرد اظهار داشته که انسان باید به طور متنوع زنده می کند، بعضی اوقات در شهر و بیشتر در ها ت در سینه طبیعت باشد، ولسی سیلسوس علاوه کرده که انسان تا آنجاییکه میتواند بیشتر به تمرینات فیزیکی بپردازد، چون گذراندن وقت بطالت بدن را تضعیف مینماید، پژوهشگران - طبی امریکا به این نتیجه رسیده اند که مردان هفتاد ساله خود را

در چند جوانتر احساس می کنند در صورتیکه صرف سه ساعت در هفته ورزش کنند، تمرینات فیزیکی

برای سالهای متدای نه تنها به انسان کمک میکند تا نیرو و - اشتعای خود را در طول زنده می حفظ کند بل که همچنان دماغ سالم و طبیعی و استعداد های خلاق خود را از دست ندهد.

علاوتا، به مشاهده رسیده است که کار دماغی به نوع خود زنده می را طولانی تر میسازد، تاریخ شاهد ظهور نوایخ خلاق در سالخوردگی است، طور مثال : سوپوکلیس که نود سال زنده می کرد جالبترین تراژدی اثر رادر ۷۵ ساله می نوشت، بزرگترین هنرمند روسی، ایلیاری بین، آخرین شهکارش را وقتی نقاشی کرد که ۸۶ سال عمر داشت و شاعرو

هیزد، و در صورت ممکن بهرامون مشکلات مختلف زنده می برخورد طنزگونه می اختیار کنند پایه عیاره دیگر بروی مشکلات زنده می بختند.

ضرب المثل معروف روسی است که چه خوب توصیه میکند :

((اگر می خواهید صحتمند باشید تمام تشویشات را از زنده خود بیرون کنید))

طبق نظر روانشناسان برای بیرون کشیدن خود از کوکثر ناخوشی ایند حتی در روایسمین ایام عمر، هیچگاه در پرنشده است، چیزیکه خیلی اهمیت دارد اینست که نباید بسوزی مفکوره غیر مفید بودن زنده می کرد و پیران چسبید، بهترین چاره افکار نا سالم و ناخوش ایند عیار -

تست از مصروفیت سالم و خوش آیند، علاقتدی، دلپسنگی و همدردی در مورد دیگران بخصوص آنانی که نیازمند کمک و - ترحم اند، ولی آگاهمین سال - خورده گان نیستند که مشتاقانه از تأیلاتی به جهت واضطرابات پرا بلم ها و تنگان های احساساتی ((زاید)) جلوگیری می نمایند بخاطریک معتقد اند برای سلا مت شان مضرب غیر مفید است، آنان بیش از حد درین مورد پریشانی حواس دارند که چگونه از کار زیاد جلوگیری نمایند و سخت به رژیم روزه شان بچسبند، از لحاظ تباین آیا این افراد بیشتر خود خواه و خود پسند اند که بیشتر در دوران انزوای ((مغرورانه)) شان اختلال اعصاب پیدا میکنند.

احساسات منفی با آزاد سازی اد رنالین توأم است، حتی اصطلاح ((گرانی اد رنالین)) را نیز میتوان به کاربرد، بالاین هورمون ((فشار واد)) از میان ضیود ویا هرگاه انسان به تمرینات زیاد بپردازد و کارهای فزونی انجام دهد، خنثی میگردد. هر چند، انسان با گذشت از یک که گوری به که گوری دیگر غمر به طور فزاینده به آغاز کنند، س کدی مبدل میشود، جسم انسان در جستجوی ((استراحت)) است، همینکه روزگاری رابشت سرمیگردد ارد، محدودیت زیادی بالایی



از نزدیک و از دور



به اجازه (نزدیک بین) نشر میکنم:

مولانا ی بزرگ بلخ جلال الدین یلخی سم بکیرید، به ذوق شما آخرین میکوم موفق باشید در صورت امکان چاپ میشود.

از جمله ستون: محمد عثمان (اسین زاده) از نگاهی انتباهیت تفکیر: موفق باشید.

عابد عابد رابع یکتاش فارغ التحصیل لیسه مریم:

عابد جان از شنیدن نام هیتلر ترپ بود ضعف کم، ولسی با خواندن نگاهی کیدی، کسی به حال آدم - نگاهیات را در گوش مسوول صفحه (بوجی خنده) گفتم و او قول داد که میباید.

روزان، شاکرد صف پنجم (پ) نسوان گذر گاه: جان کاکا! نقطه مارا درست وصل کرده بودی، تشکر، موفق باشی.

عطا محمد نهنی لسانسه پوهنسی اقتصاد پوهنتون کابل: از نگاهی بسیار تکراری تا ن بسیار زیاد (تیکو) پیشنهاد تان جالب است - در آینده در نظر گرفته خواهد شد - نیا فر باشد.

لید انارام، فارغ التحصیل صف دوازدهم لیسه: یک از مطالب ارسالی تانرا

دیدن شعر تکراری، محشری به باگرد و تصمیم گرفت در همین خصوص با محترم (محشر) سه تار نواز روزی ده و محبوب صاحب پی ترتیب دهد - تروتازه باشد.

نفسه (هیلو) حیدری از صف ۱۲ لیسه آمده ندوی: جان (نزدیک بین) باز شعر چند صد سال پیش رابه جان ما زدید، خیر است که (نزدیک بین) چشم ضعیف است حافظه اش قوی است و هنوز شعرهای دوره مکتب یادش است - موفق باشی.

محمد وزیر (محبوب) محصل سال دوم موسسه عالی تربیه معلم ولایت جوزجان: نامه تان رسید به پرسشهای تان پاسخ داده میشود - به مسوول صفحه افس میردم تا بجاواید - محبوب باغی: عبدالرزاق حسین یار از تخنیک ساختن:

(نزدیک بین) با (ترحم و ملهارد و پنجه ملهون سال است - مساحت زمین پنجه و ده و جلوگیری از (حسد و خل) هر سه ملهون کیلو متر مساحت خشکس: مطلب شمارا در شمار مطالب زمین ۱۴۵ و مساحت آبشار (قابل چاپ) در جدول درج آن (۲۶۵) ملهون کیلو متر مربع کرد - این که چن وقت چاپ میشود - روزن زمین در حدود (نزدیک بین) میداند به مسوول مجله ونه مسوول چاپ - مسوول زینب احدی و دوستان: شفیقه (موجو) فارغ التحصیل بی شمارش از صف دوازدهم لیسه: لیسه عالی نسوان افشار: از این که علاقه گرفتید در معرفی

راضی شوید وهم (نزدیک بین) موفق باشید:

محمد حنیف (آرزو) از لیسه دشت برچی: طرح ادبی تان نام خدا (مثنوی هفت من کاغذ) بود که انشا الله ازین به بعد طرح های ادبی کوتاه می فرستید تا هم کاغذ کم مصرف شود و هم رنگ قلم با آن هم سلیقه تان قابل قدر دانست و (نزدیک بین) هم آرزو مند ست که و اعلیک های گرم کن مارا بیدیرد تا احتیاجی به خرید نیل و چوب و ذغال نداشته باشید، جوور باشد.

سمیرا آرزو یفتلی از صف دهم لیسه مریم: سروده های تان به دفتر رسید (رازدار باشی) توصیه میکنم که هنوز وقت کافی برای سرودن شعر کامل بختدارید، فعلا تا میتوانید کتاب شعر بخوانید تا بد اندید - تشکر

سایره شکپ از ولایت جوزجان: دوست مهربان مجله انتقاد شما بالای هر دو پده (نزدیک بین) لسانی خواستم روی همین فقلت (نزدیک بین) وی را از بحث متفک کم، ولی او قول داد که از این به بعد (دور بین) هم میباید تا نامه های ولایات را حق اولیست بدهد - سرانجام باید بگویم

فلورا آتایی محصل سال اول پوهنسی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ: (نزدیک بین) زیاد تلاش کرد که مفهم برای دو مصرع نتوانست که نتوانست صدقه سرتان (پارزنده و صحبت باقی) چشم به راه مطالب جالب از شما هستم - موفق باشید و صبر کنید.

نامه دیگر تان هم رسید شعر (اشک روان من) چاپ می شود.

آرزو از صف هشتم مکتب پروژه تاپنی وات: (رازدار باشی) باترس و لورز و با وجود آن که از زش فوق العاده هراس دارم باز هم مطلب ارسالی تانرا درباره زنان نشوینکتم (یک زن سه برابر ادما پیش اشک میسوزد، چهار برابر قاشق بوت کوری بلند میخواید سه برابر زیاده پیش ناز میفروشید چهار برابر از آنچه که هست، سنش را کوچکتر میکنید، سه برابر قدش حرف میزند، و سرانجام سه برابر احتیاجش پول میگرد...

جور باشد - بهترین همکار ما هستید - موفق باشید!

سید نصیر احمد (رضوی) معاون داکتر صحت عامه: شعر ارسالی تان به مسوول صفحه شعر داده شد تا چک کند و نشر نماید - تا هم شما

شما بفرستید ما چاپ میکنم - شکیا باشید.

فریاد هروی از صف دهم لیسه فردوس کود برق مزارشرف فکر میکنم دیگر کافی باشد با هنرمند مورد نظر تان صاحب کردن، اگر آسپاهم است - نوبت است به یکی از پرسشهای تان پاسخ میدهم که بیستم ششانی از صف هشتم پروژه تاپنی: از گزارش شما قریب بود سر (رازدار باشی) شاخ بکشد خوب برای این که سر خواننده گمان هم شاخ بکشد، قسمتی از گزارش شما را چاپ می کنم:

بلی او مدت ۱۴ سال پیچیده بوده، ولی یک ساعت بعد د خضر شد - اولیاس پیچه گانه میوشید و نگاه های معصم و آرم داشت از او میسر که چرا ۱۴ سال رول پیچه را بازی کردی - جواب مید - هد - مجبور بودم - میسر - چرا مجبور، اوقه اش را این طور شروع میکنم - مادر هفت دختر داشت و پدر در زمان حمل مادر برایش گفته بود که اگر نوزد هشتت میسر نیاشد، آن وقت جای تو و دخترت در کور لطفاً صفحه برگردانید

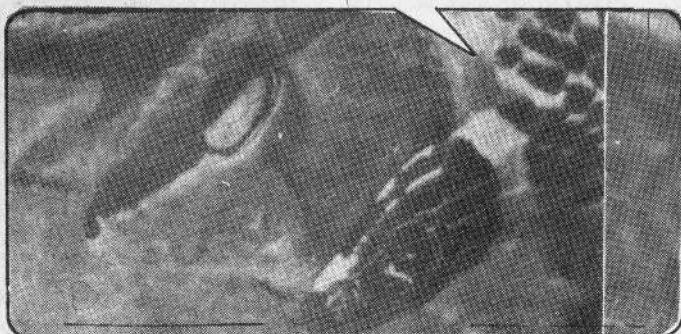
د مارانو ژوند او خوراک

د شیر شاه رشاد زیار

ماران یوازې خاړوي دي، چې خوراکه غذا یې رژیم لري. د امریکا علمي مجله ((سمپ لوینا)) لیکي، چې ماران د پیرچسې معاینې ګري خواره خوري. د خاص خورک په لحاظ خوړنګه ماران شته. لومړي هغه ماران، چې یوازې ګوک خوري. د معنی مارانو د باره ښه خواره لري، د دې او داسې ماران هم شته، چې تیر چوڼیښه خواره نه شي پیدای کولای. سربېره پردې الوتونکی خورونکی او ګوک خورونکی ماران هم شته دي. د مارخولمتر ۱۵۰ د رجو پوري خلاصيزي او د امکان وړکوي چې خواره به خوله کسې ولغم وي او ګاهې وخت د وحشی خاړويو په اندازه خوله خلاصوي. لای شي، که د مارانو په خوله کې معاینې ګري عضلي نه وي، چې د تنفس امکان یې ساده کړي، نو د ماران به هر مړود خوراک په وخت کې په قطعي ډول مړه کیدای. د اعضاي امکان ورکوي خو ښکاره شوې خاړوي، هرڅومر چې غټ وي به خوله کړي. بواوا ناګوندا (دوه رقمه ماران کولای شي، داسې غټ خاړوي. لکه: وحشی خوکان به خوند سره خوري. داسې پیښې هم لیدل شوي دي، چې د جنوبي امریکا پر انګه د دې مارانو ښکاره شوي دي. طبیعت دې مارانوته د ښکار په لاس ته راوړلو کې معاینې ګري استعداد هم ورکړي دي. یو عجیبو مارانو څخه هغه ماردی، چې یوازې اوز د زړې سوسماري خوري. سوسماري هم د مارانو په نیرګ ښه پوهیدل دي، بعدې خاطر د شپې له خوا د ښاخ په سر کې اویا حتی پریښایښدي وید پوي او د پیرچسې اهتزاز په احساس کولو سره فورې ځو بیا هم ماران تر دوي جالاک ښکاري. د سوسمارو په لیدلو سره ماران قلی په موازي یا علیحد ه

ښاخ کې ورهې کني او د وسمر د قیق وي، چې ښکارګیدونکي خاړوي هېڅ کوم شک او بدګمانی نه احساسوي. د ماریوله برخه زهرې اسرار دي. زهر تیږلري. پوهغه، چې عصبي سیستم فلج کوي، پل ډول زهر وینه خټه کوي، سره یاسپین کړیات د منعه وړي او د ریم ډول هغه زهر دي، چې ښکاره شوي وې به هغه باندې تجزیه کېږي. د اوبو مارانوکې یو ډول مار خورا تیز زهر لري چې یو ګرام یې کولای شي د پنځه سوونزو د بای ته ورسوي او ګیان په خوتانیو کې لږه

منعه وړي. داسې زهر به څه کس به افغی مارانوکې هم لیدل شوي دي. خود مارانو زهر پرتولونکي موجوداتو باندې اغیزه نه کوي. ایسوی، یو ډول موجود دی، چې د معنی مارانو سره یوځای اوسې او د مارانو د چپچلو سره د پیر مقام دي. تجربی ښولی، چې د انسان د پاره د زهر واکل سوي د وز د شپیتو وارو په زیا توپ پسر د وي اغیزه نه ده کړي. خود موجودات د ګیر مارانو په زهر وړي زیاتره خلک د ویري په خاطر ماران نه خونوي. څومر تل د وي ښکارګیدای نشو.



د هامبورګ د سیما نوډ کلوپ - څخه رود زنبیرګ، چې اصلا د وې پخوانکې دي، د دې د نډې ترڅنګه د اتلس کلنې راهیسې په سیاحت هم بوخت دي. په خپل د پېرش کتنه سفر کې نژدې ملیون کیلومتره واټن پوځه او اوبو کسې ګرځیدلې دي. هر کال ښیرګه یو څو عادي او خطرناک معای ته سفر کوي د اسفرکله پراوس باندې په وچه کې اوکله هم په جالاک کې د اوبو کې وي د ښیرګه یو څو عادي معای ته یو ورځ د نېمل په ساحل کې پیښه شوه. کله چې د نېل نامتو څارماهی یې لاس ته ورغلی وولود هستوګنګی ځوانان روان وو، چې د وحشی خوک سره مخامخ شو. ښیرګه بېله محنته د لمان سره نږدې کړ، چې په کب نیونکې چټک ځوانان نه شمېر. تلی او د سپساري د پیري څخه هم نشم کولای لمبو کړم. نو سلاسي په لوشو کې پروت، په لیدو می پرمختل لوشی ویاښلی. خوک چې را نژدې شو، په پسله پریښه موکښلو څخه رانه لیرې شو. ښیرګه وایی: مادامزون به معنګلوکې د اناګوندا مارولیدي، د دوي په باب به قصاوونګلوکې په پښې رحی یادونه کوي. یو وار په وچه پسې ګرځیدم خو پداسې نکره تصمیم می ونیود یو لوی ښاخ په سر کې وید. شم به کڅوړه کې ولویدم. او د دې ګیر د پساره می کڅوړه له دوو خواوو به پستر پوري وتړله او پېر مخې پریوتم. کله چې وپېش شوم، لاندې برخه می یې حسه غوندې وه. فکر می وکړ، چې ښایي د تر ولوبه سبب دي، هڅه می وکړه رښه څه اندازه ازاده کړم. چې لاس او گوشت می دیسو خپشت اوسپنې شې. وموښتې پر مایاندې اناګوندا اړیځل شوې وو. طبیعتی مارنشوي کولای، چې د ښاخ سره می یوځای په خوله کړي. په دې د لیل مارانه انتظار یو ست، چې ښکار ولاړ شي او دې برید پکړي. خود نیکمرغه لمر وړانګې ښکاره شوې او دې ښایو په کوم بل خوند وړنګارسی ره شو. ښیرګه وایی: داسپاڅونه او سفرونه فیزیکی چمتووالی، حوصله او آرام فکر واري.

اولین‌ها



– تریکولی، اولین سرمنشی سازمان ملل متحد که به تاریخ اول مهر وری سال ۱۹۴۶ به این سمت انتخاب گردید.

– یوری گagarin نخستین انسانی که به فضای خارجی سفر نمود و راه انسان را به کیهان گشود. گagarin به تاریخ ۱۲ اپریل ۱۹۶۱ توسط سفینه کیهانی پرواز کرد.

– جورج واشنگتن اولین رئیس جمهور ایالات متحدہ امریکا او مرد آزاد پخواهی بود که قیام مردم را علیه استعمارگران انگلیسی رهبری کرد و در سال ۱۷۸۱ تا تست دست انگلیسها را از سرز مین امریکا کوتاه سازد.

– جوزف پرورتیتو: اولین رئیس جمهور کشور یوگوسلاویا بعد از ۱۹۴۵ در زمان رهبری تیتو یوگوسلاویا به یک کشور پیشرفته مبدل گردید.

– انقلاب اکتوبر: اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان که به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۱۷ به پیروزی رسید و برای نخستین مرتبه یک نظام پیروزمند سوسیالیستی را در روسیه شوروی بنیان گذاشت.

– جنگ جهانی اول: اولین جنگ جهانی است که در سال ۱۹۱۴ مشتمل گردید و در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت. این جنگ میان کشورهای متحد: آلمان، اتریش، هنگری، ترکیه و بلغاریا از یکسو و دول متفق: روسیه، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، امریکا، جاپان، رومانی، سرستان، بلژیک، یونان و بریتانیا از سوی دیگر وقوع پیوست و مدت چهار سال ادامه یافت. در این جنگ خانمانسوز میلیون ها انسان مقتول، مجروح و معیوب گردید.

– اولین بم اتمی: اولین بم اتمی در روزهای اخیر جنگ جهانی دوم از سوی نیروهای هوایی امریکا بر شهر هیروشیما جاپان پرتاب گردید که هزاران انسان را به خاک و خون کشانید.

خواجہ توفیق الحکیم برند از حلقہ شاعران جوان است کہ تازہ پایہ این عرصہ گذاشته است و اشعار زیبای در قالب ہای عروضی دارد. برای برند آئندہ ہای درخشانتر ازین در عرصہ شعرو زندہ گییشان نیاز میبرم.

نثر

نثر ہا از نگاہ نا مری در دست
نثر ہا از نگاہ یونیاد سود پیوست
نثر ہا از نگاہ سار حزن پیوست
نثر ہا از نگاہ خلودن مرد پیوست
نثر ہا از نگاہ استیلا پیوست
نثر ہا از نگاہ در شرف زود پیوست
نثر ہا از نگاہ دوست گرد پیوست

شعر

رنگ زرد از گل انتظار میباد
باغ سپید شدت خار میباد
ہیچ زخم زتیر چشم سباد
ہیچ شامی زموی تار میباد
نہر عنقا سیر نالہ مات
بای تو تودرین دیار میباد
تو ترم آتہ راست و داغ وصال
گذرت حرف این مزار میباد
بیخودم در خیال روی کسی
خو تر خیالیمت اختیار میباد
نہ ہم از نہر شعر در وریا د
شعر زیبا از ان فرار میباد

در آئینہ انق

یادی مرادہ تلخی مرثیہ از تود در سراسر است
رضی مراجو مسخرہ گل از تود در بر است
از ما بہ یاد عمارت تو در آئینہ سراسر است
بندیدہ ہم بچین دل و دامن سراسر است
(توفیق) زین دل بہ نغمہ داری سراسر است
زبان سراسر بہ شعر تو اندر است

خواجہ توفیق الحکیم برند
تہیل ۱۱-۱۳۶۷

قصر سفید

مصر د تاریخی ارزښتناکوو آثاروله کبله د یو بډای هیواد دی د دغه هیواد په بیلا بیلو سیمو کې داسې سترو هند ازبک د حیرانیا وړ آثار شته چې انسان ورته د حیرت کوته په غاښ نیس . د مصر د ری اهرامه له دغوو آثارو څخه دي چې د روم ستال یی په ټوله نړۍ کې نه لیدل کیږي . وایی چې د مصر فرعون له میلاد څخه د یوشمیر یر د مخه د خپل قبر لپاره یوه م جوړ کړی . مصریانو دغه ډول قبرونه د ((پیروس)) یعنې جگه اولو نړۍ ورکړي . د لومړي هرد ((کویس)) دوم ((اکرن)) اولو رم یی د ((امیکر)) نیوسا په نامه یاد کړي . د دغه هر یوه د مصري شاهانو په نوم جوړ شوي دي . د دغو دري گونو هر نوم ورکړد مصر د پخوانی امپراتوري د پایتخت مسین د تاریخی ښار لوید ییخ خوانه د التمرینیدان دي . دغه تاریخی عجایب ۳۰۰۰ کاله له میلاد څخه د مخه منځ ته راغلی دي . دغه هر یوه له څلور سوه زره ټوټو څخه چې د هس یوې ورن پنځه ټه د مساحت یس پنځه زره او دري سوه مربع متره اوچکوالی یی (۸۱) ټنه دي جوړ شوي دي . د هر څوک ۴۸ متره اوږد یو قاعدې اوږدوالی ۳۳۰ متره اوږد قاعدې هره زاویه یی ۱۵۰ درجونه رسیږي . دوه د یواله لري ، یو لیر او بل یی بنکسه د هلیزونه او کوټی او بیلابیل سالتو لونه هم دغه یکی شته دي چې د حجاری له شاهکارونو څخه شمیرل کیږي . د دغه هر په یوه سالتون کی د مصر د یو فرعون ((کویس)) مومیای شوي جسد ایښودل شوي دي .

وایادي ان ، وقت کافی نده اشته
ورئیس جمهور (کولیدج)
Colvin Coolidge
خواست آن را قصر انسا نه یی
بسازد . اثر نقاشی شده . خانم
کولیدج د قصر سفید از ظرف
ترین و مقبول ترین آثار قصر
به شمار میرود . د زمان او کنگرس
امریکا بودجه سالانه به خاطر
خریداری آثار حقیقه به قصر
اختصاص داد . دریک دهه
بعدي ، منزل سم به قصر افزوده
شده ، و مال سم تر فرس امتداد
یافته و دران دفاتر جابه جا
شده نده ، تا آن که بعد از د کیری
آتش جنگ دوم جهانی بال شرق
ان نیز امارشده . د زمان حکومت
رئیس جمهور فرانکلین دیلانو
روزولت (۱۹۴۵-۱۹۳۳) -
تجهیزات و دیزاین قصر سفید
فنی تر ساخته شد .

د رسال ۱۹۴۸ رئیس جمهور
هاري ترومن (Harry Truman)
ترمیمات عمومی قصر سفید را روی
د دست گرفت . ترومن تصمیم
گرفت که به قصر سفید ، فقط
تجهیزات تاریخی و انتیک
خریداری شود . د اوایل سال
۱۹۶۱ را کلین کنیدی په برنامه
گسترده تجهیزات قصر آغاز کرد .
تصمیم گرفته شد تا داخل قصر -
سفید بیا کمر بازتاب دهنده
ظلم تغییرات بزرگ که در قصر
از ابتداء صورت گرفته بود باشد .
تحت نظر کمیسیون کلیکسیون های
تصاویر نقاشی ها ، رسمی ها
به قصر خریداری شد .

د راه مارچ ۱۹۶۴ په خاطر
ابراز تشکر از خدمات و کوشش
های خانم کنیدی ، رئیس
جمهور لیندن جانسون کمیسیون
د ایسی وایه خاطر حفظ و نگهدار
ری قصر آن طوریکه خانم کنیدی
تضاد اشته تشکیل داد که تا امروز
فعال است .

تصاویر
شکل نخستین (قصر سفید)
د راولین روزهای زنده کوشش

قصر سفید...

بقیه از صفحه (۳۵)

به دست می آوردند .
مثلاً د رسال ۱۸۸۰ ملکه
ویکتوریا به رئیس جمهور وقت
امریکا هائیس (Hayes)
میز کار قیمتی یی راتخته داد .
پس از آن رئیس جمهور چستر ا
ارتر (Chester Arthur)
د قصر سفید تغییرات د بگری
آورد . د همین زمان آثار هنری
نقاشی به قصر سفید ، رایز کرد .
اوبه نقاش بزرگ از هنرمندان
وظیفه داد تا در ترین دیوارهای
قصر سم بگردد .

آثار او د رسالون مرکزی کمری
د دیوار بزرگ از مواد شیشه یی یو
وسمبول د ولت امریکا ستم من
است و د اطراف قصر شیشه خانه
های بزرگی پراز جاهای د پد نی
قصر است آباد شد .

د رسال ۱۶۰۱ شون وروزولت
باخانواده اش به قصر سفید
می آمد . باز هم زمان تغییرات
مر رسیده . تغییرات فقط متوجه
تکمیل تجهیزات قصر بود . به
اساس مطالب کلاسیک فرانسه
اتاق آبی به وجود آمد . رئیس
جمهور (ویلم تافت)

William Taft
کاملاً به یک قصر جدید آمد .
او که از علاقمندان طبعیه بود
د اطراف قصر ، باغ بزرگ
آلبالو را ایجاد کرد . نهال
های آلبالو را خانم تافت همین
ملاقاتش در جاپان پسند کرده
و حکومت جاپان به متابه تحفه
چندین هزار نهال آلبالو
جاپان را به واشنگتن به اسرع
وقت فرستاد .

Wilson
Woodrow (وودرویلسون)
که د زمان جنگ اول جهانی
رئیس جمهور امریکا بود ، به قصر

مول و فرنیچر زیادی برای قصر
خریداری شده ، ولی این وسایل
و تجهیزات مدت زیادی در قصر
باقی نمانده ، زیرا د رسال
۱۸۱۴ همه آن طعمه حریق
شدند که در قصر درگرفته .
ایالات متحده د رین زمان
دست به گریبان در جنگ با
پرتغالی کبیر بود و زمانیکه
قوای پرتغالی یی به واشنگتن
نزدیک میشدند ، رئیس جمهور
ما ویسون از واشنگتن به
رفت . رئیس جمهور بعد از
حریق هیچگاه به قصر سفید
برنگشت و مدت باقی مانده ریاست
جمهورش را در اقامتگاه
شخصی سپری نمود .

رئیس جمهور جیمز مونرو
که د رسال ۱۸۱۶ انتخاب شد
به قصر دوباره ترمیم شده ، جای
گزیں شد . در قصر ترمیم شده
هیچ مول و فرنیچر وجود نداشت
فقط ۱۰ کنگرس امریکا د
فوق العاده یی رابه تصویب
رسانید و از بودجه دولتی مبلغی
را به منظور تهیه وسایل مول و -
فرنیچر و غیره تجهیزات اختصاص
داد . این مول ها دربار یس
به قیمت گزاف خریداری شده ،
د همین زمان مجسمه های
مرمری از کریستوف کلمبوس و جون
واشنگتن را که اثر یک بیکر تراش
ایتالیایی بود ، به صد دلار
خرید که تا امروز در قصر سفید
موجود است .

تتعاخانواده های روسای
جمهور بودند که هر یک به نوعی
خود به قصر سفید ، وسایل و تجهیزا
لی آوردند ، بلکه تعابش نیز

شاعر عشق بنده . . .

بقیه از صفحه ۱۲

وقتی از عشق، از عشق بی
نهایت، از همه عشق، و از آتش
عشق فریاد بلند می آرد که:
یارِ ابرو صبر نیاید ز تود ل
ز آتش عشق
تا ابد قصه کند، قصه
مکسر رنگد

و یا:

عشق شیرینی جانست و همه
چاشنی است
چاشنی و مزه را صورت و
رنگی نبود

و یا:

در شب فغلت جهانی خفته اند
ز آفتاب عشق مارا روز شد
کوثر است این عشق یا آب حیات
عمر را بی حد و غایت میکند
مولانا عشق را آتش می خواند
که جاودانه فروغ دارد و نمیشود با
سخن و یا قصه آنرا کوتاه ساخت
عشق چون تمام هستی و هستی کل
را بیان است، آنچنان که
هستی کل فنا نابد بر است عشق
نیز جاودانه است، آری عشقی که
آنرا صورت و رنگ نیست، کشتی
است و وجد و شور است و از همینجا
ست که مولانا ضمن رابر شکل
ترجیح میدهد و فراتر میرسد از
عشق را آفتاب و روشنتر همه هستی
میگوید و انهای را که در غفلت و
بیخبری نفس می سازند در سیا
هی و تاریکی ماندگان میخواند
همی گوید همه اسرار را در کف
عشق پاید جست. و گاهی دیگر
عشق آب زنده گانی است، یعنی
یا عشق زیستن اگر چند روزه است
فرا خیزد و الا ترا چندین ساله عمر
است، و در نهایت مفهوم هستی
در عشق نهفته است:

نهاد باش ای عشق خوش
سود ای ما
ای طیب جملہ ملتہای ما
ای دوائی نخوت و ناموس ما
ای توافلاطون و جالینوس ما
شعر مولانا با طایفه و احساس
چنان گره خورده است که انسان
با خواندن آن خود را در محیطی
دیگر بازمیابد. گویا مولانا به
گوش جان آدمی سخن می گوید.
او واژه ها و اصطلاحات خیلی ها

دست نمیرسد و به جنگ نیاماید
تن بفرماید. این اندر زانسان
را در ثبات و مدحی تعجب و روشنی
هدف یاری میرساند و گوش تلاشگر
و جهد کننده را میبالد که توفیق
بجو:

جهد بی توفیق جان کندن بود
ز ازنی کم گرچه صد خرمن بود
جهد فروغی چون توفیق بود
هر چه امید وخت آن تفتیق بود
بیان رنج و غم از زبان مولانا،
رنگ و بوی دیگر دارد، میتوان -

گفت که همه عالم همه هستی در
احساس والای او کوتاه میشود. او
نه چون سایر ادما از رنج گریز
دارد، بل رنج را بدیده می برای
شناخت شادی میدهد. و از -
همینجاست که ضدیت در هستی
مخلوق را از و ناچار میخواند:

رنج و غم را حق بی آن آفرید
تا بدین حد خوشدلی آید
بندید
پس نهانی هابه ضد پیدا
شود

چونکه حق را نیست ضد
پنهان شود
گاهی شعر مولانا فحش و دره
است. آنگاه که میگوید:

بانگ هر چیزی رساند زو خبر
تا بدانی بانگ خراز بانگ در
یا: هیچ گندم کاری جو برد
دید و ای سبزی که گریخورد
فلسفه، مولانا فلسفه، تصویری
و خیال بانی کو کورانه نیست. بل
فلسفه ایست زرف گراود رون بین
اوبه مضمون بیشتری اندیشد تا به
شکل، زیاده نظری شکل فضا
بدی و مضمون است و مضمون پاینده و
جوهر.

آنجا که میگوید:
ای برادر قصه چون بیجاناست
معنی اند روی بسان دانا است
یا:

این جهان نفی است و اثبات
حس
صورت صفراست و در معنات
حس

یا:
زیر و بالا پیش و پس و وصف
تسست
بی جتها وصف جسمان
روشنست

عشق مولانا، زنده می آید. اوست
هستی اوست، پیروست، رهبر
اوست و در نهایت همین واژه عشق

فلسفه، بزرگ وی را تفسیر می دهد.
همه چیز را از عشق میخواهد
همه چیز را به عشق میسازد و همه
دارای اثر از همین عشق
میگردد. مولانا تعامیت هستی
را در خود تمام می بیند. انهای
را که همه تعاریف هستی را به
تقلید میگویند، نفی میکند و بر تقلید
لعنت میفرستد:

خلق را تقلید شان بر یاد داد
ای دود لعنت برین تقلید باد
و این منی مستلزم آنست تا انسان
به گنه واصلیت جهان هستی بی
پیرو. آیا این ندای مولانا، -
آسمانی نیست:

ای قوم به حج رفته کجایید؟
کجایید؟
معشوق همینجاست بیاید،
بیایید

مولانا عرفان را، آنگونه که
عده بی از روی نابخردی تجرد و
انزوی محرمید اندیش می پذیرد
بل آن مرتبت به معشوق کل را
خلاف دیگران، در اجتماع و در
وجد و سماع و یاد یگران میجوید.
عرفان مولانا عرفان گوشه نشینی
و خلوت پذیر نیست. از عشق و از
شور و مستی آن الهام میگیرد تا آن
جاکه:

بود عشق تو تمبیج و داد بیت
و سرود
بسی بکردم لاحول و توبه دل
نشود

و مولانا شعر عشق را میخواند.
شعر هستی را، شعری را که از
درون خود وی یاد می دهد و وسیع
وی نهایت در حقیقت هستی -
الهام می گیرد و متاثر نمیشود و
گفتن شعر برایش تا حد نرسان
فرازمیبرد و این تنها عشق است
که بر تمامی قلمرو جانش حکمروایی
دارد و مولانا تنها باند عشق
است. بنده عشق بزرگ و والا
که جوهر هستی و انسان است.

ای که میان جان من تلقین
شعر میکی
گرتن زخم خاشاکم ترسم که
فرمان بشنم

از مولانا آثار منظوم و کلیات شعری
تبریزی مترو معنوی، و آثار
مشوریه مائیه، مکاتیب و مجالس
سبعه، به یادگار مانده که همه
این آثار، گنجینه های جاودانی
ادبیات ما اند، و همین ها اند که
ناله های عاشقانه مولانا را در -
امت از زمان خلود بخشیده اند.

خواهد بود. و چند روز بعد آن-
 پدرم راهی سفری شد و بعد از
 چندی من تولد شدم و مادرم
 از ترس پدرم مرا بر سر معرفی کرد
 و اسم را (علی جمشور) گذاشت
 و از قضا پدرم از سفر برگشت
 و در همانجا فوت کرد. من به سن
 هفت ساله گی به مکتب شامل
 شدم و همین طوری به بنام (علی-
 جمشور) مدت هفت سال این راز
 را نگه داشتم، ولی سرانجام
 در صنف هفتم در یک ساعت تفریح
 بعضی استاد الجبج که استاد
 معربانی بود، رفتم و راز خود را
 با او در میان گذاشتم و گفتم
 کمن دختر هستم. بعد از همان
 ساعت درس از (علی جمشور)
 به (فخریه) تغییر نام دادم، اما
 تا به حال هم خویشاوندانم از این
 راز خبر ندارند، این است
 سرگذشت من) ...
 دوستان از گزارش تان
 بسیار گذاریم. تشکر.
 X وحید اصغری از صنف
 دهم تخنیک مالی و اقتصادی :
 نگاهتان آن قدر خنده
 داشت که چشمان ضعیف (نر-
 دیلک بهن) از خنده پت پت
 میشد. آنرا به سهول صفحه
 (بوی خنده) سپردیم تا همه
 خواننده گان چشمان شان
 پت پت شود، ولی کارتون
 نگراری بود. جور باشد.
 X تشکر به آذر از لایه آریانا :
 جان (رازدار باشی) میخوا-
 سم مطلب رایج خاطر نفس
 وزن آن نشر نکنم، ولی دیدم
 که بعضی توشی کرده ایم،
 ازین خاطر یکی دوست گونه آن
 را نشر میکنم تا خودت متوجه
 شوی (نه من چوب و نه دهنزل
 می پرستم، بخاری هر چه
 گفت آن می پرستم. همه مردم
 به آمد آمدت خوش. تیل خاک
 در تانک تیل میپرستم. موفق باشد
 X خواجه محمد حیا محصل
 سال اول پوهنم حقوق
 پوهنتون کابل :

قسم به حیای شما که شعر
 تان عیب وزن و دیگر کاستها
 داشت، ان شاء الله در آیند.
 اشعار خوبی از شما خواهیم
 داشت. موفق باشمید.
 X جیشا فیض محصل سال
 اول پوهنم اقتصاد :
 دوست عزیز در قسمت سروده
 تان (نزدیک بهن) با انگشت
 به متن بالا اشاره میکند که به
 پاسخ نامه یک خط بالاتر از اسم
 شما قرار دارد. پرنهض باشد.
 X لیلان فرحت محصل پوهنم
 علم طبیعی :
 (نزدیک بهن) قسم خورد
 که فلک نمیتواند کاری کند که جوان
 بماند، چون عمر انسان پروسه
 دور و درازی دارد که وسط آن
 جوانیت و پس بخوای و پس
 نخواست و پیری سرانجام سراغ
 آدم می آید. ولی به سلیقه تان
 نسبت به انتخاب مطلب تبریک
 می گویم، چون بیشتر خواننده-
 گان ما مطالبی میفرستند که به
 درد هیچ نشریه می نمخورند
 چشم به راه مطالب جالبتری
 از شما دوست خوش سلیقه-
 مجله هستیم. با فرحت باشید.
 X اجمل فضل از صنف نهم
 شهر شاه سوری :
 دوست مهربان! نه تنها
 (نزدیک بهن) بل (رازدار باشی-
 شی) هم نتوانست مطلب تان را
 بخواند، یعنی قدری درنو-
 شتمن عجله کرده اید. خوش
 خط باشید.
 X لمړی برید من عبد الرحمن
 (بیکار نیک) از خزنی :
 (رازدار باشی) شعر ارسالی
 تان رابه نام (هنگامه) دریافت
 کرد. ولی (تشخیص) غلط کرده
 بودند، چون فعلاً نتوانست
 سروده تان (هنگامه) برپا کند.
 کتب شعر زیاد بخوانید انشا الله
 روزی (هنگامه) برپا خواهد کرد.
 شعر باشید.

X بلقیس احمدی محصل
 پوهنم علم طبیعی پوهنتون
 کابل :
 به پاسخ نامه چهل تان،
 چهل واهلیک جانانه از تحویلدار
 (سلام واهلیکی) مجله، (نزدیک
 بهن) نقد دریافت بد اید.
 و مطلب ارسالی تان را چاپ
 میکنم.
 (زنده گی دوست داشتیم)
 زنده گی ممکن زیبا باشد ...
 اما ... نه بدون تو ...
 زنده دل باشید.
 X سید قاسم سید زاده و-
 دوستان شان از صنف نهم
 عمر شهید :
 (نزدیک بهن) (رازدار باشی)
 هم دست به دعا بلند کرده شمارا
 دعای خیر میکنند که از این به بعد
 هم بطور مطالب جالب بفرستید
 حالا یکی از مطالب جالب
 ارسالی تان را نشر می کنم تا همه
 تمجب کنند :
 اخیراً الیاس جعفری (۱۲۱)
 ساله و خانم (خاتین) همسرش
 (۱۱۰) ساله که از آذربایجان
 شوروی می باشد، یک صد و هشتاد
 سالگرد زناشویی سعادتمند
 خود را جشن گرفته و اهالی
 روستای شان از این مهمانین زن
 و شوهر دنیا به عنوان سبب
 سعادت خانواده گی یاد کردند.
 و به آنان تشریف راهدیه کردند.
 این دو (۱۲۰۰) نفر زنده (نوا-
 و کوا-۰۰۰) دارنده در بیت
 شهر زنده گی میکنند. موفق
 باشید.
 X محمد شاه (آشنا) فارغ-
 التحصیل باغیذ روشن :
 بخشی از مطالب ارسالی تان
 را نشر میدهم و موفقیت برای تان آرزو
 میکنم.
 فقر مادر انقلاب و جنایت
 است. (الوسطو)
 هیچ وقت جنگ خوب و صلح
 بد وجود نداشته است. (فرا-
 نکلن) ...
 آشنا باشید.

X بشیر (رشید پور) محصل
 سال سوم انستیتوت طب کابل :
 توجه کنید به سروده تان :
 (در چشم من نشسته ای - و آن
 که ابر فراز افق های پرنور
 و رنگم تویی.
 تاد و رهای دور
 آن چشم های آبی دریا ی
 نیلگون.
 آفتاب بر صفا.
 لب های پرنمون
 گویی به من بها.
 زین تنگابرون ...
 ایکاش ...
 ایکاش این توبودی نه رویا
 نه خواب بود.
 اما نگاه تو.
 چشم انتظار بود.
 داکتر باشد و موفق.
 X سرباز (گنم) از قبول
 اردوی نمبر (۱) هرات :
 سروده ارسالی تان اقبال
 چاپ نهانت برای این که اشکال
 زیادی از نظر صنعت شعری
 داشت ولی از نظر سوز و اثر به
 شما تبریک میگویم. آرزو های
 تان بزرگ است. موفق باشید.
 - توریکی اسدی از صنف
 هشتم مکتب فقورندم :
 به نظر (نزدیک بهن) که چند
 نوع بدگرمی را قراشوش
 کرده اید :
 همان ناخوانده معمان
 چشم سفید، معمان مطلب آشنا،
 معمان شکمو، معمان جنگ -
 انداز، معمان فساد، معمان
 کپ گوی و غیره و غیره.
 از نگاهیت تشکر. زنده
 باشید.
 X غلام داود محمود پاراز صنف
 یازدهم آماده گی لایه عالی
 محمود هوتکی :
 سروده تان نشان میدهد که
 ایجاب میکند ابتدا زیاد شعر
 بخوانید و از استادان مربوط
 رهنمایی نخواهید و آن گاه شعر
 قابل چاپ و بی عیب به مجله
 بفرستید. تا هم (خرما) شود

وهم (ثواب). نگاهیات تان تکرار
بود. به امید همکاری های
بعدي تان، جور باشید.

× سهیلا فرملى محصل طب
معالجى کابل :
توجه کنید به بخشی از سروده
مقبول تان :

(پنجره قلم را به رویت گشودم ،
و آمدنت را خیر مقدم گفتم)
پس تو همیشه بمان و بسرای
معیشه از آن من باش و یگرای من
جا سفر مکن زیرا پنجره قلم
از آهنگ باز شد پنجره سخت
هراس دارد .

پنجره قلم را به صدای
دلخراش رفتت برهم مزین . ای
عشق جاودانی (۰۰۰)

به امید موفقیت هر چه بیشتر
شما داکتر صاحب آینده .

× خاطره همایون بهر زاد
از لیسه مریم :

فکاهی (خرافات) تان جالب
است ، به صفحه (بوجی خنده)
سپرده شد تا همه بخندند در
باره فروغ فرخزاد چیزهای
جالبی به نشر خواهد رسید
همایون باشید .

× خجسته نیکو از صف ۱۲
لیسه زرفونه :

دوست عزیز! هر چه مطلب
جالب و تصاویر جالب به مجله
تان بفرستید . (زهی سعادتمند)
خوش می شوم ولی به شرطیکه
واقعا مطلب و تصاویر و عکس
های جالب باشد . بازورنا لست
مورد نظر تان صاحب صورت می
گیرد و داستانهایش را نیز چاپ
خواهم کرد .

× رابعه کریمزاد :

انتقاد تان را به (نزدیک بین)
گفتم (نزدیک) بعد از نااحتی
عینکش را بشکند ، چون مجله ها
و مطالب چاپ شده آن شاهد
آن است که انتقاد شتابی
جاست چون در مجله سباورن
مطالب سیاسی با کمترین فیصدی
چاپ میشود . امید است
صفحات مجله را دقیق بررسی

کرده و در قسمت انتقاد تان -
تجدید نظر کنید . (وازدار -
باشی) با وجود این بی انصافی
تان نسبت به محتوی مجله ،
بخشی از مطلب ارسالی تان را
نشر میکنم ، توجه کنید :

(آسمان خیلی تحمل پرست
است هر وقت که به همان سس
شب میرود ، هر چه ستاره های
گون که دارد به خود می آویزد
آن ها قدرت های رادوست
میداشت که همیشه در تاریکی
راه میرفت تا سایه اش دنبالش
نیاید .

موفق باشید .
× محمد ظریف ظفر کوهستانی
از صف یازدهم لیسه میدان
هوایی بگرام :

جان (نزدیک بین) مطلب
که حالا جالب است ، لقمه سی
از آن را میچایم ، چشم به راه
همکاری های بیشتر تان . حالا
لقمه چری از مطالب ارسالی
تان :

(یاد ایامی که من هم کامرانی
داشتم

کاکو ها و فرور نوجوانی
داشتیم

زیر دست از دست من ، از زنده گو
بیزار بود

همراه امر ، دود را ز نماند
داشتیم

خود را برج ایفل کرده ، لانی
میزد

بر سر از مویک منار اسمانی داشتیم
× محسن سرور محصل طب

اطفال انستیتوت طب کابل :
(نزدیک بین) عرض میدارد

که خوشا به حال شما که هم شاعر
هستید و هم (داکتر) به هر حال

(پنجره باز) عنوان سروده تان
است که آن را همین لحظه

نشر میکنم :
(دامن پنجره بسته خاموشی

بود
که فقط در هم

یک نفر کرد ازین پنجره بسته
عبور

شعر سواری ز کمینگاه غرور
محمل گام همان هابر مغرور هنوز
روز و شب در دل این راه طنین
انداز است

و به این شوق
که شبی برگردد .

سالها شد که دگر پنجره
باز است .

موفق و داکتر باشید .
× محمد شفیع (دانشیار) از

صف دوازدهم لیسه عرشید :
(نزدیک بین) ، گوش های

ناشنوا (رازداری) را تاب داد
تا دیگر کاری نکند که مطالب جا -

لب خوانندگان را ، پی هوده
و عده چاپ بدهد بل جنس

آن را در همین صفحه (از دور -
و از نزدیک) نشر کند ، تا هم خرما

شود و هم صواب یا (ثواب) -
حالا قسمتی جالبی از مطلب روان

کرده گر تان :
(عشق ، شعله ایست که اگر

از آتش دوستم دنگیرد ، فرو
خواهد نشست)

(عشق برده دل فریبی است
که بروحش سرای زنده گسی

کشیده میشود)
× فریده امید محصل

سال اول بوتهای فارسی :
دوست عزیز! از این که علاقه

مند شعر هستید و میخواهید
شعر خوب شوید . (نزدیک بین)

قلبا برای تان تبریک میگوید .
سروده تان به مسوول صفحه

شعر سپرده شد تا تصمیم بگیرد
که نشر کند یا نه . ولی تا وقت

چاپ آن ، (رازداری) شما
توصیه میکند که تا می توانید شعر

بخوانید ، چون استعدادش را
دارید . صبر کنید به نظیر نتیجه

ارزیابی شعر تان رسید . حالا
قسمتی از سروده تان را نشر

میکم :
(چشمانت نمود چو را خواهد

داشت ؟
نمیدانم ، شاید ، به یک جنگل

سبز بر طراوت ماند
و شاید هم به خشم در پای

کبود مانده
و شاید به یک شب تاریک سپاه
امید و آرزو باشید .

× سهیلا عزیز و نور -
عزیزی :

کاکا (رازداری) شما
هم با هزاران چشم سفیدی به

نامه تان پاسخ میدهد ، و از جمله
مطالب ارسالی تان یک مطلب

را انتخاب میکنم برای چاپ ،
توجه کنید :

(القاب شخصیت های
معروف جهان .

۱- پدر اختراع : ادیسون
امریکایی .

۲- پدر فلسفه : ارسطو
یونانی .

۳- پدر طب یونان :سقراط
۴- پدر طب معالجوی

ایچولی سینا .
عزیز باشید .

× رضوانه ایلم از لیسه
زرفونه :

درست قبل از (انتشار صدام
ملانصرالدین) فکاهی تان را

انتشار میدهم :
عری مشغول نماز خواندن

بود ، و رقایش تعریف و تحسین
از او میکردند و میگفتند :

خیلی آدم دیندار و موقد -
سبست که با خضوع و خشوع

نماز میخواند . . .
هر چه نماز خود را قطع کرده

گفت :
در همین حال ، روزه هم

دام .
سرفراز باشید .

× نظیم وفا کوهستانی
از لیسه مریم :

کاکا (نزدیک بین) تان
از (کار خوب) و (خاطره قهرمان)

چیزی جالب (چیز) جالبی
دستگیر نشد . (چیز) دیگری

بفرستید حتی چاپ میشود اگر
نشده ماملاست .

با وفا باشید .

من کیستم؟

من يك صدايم، يك گفتار
در تکتان، يك سکوت در نهاد
يك نفاقت در دنیا، يك خشم
در صمیمیت، يك معتاد در رشک
نه! من يك صداقت آیم هستم
که صراحت فولادی دایم. من يك
خوشبختی در سپاهی ام و يك
بوف سبز در زمستان، که رهش
را در خوشی دارد و هاران و ابا
خسود.

من در عشق رنانه نمیخواهم و در
درد دوا، چرا که من خوشبختی
سپاه دایم که آنرا در نامه
سپیدی نگه داشته و هنوز که
سالها گذشته اند، زنده گی من
به انداز همان نامه است که
از فرستادن به کسی دلم میلرزد.
شاید من میخک سپاه تو باشم
و تو هم عزیز من که هدیه خدا ای
تو از من برسی دی؟
" قادر به ترک همدگر خواهیم
بود؟ "

نه!

چرا که این نه تو ای دانه
منم. این ما. این ما. این ما.
ما، فوآترامین و تویت این ما خود
عشق است، فوآترامین و تویت این ما خود
ترک کردن! چه واژه زشتی که هرگز
با چنین نفرین نمی شناختنش
تو همان ماهی کوچک طلایی خود
بهایم هستی که سکوت را تفسیر
میتوانی و خوابهایم را تعبیر.
من در تو بودم در "شما" سر-
گردانم.

تو از من برسی دی؟

چرا عشق در خود عشق
نیست؟

چرا که درسی باکی احساس
وحسادت حساس بودن، آرامش
از پروانه ای هستی که برای زندگی
کردن چیزهای زیبایی داری تا
برای سوختن.

عشق برای تو چیست؟

يك نگاه؟

يك نفاقت؟

ایا تو چقدر برای زنده گی
کردن رنگ و حشانه صراحت
دیوانه ای داری که برای مردک



صدا داده ام.

تو کیستی؟

تو يك صراحتی که در گنگی کسی
تو نجابتی که در وسعت چشمها
پت میروی. شاید تو يك دردی
که سخت دلپذیری و درمان از تو
آرامش نیست. آرامش بودن نیست
در جان درد آید. است من
گفته بودم. تو تکیه يك رفتگی
تا ادای يك آمدن باشی. اما
وقتی از نبودن و نیاندن بامان
حرف میزنی، چقدر بی صداقتی
در تو لایز میشود که نمیتوانی
آنرا پنهان کنی.

عشق در تو يك عمارت نیست که
آرامش باشد. يك آمدن نیست که
رفتن داشته باشد. شاید، عشق
يك نرسیدن خوشبخت است. يك
پاییز جاودان. يك میخکی که
هنوز سپاه نشده، يك صراحت
نولادی که سرابایت را تهن کرده.
اما تو هم مثل من در آبی شدن
پاسپا بودن آن به تودیه نشده
یسی.

شش میکی. من عشق را در
جاودانگی آن دوست دایم. عشق
يك نفاقت است که جستجویش
خوشبختی و یافتنش زیبایی است.
من بر خیزم؟ تو وقتی گلی را میکی
با او چه میکی؟
برای یافتن پاسخ، ناراحتی
قبولی در او افتاده شد، گفت
میخواهم بزرگ شده نشود. "گفتم
من گلی هستم که مرا کده ای."
و سپس در ناراحتی، ارم شد.
شاید میخواستیم چیزی بنویسیم
برای او نوشتیم.

" تو خود خاطره ای هستی، در
امتداد يك نگاه، تو بالاتر از بند او
عشق که عاشق بودن را در خوشی
داری، محقق چقدر درد بگذرد
تا بفرسود."

من ترا در خود می پام مثل يك
صدا، مثل زنگوله های يك عهد
ناپسته و ناگسسته. همان هام را
این صدا آنرا گرفته است. من
خوابهایم را که آبهای دشت
جان خسته ام هستند، به این

آشنایی ما از کچه خوشبختی
ایهام میگذاشت من رنگ نولادی
این نگاه را میدیدم. اما در
آبی یا سپاه بودنش به تودیه
بودم. او برایم از میخک های
خود میگفت. ارگل میخک را در
ست داشت و همیشه باغشود
داشت. او از درد نگفتی
فهاد میکرد و من از نفاقت
خوابهایم حکایه داشتم. شاید آن
نفاقت، ماهی طلایی کوچکی بود
که من فقط در رویاهایم او را
می برسیدم؟

" تو میخک سپاه داری؟
او خاموش ماند. نه! ان چهره
برسیدم. من برایش از تعریف
عشق گفتم: عشق مثل شعری است
که میخوانش و از آن لذت میبری
میشوی، اما برای خواننده شعر
هیچوقت اولین شعر، آخرین شعر
نخواهد بود. اما او این باور را برای
میداد که: "عشق مثل شعری
است که میخوانش و هرگز فراموش"

زبانی بندار والای است . من
به آن رشک می برم . اجازه بد
بگویم : حسادت می شود . این
بالاتر از خوشبختی سباه نیست .
من در خود سرگردانم و بی بینم
توهم در حلقه خود نمیتوانی بین
نگویی که : من نیافته توام ، من
تفاهم توام . و من چقدر بایسد
باور هایم را تکرار کنم چقدر باید
به این باور خود تاکید کنم که :
خوشبختی - در فاصله یک انتظار
میرود ، تا به پایان نرسد . بین
حلقه های تنه را به کوه هدیه
میدم ، تا دیواری سنگینی باشند
بحای پیوند نا آشنا زنده گسی
را دریا عاباهم پیوند میزنند
تو بین نوشته بودی :

« میخواهی بگوئی ، ولسی
نگفتن را خوشتر میبایی .
نه ، من میخواهم بگویم شاید
این نتوانستن است که مرا در -
کوجه اهام نگه میدارد . درد من ،
نگفتن من ، نتوانستن رگفتن
است . نمیتوانم برای کدام جا -
زده ای بگویم به جلال خوابهایم
شاید این جاودانه های همیشه
معترا باشند ، شاید این جلال
خوابهایم توباشی . تو از رویکنی
من ساده تر باشم ، تا خود را در من
راحت تر بایی ، اما من برای این
راحت بودن ، چقدر مضطرب میباشم
تو چیز های زیبایی برای زنده گسی
کردن داری اما تو نمیتوانی یک
« شمه » باشی در آج غروب
تو نمیتوانی یک همعه آرام
باشی در دل آب ، تو شکوه و غرور
رفتنی در آب هستی که از نیالت
موجها میرویند . تو الهه آن موج -
جهاستی پیش تو چقدر جادو انگ
را در خود داری .

تو بین نوشته ای :

« هر چیز در خودش زیبا -
ست . من در نیک بنداری ، باور
مند بودن ، راه خود را برگزیده ام ،
اما در زنده گسی نمیتوانم صرف
بگویم گل میخک را می بینم
زیرا شاید میخک دیگر توباشی
و من برای یک ، دوست دارم و -

استان کوتاه



نوشته آصف مهری

نیتوانم ترا میخک دم بگویم .
پس زنده گسی چقدر در سحر
بودن دشوار است ؟
این باور توک ، صراحت
است ، چقدر خود را با این زیبایی
وحشی نزدیک می یابم ، چرا که
توک صراحت وحشی هستی
و من یک صداقت آبی . صراحت
و صداقت دو هزاد هم اندر در
جستجوی هم ، دو نیافته هم اند
برای تفاهم یک حقیقت . واه که
چقدر ما حقیقت را در خود
داریم .

من به تو نوشتم :

« توک غزل عاشقانه ای که
هیچگاه من به آهنگ آن نهرسم
من کوتاه مصرع شعری هستم
که در دیوان خود سرگردانم
تا وزن خود را بیابم . من یک شعر
کوتاهم که از بلندی معنی می لغزم
من غزل آهنگ نیافته ای هستم که
در طرح های خود سرگردانم
من از کوجه اهام غوغای جاده
هامس آم . چرا که « رسوایی
شعامت است » کاش من غوغای
بلند جاده های مزدحم شهرم
میروم ، تا تو را در از حاکم
خوشبخت آن سالها پیوست
می یافتم . من برایت هدیه ای
دارم : آرامش ، عاشقانه تر ، با این
سطرها چشمانت را می بوسم
تو حتما چشمانت را می ببندی ،
تا من زیبایی را که در نیافته ام
بهرت ببینم ، تا من در فاصله
رسیدن به تو از خود بپرسم ، تا
خوشبختیم ، به پایان نرسد . تو حتما
چشمانت را با زیبایی من ببندی .

○

من به جلوه گاه دیدارم -
میدیدم ، به عمان دیواری که
یک پنجره داشت . من از پشت
پرده ای آن پنجره به آسمان
خاکستری رنگ که در دل سباه
و خوشبختی شب به خواب میرفت
حسرت میکردم شب در خوشبختی
سباه خود چراغهایش را خاموش
ساخته بود . من پنجره را نگشودم
چرا که ترسیدم شاید شیشه های

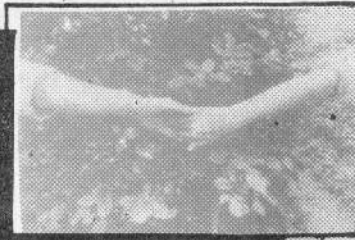
شکسته آن بر سر کودکان بیوز
که در پختگی شب برای گرفتن
نوبت به نانوائی میرفتند . من
با خوشبختی سباه شب سخن -
نگفتم ، تنها میخک سباه شب
را ببینم و خوشبختی اش را باور
کردم . من در آب خود را دیدم
اضطراب بودم . من در سکوت
خود را دیدم : مویی از رفتن
بودم . من در آنچه از تگسوار
خود بپارشیدم و این تصویر مرا -
از زنده گسی می ترسانند .

○

آتش اودر برابر آنچه پس
نفسه بود . شمع های در دید
گانش میسوخت . او میتوانست
زیبایی اش را بهتر ببیند .
من آن سوختن را دوست
داشتم ، انگار خودم بودم که
میسوختم ، انگار میخک سباه بودم
بحای آن شمع . آرزو میکردم آن
سوختن پایان نیابد . اود را بینه
و آب و شمع های نوروزان زیبای
خود را تجربه میکرد و چیز های
زیبایی را که برای زنده گسی کردن
داشت . من آنجا باورهای گذشته
خود را می سوزاندم . او آتش
تفاهم یک حقیقت میشد . همه
باور میکردند و میگفتند :
(« زنده گسی خوشبخت »)

○

من باز در برابر دیواری قرار
داشتم که یک پنجره داشت .
میتوانستم خوشبختی شب را بهتر
درک کنم و در سباهی خوشبخت
مثل آسمان آبی سر به خواب
بگذارم خوابی که به جستجوی
ایها میرفتند . صدای باد را
شنیدم که شیشه پنجره را -
بخت آن شمع ها ناگهان
خاموش شدند ، در سکوت تاریک
شب صدای تعنت های آن جشن
را میخک سباه با خود به خانه آورده
بود . چه حافظه ای ! چرا باید
آن تعنت ها را در ذهنم داشتم
چرا که آنجا در برابر آینه و شمع
های نوروزان جای میخک سباه
نبود ، جای میخک من در خوشبختی
سباه شب بود . آنجا میخک سرخ
میتوانست خوشبخت باشد



سپاوون

من تنبل نیستم

تمام ظرف های چای چه شد و شکستند. برادر قهرشده و مرا دشنام داده گفت: ((چیرا اینقدر بیکاره و تنبل هستی مرابیش دوستانم شو مانند ی)) من رفتم و درخانه گریه کردم، هیچکس بامن گپ نزد فقط که گناه از من باشد نه بد من نه مادر و نه برادر - هیچکس به گناه خود اعتراض نمیکرد و فقط مرا مقرر می دانستند از آن روز به بعد تصمیم گرفتم که دیگر به هیچ کارخانه دست نزنم و همانطور کردم اما باز هم مرا بد من دشنام داد که چرا کار نمی کنم مادر هم قهرشده، برادر حتی نزد یک بود که مراباسیلی بزنند که چرا نمیکم من رفتم و باخواهر خوانده ام که همسایه ما است درد دل کردم. خواهر خوانده ام گفت: ((خیر است تو از زده نشو هر طفلی که نوبه کارخانه شروع کند اشتباه می کند، تو باید متوجه کارهای خود باشی، مثلاً وقتی که گیلان آب را بر ساختی باید آنرا محکم می گرفتی و باید متوجه می بودی که دست هایت چرب نمی بود. من که یادم آمد بر استی آنروز دست هام چرب بود که گیلان آب از دستم افتاد دوستم گفت: همچنان وقتی عینک های پدرت را می آوردی یا هر چیزی دیگر باید متوجه

هر وقتی می خواهم کاری را انجام بدهم، تصادفاً از چشم خراب می شود. چند روز پیش مادر من گفت: ((برو بچم یک گیلان آب بیا)) وقتی گیلان را بر از آب ساختم، ناگهان گیلان من از نزد افتاد و شکست. مادر بسیار قهرشده اما من هیچ گناه نداشتم. یک روز بد من گفت: ((برو عینک های را بیا)) وقتی عینک های را گرفتم بسیار دست کردم که خراب نشود، اما متوجه نبودم که دفعتاً دروازه را برادر باز کرد و دروازه شیشه عینک بد من خورد و آنرا شکستند. بسیار ناراضم شدم اشک هایم سرازیر شد، بد من بسیار قهرشده اما من هیچ گناه نداشتم. مادر بد من مراد دشنام دادند گفتند: ((تو بسیار بیکاره و تنبل هستی هر چیزی را می شکستی))

برادر کلانم که در یوهنتون می خوانده چند روز پیش با دوستان خود در خانه ما بود، برادر من گفت: ((خواهر جان برو کسی چای بیا)) وقتی چای را مادر دم آماده ساخت من بتوسط ظرف های چای را برداشتم و به اتاق معلمان بردم اما همینکه می خواستم به داخل اتاق بروم برادر من با عجله از اتاق بیرون برآمد و داشت با کسی که داشت متوجه نشد و بامن تصادم کرد.

تصاویر فوق رایبه دقت ببینید بعد از بر اساس آن یک قصه بنویسید و ما ارسال کنید، برای بهترین قصه بر اساس قوه جایزه داده میشود.

کودکان



فرهاد هنوز بسیار کوچک است به تخنك علاقه زیاد دارد . هر نوع پرزه جات را جمع آوري می کند و ساعت ها با آن مصروف بازی میشود . پنهان از نظریه رومادش يك خطه می از پرزه جات را جمع آوري کرده است . بسیار كودك با حوصله است و خوش دارد همبازی های زیادی داشته باشد . با یسكل طفلانه را بسیار خوش دارد .

همچنان اما خواهر كوچكش بسیار مهربان و دوست است



برویزجان

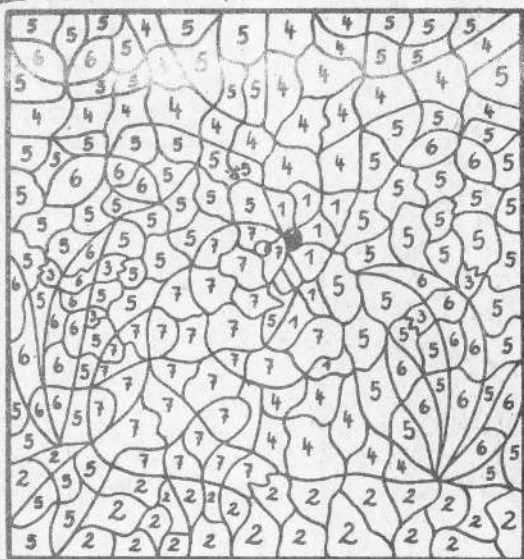
پهنده كوچك تلویزیون كه موسیقی را بیشتر دوست دارد .



ازین لحاظ باید با احتیاط باشی و بی وقتی كه در خانه برادر بزرگت بود تو نباید ظرف های چای را كه گران بود و زورت نمیرسد می بردی تو باید كارهای را انجام دهی كه توانایی آنرا داری و زورت به آن برسد هیچ طفل خورد كار هایی را نباید انجام بدهد كه توانایی آنرا ندارد . از آن روز به بعد وقتی كاری را انجام میدادم با دقت كار میکردم و خوب فكر می كردم كه آیا میتوانم آنرا انجام بدهم یا نه ، وقتی مطمئن می شدم به كار شروع نمیکردم حالا هیچ چیز از بچم خراب نمیشه و كسی بمن نمیگوید كه تبیل و بیكاره .

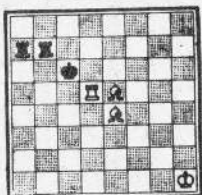
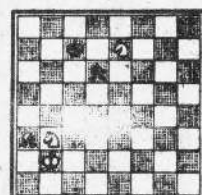
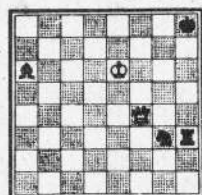
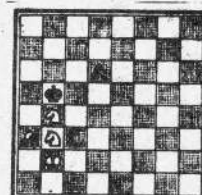
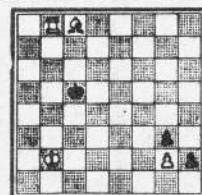
من...

دروازه باشی و اگر کسی آنرا باز نم کند تو باید فكر کنی كه شاید کسی دروازه را باز کند



۱- زرد ، ۲- نارنجی ، ۳- سبز ، ۴- انصاری
۵- آبی ، ۶- سبز و ۷- انصاری تیره

شطرنج



انجام بازی را در نماه‌های
بالایی مطالعه کنید:
بنویسید که در چند حرکت
بازی و در چند نما، سفید به
پیروزی نایل می‌آید. به برنده
جایزه کتاب علمی شطرنج هدیه
داده میشود.

جدول

افقید:

- ۱- نوحی راهه موسیقی
کلاسیک - هوا باز
- ۲- نیلسون بزرگ آلمانی که
نظریه مشهوری درباره منظومه
شمس نیز دارد - از مسوا د
ساختمانی
- ۳- خداوند (ج) - عدد دی
پشتو - محبوب سانه - غلام
نارسیده
- ۴- از آلات موسیقی - از سر -
پالهای جالب تلویزیونی - سالی
که گذشت
- ۵- کشور انقیایی که در
آستانه آزادی قرار دارد - نام
کهنهک سیاه تلویزیونی جذا پ
برانهلی
- ۶- نوحی داستان - گروی -
حد انفصال دو خشکی
- ۷- خوشحالی واکیزه گری
از نمایش دادنها
- ۸- طاقچه بالا - دنبال
- ۹- هنر پیشه هنر دی
نقشهای منفی - اثری از شکسپیر
- ۱۰- تیم - اندیشه و هراس
دقیق و بارک
- ۱۱- اثری از نویسنده امیکایی
جان اشتاین بک - سوال

تلویزیونی فرانسوی که چند بار
از تلویزیون به نشر رسیده است
۱۲- کرشمه و تقلید - از هنر
پیشه های مشهور سینمای فرانسه
نیرنگ

۱۳- هنر - از دل برآید
وقتی که پذیرفته نشود - کشودن
گروه و مخلوط کردن چیزی در آب
۱۴- پایتختی در اروپا -
سلسله بی در بین النهرین قدیم
که آثار باستانی از شاهان
مشهورش بود ۱۵- اثری از
ماکسیم گورکی - از ولایات کشور
مسودی:

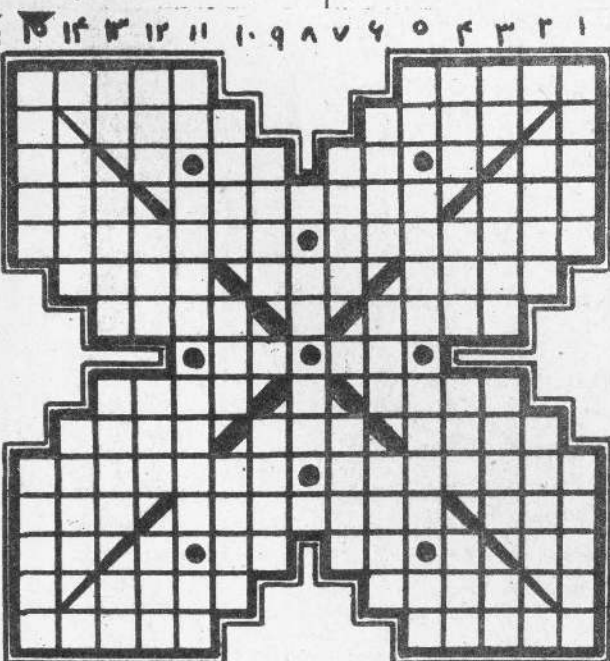
۱- از آرکسترهای از هم
باشیده - باند بین المللی
جنایات

۲- تیز و برنده - گاهس
بسته شود

۳- سخن صبح - اندیشه
وطن - اعتنا و ترس - فرودگاه
بوسه اش خوانند

۴- حرفیست - از حیوانات
وحشی - جایز و سزاوار - سا -
ختمان

۵- واحد پول جاپان
اثریست از داستایوفسکی - نما -
پیش با ساز و آواز - اکبر و صغری
را در آستان بجویند



حل کنید - چالش بزرگ

- ۶- مراجع - از وسایل حمل و نقل - پهلوانان -
- ۷- از آلات موسیقی - تنه و هیكل -
- ۸- سمی و کوشش - ضمیر -
- ۹- از وسایل تزیین - من -
- ۱۰- مطالعه واحصائیه -
- ۱۱- برابری که نیازمند -
- ۱۲- نشانه ناترس باشد - لقب -
- ۱۳- شاهان روسیه - نو و اسروزی -
- ۱۴- شمشه کمره عکاسی -
- ۱۵- خود داری - نام دم شخص -
- ۱۶- از ستاره گان -
- ۱۷- زیبای فیلمهای هندی - پای -
- ۱۸- اتومبیلها - نقش -
- ۱۹- سنگ سخت - بدو -
- ۲۰- زشت -
- ۲۱- صورت نقاش شده - شال -
- ۲۲- سرشانه -

پاسخ تست های شماره گذشته

اکنون جوابهای راگمانشخاب کرده اید بشمارید تا معلوم شود - اکثریت جوابها از کدام گروه است بحسب اینکه بیشتر جوابها از گروه ((الف)) یا ((ب)) یا ((ج)) و یا ((د)) باشد شما به آن گروه تعلق دارید و می توانید نتیجه این تست را در زیر مطالعه کنید :

گروه الف: اعتماد به نفس شما خفیف است و همین عامل اصلی فرار شما از قبول مسؤولیت هاست، شما کمتر بخود انگیزه دارید و در اغلب موارد چاره مشکلاتتان را از دیگران صادر یا بزرگتر هایتان و پادستانتان میخواهید، اگر باتلقین و تمرین بتوانید بر قدرت تصمیم گیری و اعتماد به نفس خود بیفزایید و شخصیت بهتری از خود نشان دهید، بی تردید شانس بزرگ -

پتان لبخند خواهد زد و موفقیت بهتری بدست خواهید آورد، شما خوشبختانه امتیازات زیادی دارید و باید آنها را امتحان کنید و بسازید تا به آرزوی پتان برسید، گروه ب: شما از انجام کار خترانی هستید که وقتی چیزی را میخواهید برای بدست آوردنش خود را به آب و آتش می زنید و هیچ عامل جلو دارتان نیست البته پادتان باشد که شما باین روحیه و روش خاص، در نظر دوستان و اطرافیان پتان د ختری صبور و بی پروا معرفی شده اید شاید فکر می کنید خواستن همیشه توانستن است ولی باید دید آیا همه خواستن ها واقعاً ارزش تلاش برای بدست آوردن را دارند؟ توصیه ما به شما اینست که متعلق تر باشید و قبل از هر تصمیم بیشتر فکر کنید در اینصورت فقط به سراغ آن چیزهایی می روید که ارزشمند هستند.

گروه ج: شما د ختری عاقل متعادل، پرتلاش و با هوش هستید و بیش از من خود از ریسایی و ریسک فکری برخوردار دارید، بی مطالعه تصمیم

نمی گیرید و در عین حال فرصت های مناسب را با تردید های بیجا از دست نمید هید روحیه شما به گونه ایست که همه عوامل و صفات لازم را برای دستیابی به موفقیت در اختیار دارید به همین جهت شانس هم با شما است

گروه د: شما کمی بیشتر از یک بهر قی به حال خود اکتفا می ریزید و خود را یک قربانی تصویر می کنید چرا؟ آیا دلیل پاره می ناز - سایی های ظاهری؟ یا به خاطر عقده های روحی و شکست های عاطفی؟ این را بداند که مشکل شما هر چه باشد، غیر قابل حل نیست و کافی است که افاق دهید و طرز جهان بینی خود را تغییر دهید تا از بد بینی و نومیدی به خوشبینی و امیدواری برسید، سعی کنید از خود بد را بپسندید و اندیشه های تلخ را دور بپزید همینقدر که زنده هستید زنده گو من کنید شانس است که باید قدر آنرا بدانید، مسلم بدانید که ارزش نهادن به زندگی، شانس های دیگری را برایتان به همراه خواهد آورد.

حل کننده گان

همایون - شکلا - کریمه - نورمه
تورالی - غنی - وحیده - ناهید
حمید - شکلا - شایر - فواد
کیشکا - جواد - مرضیه - رشاد
مسعود - زرمینه - جواد
نظیفه - میرویس - مینا - سیف اله
شیر محمد - هوتکیار - سنجار - فیض
پلوشه - سحر - فتح محمد - مرضیه
فرزان - متین - کمال الدین - مهدی
طهور - موسی - زویا - خاطره
رومان - لینا - سروش - لیسدا
فواد - ویدا - شایر - لیلی
ساره - لیمه - مینه - ارمان - کاوه
اسپارتک

با ساس قهره - سوسن - متین و محمد
مهدی - طهر - مستحق جایزه شناخته شدند



عکس فوق مربوط کدام هنرمندان است، بمانند

بررسی فال گونستریم



متولدین ماه میزان :

خیالات بزرگی که ذهن شما را نباشته است . منبع الهام برای آفرینش کارهای هنری است . لطفاً قلم بدست بگیرید و آنچه را میخواهید بنویسید بگویند . هر انسان شاعر است و میتواند نویسنده شود . دوستان تان را گرمی بدارید و هروقت عصبانی شدید عاجلان رجا . یان بشنید و تاد شمار کنید .

متولدین ماه عقرب :

مهم اینست که برایتان مصرومیت ایجاد کنید . تنهاییکاری مبادر رنج هاست . کارهای شریکشی از شما انسان بزرگی می سازد . هرکاری را که انجام میدید پایان آنرا حدی بزنید . مسافری برایتان نامه میفرستد و آرامشی ذهن شوش شمارا فرامیگیرد . ((روزی)) هرزنده . جان را خداوند ازانی می کند .

متولدین ماه قوس :

از گوشه گیری پرهیز کنید . هر انسان آنقدر زیاد نیست که سالهای دراز را دور از خوشی ها بگذراند . شمرهایی را که دوست دارید همیشه بخوانید چونکه برای شما آرامشی بخشد . به صحت خود توجه کنید سعی کنید در تندی آب و هوا خود را محافظت کنید .

متولدین ماه جدی :

شایستگی بزرگی را دارید . برای شما عشق بزرگی در انتظار است . آنرا درک کنید و زنده می تان را با آن رنگین سازید . متأهلین به زودی در فضی خانواده خود خوشی های خواهند داشت . هرزستانی می گذرد و رنج هرگز دایمی نیست شما معایب زیادی را پشت سر گذاشته اید و اینک فصل آبی زنده می تان فرارسیده .

متولدین ماه دلو :

از ازدحام همیشه بوی صمیمیت می آید . هرکجایی که ازدحام است محبت انسانها را نشان میدهد . شما از تنهایی به سوی ازدحام گرم مردمان بروید و به یاری هرکس برسید . پلی درست است که گفته اند انسان را شادی وغم است و این دو فرا راه هرکس میرسد .

متولدین ماه حوت :

آرزوی شما آرزوی همه است و آرزوی همگانی را خداوند زود تر آورده می سازد جنگ حتما پایان دارد . دقت کنید که محبت اجتماعی خویش را نسبت به اطرافیان خود بیشتر سازید حتی در احترام ساده برای مرد مسن و نیازمندی که هر روز از کار شما می گذرد . پیوی برنی است که حتماً بهرگاه جوان شما باری نی است .

متولدین ماه حمل : زنده می همپنطور است هروقت که چشم ضعیف میشود عینک بگذارید و هرگاه بامی لنگد عصا می گیرند . شما دقت کنید که عصا کمک کننده حرکت در زنده می تان باشند بهم نیست عصای تانرا از چه انتخاب میکنید مهم اینست که چطور باید زنده می را پیش ببرید . مطالعه و آموزش را همیشه می سازید و ورزش را ترک نکنید .

متولدین ماه ثور :

موسیقی بشنویید . موسیقی هم میتواند بیماری شمارا معالجه نماید . دست افتاده می را گرفته اید و رنجام هر خوشحال خواهید بود و از لذت معنوی همیشگی برخوردار گشته اید . هر ماد روی در انتظار دارند که فرزندان برای آنها عسای بیوی شود . فراموش نکنید که حق آنها را ادا کنید .

متولدین ماه جوزا :

شاید تصادفی نباشد که شما از تصادفات زنده می جان بسلامت می برید . دعای خیر در حق شما زیاد است چرا که هر عمل نیک درقبال خود نیکی دارد . رنجی را که به خاطر انسان های مستمند می برید برجاست اما با آنها چه توانسته اید . این مهم است که چطور کسی راحتی یک فرد را کمک کنید .

متولدین ماه سرطان :

خورد و گیری را کنار بگذارید و سعت نظرداشته باشید . زو اند و زی کار شایسته نیست چه هیچکس زو های اند و خسته خود را تا پایان مصرف نتوانسته است بهتر است همانقدر بدست آورید که ضرورت دارید . بخل و کینه نشانه های بسیار بد برای یک انسان خوب است اگر آنرا از خود دور کنید عیب های تان پاک میشود .

متولدین ماه اسد :

دو سال انتظار شما نتیجه خوبی میدهد . شما موفق میشوید در زنده می تان انتخاب دقیق داشته باشید و شریک خوبی برای زنده می تان برگزینید . مرد مداری تانرا همه می ستایند اما توجه کنید نه به شوری شور و نه به شرمی زیاد اعتدال را نگهدارید .

متولدین ماه سنبله :

بسیاری ها سعی دارند از شما سوء استفاده نمایند . هشیا ری برای استفاده . موثر از داشته های زنده می شما را کمک می کند که دست و گریبان با مشکلات نشوید . پلی محبت شما به کسی که نیازمند آن است آب حیات است چرا که رنج می کنید .

لکی فایف

۵۵۵



وقتی محفل خوشی تان در لکی فایف باشد در تمام عمر
خوش و خوشبخت میباشید •
رستوران لکی فایف برای چاشت هر هفتشنبه
بند برای است • فراموش نکنید هر چاشت ساعت ۱ — ۲ •
آدرس: شعر نو مقابل مسجد جامع شیرپور
تلفون (۳۰۴۱۰)



صنایع ملی
بزرگترین
بوته ساخت وطن

از ویلر کاکش فیروز نیا
باز نویسی از خانواده مازنی

فروشگاه

بزرگ افغان

همه روزه از ساعت ۱۰ تا ۶ عصر
رستوران فروشگاه همیشه در خدمت شهرمان است
غذای خوب، قیمت مناسب، وقت را تنها بپزف کنید

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library